ضمیمهٔ مجلهٔ تعلیم و تربیت

۲

سوگواری

انجمن ادبی ایران

در فوت

پرفسور ادوارد برون

مستشرق ایران دوست

۲۶ دیماه ۱۳۰۴ مطابق ۱۶ ژانویه ۱۹۲۶



«بگذشت چو از هزار وسیصد چل و چار
یا نهصد و بیست و شش فزون شد بهزار
ادوارد برون فضل شرق شناس
جانرا بره علم و ادب کرد نثار»

- افسر -

مطبعه « فاروس » طهران

سوگواری

انجمن ادبی ایران

در فوت

پرفسور ادوارد برون

مستشرق ایران دوست

۲۶ دیماه ۱۳۰۴ مطابق ۱۶ ژانویه ۱۹۲۶



« بگذشت چو از هزار وسیصد چل و چار
یا نهصد و بیست و شش قرون شد بهزار
ادوارد برون فاضل شرق شناس
جانرا بره علم و ادب گرد نثار »
- افسر -

مطبعهٔ « فاروس » طهران

فهرست مندرجات

دیباچه

روز نهم ژانویه ۱۹۲۶ مطابق ۱۹ دی ماه ۱۳۰۴ یك خبر تلگرافی که از لندن بوزارت امور خارجه ایران مخابره شده بود حادثه الم انگیز فوت پروفسور ایران شناس معروف ادوارد برون انگلیسی را Prof. Edward.G. Browne اطلاع داد . این خبر در مجامع علمی وادبی ومراکز ملی وسیاسی طهران تأثیری عدیم النظیر نمود . کلیه وطن پرستان و ادبا و دانشمندان کلمه واحده از فوت او ابراز تأسف و تألم نمودند . جرائد پایتخت مقالات مفصل درترجمه احوال و خدمات او بعالم ادبیات فارسی انتشار دادند .

انجمن ادبی ایران ازآنمیان برای ابراز سوگواری پیشقدم گردید وزارت معارف نیز شرکت نموده و روز شنبه ۲۶ دیماه مطابق ۱۶ ژانویه چهارساعت بعد از ظهر مجلس تاسف و تاثری در طالاروزارت معارف منعقد ساختند در این مجلس هیئت وزراء عظام و نمایندگان دارالشورای ملی و بزرگان علم و ادب و رؤسای ادارات دولتی و مدیران و معلمین مدارس عالیه و متوسطه و دوستان شخصی پرفسور برون حضور داشتند . جناب مستطاب اجل آقای میرزا یوسفخان مشار کفیل محترم وزارت معارف با ابراز تأسف مجلس را افتتاح فرموده و بعد از آن آقای محمد هاشم میرزا افسر رئیس انجمن ادبی ایران در

نطق افتتاحی خود بنام انجمن ادبی ایران از این واقعه اسف انگیز ابراز تاثر نمودند .

سپس آقای تقی زاده نماینده محترم مجلس شورای ملی در خطابه مفصلی مشروحاً ترجمه زندگانی ادیب متوفی و خدمات او را بایران هم از جنبه ادبی و هم از لحاظ سیاسی بیان کردند آقای دولت آبادی نماینده محترم مجلس نیز مختصری در قدر شناسی از زحمات پرفسور متوفی ابراز داشته و در خاتمه آقای میرزا حسین خان سمیعی (ادیب السلطنه) عضو انجمن ادبی ایران و والی ایالت خراسان پس از تشکر از مدعوین و بیانات مؤثری که ایراد فرمودند تلگرافی را که از طرف انجمن ادبی بعنوان تسلیت بمادر فقید تهیه شده بود بسمع حضار رسانیدند . مجلس در ساعت شش بعد از ظهر خاتمه یافت .

اینك مجله تعلیم وتربیت بنام حق شناسی و بپاس خدمات ادبی پرفسور فقید مجموعه نطقهای آقایان عظام را به ترتیبی که فوقاً ذکر شد تنظیم نموده وانتشار میدهد و علاوه میکند که پرفسور ادوارد برون یکی از علماء بزرگی است که قلم و فکر او بایران و لغت ایرانی خدمات فراموش نشدنی انجام داده . کتبی را که شخصاً تالیف نموده و یا از آثار نویسندگان بزرك ایران با تصحیح و تتبع دقیق بطبع رسانیده همه براهین بین و شواهد صدق خدمات اوست و از میان کتب او دوره تاریخ ادبیات ایران که بزبان انکلیسی در چهار جلد تالیف نموده است بهترین منادی ادبیات فارسی در

میان ملل دنیا میباشد .

در همین سال ١٣٠٤ بود که وزارت جلیله معارف برحسب پیشنهاد این بنده نگارنده در صدد برآمد که دوره کتاب مزبوررا بفارسی ترجمه نمایند وچهار جلد آن کتاب‌را بچهارنفر انکلیسی‌دان که آشنا بادبیات فارسی نیز هستند رجوع فرمودند و اینك دردست ترجمه میباشد . مراسلهٔ که برای استجازه این ترجمه بمؤلف محترم نگاشته شده و جوابی که از او رسیده (وظاهراً آخرین مراسله پرفسور برون بایران است) بیادگار ذیلا درج مینمائیم — :

نمره ٣١٤٤/٦٢٨

مورخه سوم مرداد ١٣٠٤

جناب استاد معظم پرفسور ادوارد برون معلم محترم دار-الفنون کمبریج :

با تقدیم احترامات لازمه در اینموقع که جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران خاتمه پذیرفته و یك دوره کامل ادبیات‌ایران را زینت تالیف و طبع بخشوده اند وزارت معارف لازم میداند مراتب امتنان،وقدرشناسی خودرا از زحمات آن استاد معظم بوسیله این مشروحه ابراز نماید

و ضمناً چون ترجمه دوره مکمل آن کتاب از برای‌استفاده فارسی زبانان که بلغت انکلیسی آشنا نیستند لازم است وزارت‌معارف در نظر دارد به ترجمه آن اقدام نماید متمنی است رضایت خاطر

خودتان را در زودترین مرحله فرصت اطلاع دهید

در خاتمه احترامات صمیمانه را تقدیم میدارد .

وزارت معارف واوقاف وصنایع مستظرفه

نظام الدین حکمت

پانزدهم ایلول ۱۹۲۵

جناب وزیر اجل اکرم ؛

تعلیقه انیقه آن وزیر معارف پرور کمالات پناه الان زیارت گردید و باعث کمال امتنان و تشکر شد هر چند آن چهار جلد که درین بیست سال گذشته در تاریخ ادبیات ایران تالیف نموده ام بهیچوجه لایق ترجمه بزبان فارسی نمیدانم البته هر گاه رای عالی آن معارف پناه بر آن قرار گیرد باعث کمال افتخار و ابتهاج گردد ولی خودم را مظهر ضرب المثلی که داریم : « در مملکت کوران مرد یکچشم بینا است » میدانم هرکاه معلومات مخلص در خصوص ادبیات ایران در فرنکستان بد نباشد هیچ دخلی بمعلومات علماء و ادباء ایران نداردبلکه هر چه حاصل کرده ام از ایشان کتباً یا شفاها حاصل کرده‌ام وخوشه‌چین خرمن ایشانم مثل آنچه شیخ میفرماید:

کمال همنشین بر من اثر کرد   وگرنه من همان خاکم که هستم

بخیال مخلص هر گاه یکی از اکابر ادبای ایران کتابی درادبیات ایران تالیف فرمایند مبنی بر اصول جدید تفتیش و تنقیح و تنقید فایده اش بسیار بیشتر خواهد شد خصوصاً از برای اهل فرنگستان و خصوصاً در بارهٔ آنچه متعلق باین عهد اخیر باشد ولی پر واضح

است که هرکاه رأی عالی بر ترجمه کتاب این بنده فانی قرارگیرد با هر چه مترجم لازم داند از اصلاح و تقلیل و تزئید باعث کمال افتخار مخلص باشد ولی مخلص درین مقامات کجا ؟ و اشخاصی مثل آقای میرزا محمد خان بن عبدالوهاب یا حاجی میرزا یحیی دولت آبادی یا آقای تقی زاده و صد هزار دیکر از معارف پروران ایران کجا !

همی‌شرم دارم که پای ملخ‌را   بحضرت شاه سلیمان فرستم

همیترسم از ریشخند ریاحین   که خار مغیلان ببستان‌فرستم

مخلص دعا گو ارادت شعار

Edward G. Browne ادوارد برون

چنانکه کفتیم خدمات این شخص بزرك منحصر بتالیفات او نیست بطوریکه در ذیل خطابه آقای تقی زاده در همین مجموعه شرح داده شده است خدمات‌اودر انتشار آثار قدیمه نویسندکان ایرانی و عملیاتی که در عالم سیاست انجام داده و مساعدتهائی که با وطن پرستان ایران کرده است همه نام‌اورا در قلوب ایرانیان وطن‌دوست ثبت و نقش نموده و هیچوقت محو وفراموش نخواهد شد ومصداق همان شعر عربی است که در ظهر کتب منطبعه او نوشته است

ان اثارنا تدل علمينا   فانظروا بعدنا الى الاثار

مدیر مجله تعلیم‌وتربیت وعضو انجمن ادبی ایران

علی اصغر حکمت

۱_ نطق افتتاحیه آقای میرزا یوسفخان مشار کفیل وزارت معارف

از حضور محترم آقایان اجازه میخواهم عرض نمایم قضیهٔ که امروز سبب تشکیل این مجلس شده است و بنده میخواهم مقدمة خاطر آقایان محترم را از آن متذکر نمایم واقعاً خیلی تأسف خیز و تأثر آمیز است ومیشود گفت این‌قضیه در نظر ارباب دانش ومخصوصاً در حوزه علمی وادبی ایران یکی‌از واقعاتی است که هیچوقت فراموش نخواهد شد و بنده علاوه میکنم که نه تنها این قضیه فراموش نشدنی است بلکه ایرانیها هروقت از آن متذکر شوند بی‌نهایت افسرده و متأثر هم خواهند شد و بنا بر همین تأثر فوق‌العاده بوده است که انجمن ادبی ایران به تشکیل این مجلس اقدام کرده وآقایان را دعوت نموده است که در این واقعه تأسف انگیز تأثرات قلبیه خودشان را مجتمعا اظهار نمایند حقیقة برای تأثر وافسردگی ما همینقدر کافی‌است که روح پرفسور فقید مسترادوارد برون را درنظر آورده وملاحظه نمائیم که این مرد بزرگ در روشنائی علم و دانش که موهوب خود او بوده است ایران را چگونه بدنیا معرفی کرده و بزرکواری ومراتب علمی و ادبی آباء و اجداد ما را برای ملل دیگر بچه نحوی تعریف و توصیف نموده است لازم نیست عرض نمایم که وجود چنین شخصی در نظر ایرانیها چقدر گرانبها و ذی‌قیمة بوده است بنده یقین دارم هر وقت ایرانیهادر پرده نقوش ادباء و فضلاء خودشان چشم بیندازند طبعاً روح این شخص محترم که در این قرن اخیر معرف آنها بدنیا شده است در همان پرده درنظرشان مجسم خواهد شد وبنده هم خود

از وقوع این واقعه اظهار تأسف نموده و شرح احوال و خدمات این مرد بزرگ را باقای افسر رئیس محترم انجمن ادبی و آقای تقی زاده و سایر اعضاء محترم انجمن که مؤسس‌این مجلس هستند واگذار مینمایم

۲_ نطق آقای محمدهاشم میرزا افسر رئیس انجمن ادبی ایران و نایب رئیس مجلس شورای ملی

ادباء و علماء بزرگ دنیا آفتابی هستند درخشان چنانکه از تابش خود جهان را روشن وبهره‌مند میکنند همینکه غروب نمودند همه را افسرده و غمکین مینمایند انجمن ادبی ایران نه تنها قدر ادباء بزرگ پارسی زبان را میداند که در گذشته و یادکار هائی از خود گذاشته اند بلکه کمال علاقمندی و قدر شناسی را نسبت بادباء ایران شناس دنیا پیوسته داشته و دارد

مخصوص آنهائیکه بواسطه اکتشافات وتدقیقات علمی خدماتی بتاریخ و ادبیات پارسی نموده و زبان پارسی را مدیون زحمات خود نموده از میان این همه فضلاء که بشناختن حقایق پارسی کامیاب شده اند کمتر کسی تا حال مثل این عالم بزرگوار که ما امروز برای یاد آوری نام‌او گرد هم آمده ایم (ادوارد برون) عمر خود را در ترقی زبان پارسی صرف نموده مارا از صمیم قلب دوست داشته باشد و برای عظمت ایران خدمات نمایان کرده باشد. اگرچه فقدان این مرد عالیمقدار همه طبقات ملت ما را متأثر و سوگوار نموده و

و تمام مجامع علمی و ادبی و سیاسی حق اقامه سوگواری داشته و
دارند لکن بمناسبتی که روشن است انجمن ادبی خود را مجاز دانست
که ترجمان احساسات عمومی شده و در ایفاء وظیفه قدر دانی دوست
بزرگوار ایران دانشمند انکلیسی پیشقدم باشد

۳ – خطابهٔ آقای تقی زاده نماینده مجلس شورای ملی

انجمن ادبی از من تقاضا کردند که چند کلمه در تاریخ
زندکانی و حالات مرحوم پرفسر برون درین اجتماع بگویم شاید
بیشتر باین مناسبت است که من یکی از قدیمترین دوستان و آشنایان
آن مرحوم بوده و شاید آخرین کسی از آشنایان ایرانی او هستم
که اورا دیده‌ام زیرا که در اوایل سال گذشته اورا دفعهٔ آخری
زیارت کردم

«پرفسر ادوارد گرانویل‌برون» پسر «بنجامین برون» ازاهل
«نیوکاسل» یکی ازآن خارجه های نادر و بلکه منحصر بفرد بست که
باین مملکت چه از حیث سیاست و چه از حیث ادبیات خدمات
مهمه کرده و درین باب که خدمات او هم جنبهٔ سیاسی و هم
جنبهٔ علمی دارد برای او نظیری جز «ویلفرید بلنت» معروف وخدمات
ادبی و سیاسی او بملت عرب سراغ ندارم . خیلی مستشرقین بزرگ
در اروپا بوده اند که یا از روی هوس علمی و یا از راه میل
و علاقه بادبیات فارسی خدمات مهمه کرده اند و عدهٔ آنها بیشمار
است و بعضی‌درین مملکت نیز معروفند مانند «بلدکه» و «اته» و
«شفر» و «ژوکفسکی» و «نکلسن» وبسیاری دیکرو همچنین بعضی از

خارجه ها بودند که بسیاست این مملکت و تقویت مشروطیت کمك
زیاد کردند مانند بعضی از اعضای کمیتهٔ ایران در لندن و انجمن
ایران در آمریکا ولی برون تنهاکسی بود که هر دو جنبه راداشت

«پرفسر برون» جنبه‌های خوب مملکت و ملت مارا باروپا
شناسانیده و مارا بصورت خوبی نشان داد و در واقع درین باب
عکس آن کاری را کرد که «موریه» شاید نه از راه غرض در تالیف
کتاب حاجی بابا نمود و صورت غریبی از ما در افکار عامه اهل
اروپا معرفی کرد که تا اسم ایرانی بشنوند با حاجی بابا قیاس
میکنند . تحریرات پرفسور برون و خصوصا کتاب انقلاب ایران
نقیض کتاب حاجی بابا و تا اندازهٔ باطل‌السحر آن بود

بقول خود مرحوم برون که وقتی گفت بعضی از مخبرین
جراید خارجه بایران میروند و اخبار خوب از ایران بجراید اروپا
فرستاده و مدح وثنا میکنند و بعضی دیگر بدگوئی و مذمت می
نمایند وکاهی‌میشود که هردوشخص راستگو هستندولی یکی‌خوشبین
و دوست است وجنبه های خوب می بیند و مینویسد و آن‌دیگری
بدنیت است و جنبه های بدرا جمع کرده جلوه میدهد و درواقع
هرکدام عکس ضمیر خود را در آینه می‌بینند

گر هنری داری وهفتاد عیب — دوست نبیند بجز آن یك هنر
چشم بد اندیش که برکنده باد — عیب نماید هنرش در نظر

پرفسر برون هم چون ضمیری پاك وبی غرض داشت بیشتر
محسنات ملت مارا میدید .

اوایل حیات او - وی پسر شخص سرمایه داری بود که
صاحب کارخانه کشتی سازی در نیوکاسل بود و در ۷ ماه فوریه
۱۸۶۲ مسیحی در نیوکاسل متولد شده بود پس از طی مراحل
تحصیلات ابتدائی حیات علمی و ادبی و سیاسی او مخلوط بهم شروع
میشود . افتادن او در خط ادبیات شرقی هم از احساسات سیاسی
او ناشی شد . عموی او در جنك قریم داوطلب بجنك باروس و
برای دفاع از عثمانی داخل شد و احساسات شدیدی برضد روسیه
آن زمان وطرفداری از عثمانی داشت این احساسات در «برون» جوان
سرایت کرده بمیراث ماند وی ابتدا خواست داخل نظام شده پس از
تکمیل تحصیل و صاحب منصب شدن در قشون عثمانی داخل شود
پدرش راضی نشد و اورا بعلم طب تشویق کرد او تحصیل این
فن را قبول کرد باین خیال که بسمت طبیب نظامی بقشون عثمانی
داخل شود و علم طب را تحصیل نموده طبیب کاملی شد ودرجهٔ
عالی درین فن داشت .

حیات ادبی او - پس از فراغت از تحصیل ابتدا شروع
بتحصیل زبان ترکی کرد و چون معلمین او باو گفتند که برای
دانستن کامل زبان عثمانی زبان فارسی و عربی لازم است وی درپی
تعلم زبان فارسی افتاد و پیش یك شخص فاضل ایرانی میرزا محمد
باقر بواناتی که شخص عالم و ادیب بود و در انکلستان دین اسلام
را تبلیغ میکرد بفرا گرفتن فارسی شروع کرد ولی یاد گرفتن زبان
پیش میرزا محمدباقر کار آسانی نبود و ادوارد برون بایستی زحمات

زیادی برای یاد گرفتن زبان فارسی تحمل کند مثلا میرزا تفسیر
قرآن درس میداد و میل داشت برای اینکه شاگردانش خوب بفهمند
بانکلیسی بگوید وبه «برون» اصرار داشت که او هم مطالب رابانکلیسی
یاد بگیرد ولی قصد مشارالیه یاد گرفتن فارسی بود ولی بالاخره ازین
فرصت که یك شخص اصفهانی که بزبان انکلیسی آشنا نبود وروز های
جمعه پیش میرزا محمدباقر تفسیر قرآن میخواند استفاده کرده اوهم
روز های جمعه حاضر میشد بعد که در زبان فارسی قدری کامل
شد در آموختن زبان عربی سعی کرد و بقدری کامل شد که اگرچه
در مملکت ما او بدانستن زبان فارسی معروف است در واقع معلم
عربی دارالفنون کمبریج بود . درین بین سفری باسلامبول کرد و
مشرق را دید و میل و علاقه اش بیشتر شد بعد در ضمن مطالعه
کتابهای «گبینو» را که وزیر مختارفرانسه در ایران بوده خوانده و
مخصوصا کتاب معروف او « فلسفه و مذاهب در آسیای وسطی »
تاثیر مخصوصی در دماغ «برون» کرد و میل غریبی بتحقیق جریانات
روحانی و مذهبی مختلف در ایران در او پیدا شد . مشارالیه سفری
بایران کرد و یکسال تمام در این مملکت سیاحت و اقامت نمود
و تحقیقات زیادی در تاریخ مذاهب و طریقه های مختلف ایران کرد
و با همهٔ طبقات آمیزش نمود یك فصل از کتاب سیاحتنامه او
این عنوان را دارد « در میان قلندران » وی مدتی در یك خانقاه
دراویش در کرمان در خارج دروازه بسر برد بقول خود در بلاد
ایران گشت که نقطه‌ای پیدا کنند که هیچ فرنگی آنجا نباشد تا

بتواند فقط با ایرانیها محشور شده و فارسی حرف بزند و بالاخره
شهر یزد را بدین صفت پیدا کرد و مدتی در آنجا ماند و شاید
بهمین جهت تا آخر عمر در صحبت فارسی او قدری لهجه یزدی دیده
میشد در طهران قدری حکمت وتصوف خواند و پیش میرزا اسدالله
نامی حکمت میخواند و اغلب در دکانهای کتابفروشهای قدیمی بسر
میبرد و در میان بازاریها به « صوفی فرنگی » معروف شده بود
مشارالیه آداب و عادات ایرانی را کاملا اخذ کرده بود و مثل یك
ایرانی بنظر میامد. در ایران مخصوصاً در تاریخ بابیها و گذارش
ظهور این طائفه تحقیقات زیادی کرد و در عودت از ایران سفری
بجزیرهٔ قبرس و بعد بعکا نمود و خواست از منشاء فرقه های این
طایفه کسب اطلاعات نماید در عودتش بانکلستان کتاب شیرین و
خیلی مفید خود را بعنوان « یکسال در میان ایرانیان » نشر کرد
که باعث شهرت او شد از این تاریخ بتالیفات متوالیه شروع نموده
و تحقیقات زیادی در تاریخ و ادبیات ایرانی انتشار داد چندین
کتاب از کتب بابیه با حواشی و تحقیقات زیاد بانکلیسی ترجمه و
نشر کرد در این اثنا شوق مفرطی بطبع و نشر کتب فارسی قدیم
که نسخهٔ آنها نایاب است پیدا کرد و بمخارج شخصی خود شروع
بنشر یك سلسله از کتب قدیمهٔ فارسی نموده و آن سلسله را
«کتابخانه ادبای فرس» نامید ازآنجمله تذکرة الشعرای دولتشاه سمرقندی
و لباب الالباب محمد عوفی و تذکرة الاولیاء عطار را طبع کرد در این
بین مظفرالدین شاه در سفر خود بلندن اورا بحضور پذیرفته و

نوازش کرد. یك هیئتی در انکلیس بخیال افتادند که یك سلسلهٔ
کتبی بیك قطر و یك حجم راجع بتاریخ ادبی ممالك مختلفه دنیا
نشر کنند و آنرا « کتابخانهٔ تاریخ ادبی » اسم دادند و هر جلد
از آنرا که راجع بتاریخ ادبی یك مملکتی از ممالك عالم بود به
بهترین اهل فن در آن رشته رجوع کردند مثلا تاریخ ادبی فرانسه
را بیکی از اساتید آن فن و تاریخ ادبی روس را بیکی دیگر و
هکذا مال چین و عرب و غیره و از آنجمله تالیف جلد تاریخ ادبی
ایران را از پرفسور برون تقاضا کردند مشارالیه یك جلد بهمان
اندازه و قطر سایر مجلدات نوشت ولی بطوری با شرح و بسط بکار
شروع کرد که جلد اول فقط تا عهد فردوسی رسید ناشرین سلسله
کتب مزبور از او خواهش کردند که یك جلد دیگر نیز بنویسد
و مال ایران بطور استثناء دوجلد باشد ولی پس از آنکه جلد دوم
را هم نوشت تازه بعهد شیخ سعدی رسیده بود لهذا ناشرین دیگر
دنباله را قطع کردند وطبع بقیهٔ مجلدات رابعهده نگرفتند و کار ناقص ماند
در آنزمان که پرفسور مرحوم مشغول طبع سلسلهٔ کتب
فارسی از « کتابخانه ادبای فرس » بود دوست و همکار وهمدرس
وی « گیب » وفات کرد. گیب جوانی بود از مستشرقین که در خط
زبانهای ممالك اسلامی و مخصوصا زبان ترکی کار میکرد و مؤلف
کتاب بزرك « تاریخ شعر عثمانی » است. پس ازوفات نابهنگام او
مادرش مبلغی پول وقف کرد که صرف کارهائی شود که پسر ناکامش
تعلق خاطر بانها داشت این پول را در بانکی گذاشت و بنا شد

عایدات سالیانه آن بدست یك هیئت امنائی از مستشرقین صرف‌شود
پروفسور «برون» یکی از آن امناء بود و رئیس هیئت امنای اوقاف
گیب شد و قرار شد پول وقف صرف طبع و نشر نسخ قدیمهٔ نادره
عربی و فارسی و ترکی شود و چون شوق پرفسور ما بیشتر بزبان
فارسی بود کتب فارسی بیشتر بطبع رسید و اغلب آقایان اطلاع
دارند که چقدر کتب نفیسه شاید قریب سی‌وپنج تا چهل تا حال
طبع و نشر شده پروفسور برون میل و علاقهٔ شدیدی بنشر کتب
شرقی قدیم و حفظ آنها از تلف و گذاشتن آنها در دسترس عامه
داشت وقتی فرمود « بعقیدهٔ من انسان از مال دنیا باید بقدرکفاف
بر دارد و باقی را انفاق فی‌سبیل‌الله کند و بهترین طریق انفاق
فی‌سبیل‌الله هم بعقیده من طبع و احیاء نسخه های قدیم است »
مشارالیه بقدری در علوم اسلامی غور داشت و در آداب اسلامی
مستغرق بود که بقول خودش عقیدهٔ دینی او چیزی بود. مخلوط از
از اسلام و عیسویت‌یعنی اسلام‌در عقایدش نفوذ یافته بود درکتاب
تاریخ ادبی ایران خود گوید من هرچه قرآن را بیشتر میخوانم
نمی‌توانم آنرا با اوستامقایسه کنم و مضامین و معانی قرآن را
عالیتر می یابم عقیدهٔ او در علت انحطاط اسلام و تنزل ممالك
اسلامی آن بود که‌عمده سبب این کار غلبهٔ مذهب اشعری برمعتزله
و استیلای مغول بر ممالك اسلامی شد یا اگر گناهکار را باید
نشان بدهیم ابوالحسن اشعری و چنگیز بودند. یك عقیدهٔ دیگر هم
در باب جوهر ایرانی و ذوق و استعداد ادبی او داشت که دراین

باب باخیلی از مستشرقین اروپا در مجادلهٔ دائمی بود باینقرار که
اغلب مستشرقین از قدیم تصور کرده اند که استعداد ادبی که‌ایران
در قرون سابقه داشت و فردوسی و سعدی و حافظ و شعرای دیگر
بوجود میاورد در قرون اخیره خاموش و زایل شده و شعر ایرانی
بر جامی ختم‌میشود وایران بعد ازجامی شاعر بزرگی بوجود نرسانیده
پرفسور «برون» را عقیده بر این بود که ایران هنوز آن طبع فیاض
و ذوق سرشار و استعداد را دارد و منشاء اشتباه عمومی علمای
اروپا از اینست که تذکره ها که بزبانهای اروپائی ترجمه شده و
مخصوصا دولتشاه منتهی بعهد جامی میشوند و علمای اروپا بعد از
آن تاریخ اطلاع کاملی ندارند و لهذا ادیب مرحوم ما همیشه‌سعی
داشت با مقالات و تالیفات خود بطلان این عقیده را ثابت نماید
مشارالیه عقیدهٔ خوبی نسبت بشعر و ادبیات ایران داشت و درمقام
قیاس با اشعار عثمانی گوید که درجهٔ چهارم شعرای ایران بردرجه
اول شعرای عثمانی برتری دارد وی خیلی در اشعار و ادبیات‌عرب
و عجم احاطه داشت و بهر مطلبی شعری شاهد میخواند. پس از
آنکه مدتی از تألیف جلد دوم تاریخ ادبی ایران گذشت دراواخر
جنك اروپا زنش اورا تشویق باتمام بقیهٔ مجلدات آن کتاب نفیس
نمود مشارالیه بعد از جنك در چهار سال قبل جلد سوم آن‌کتاب
را که از عهد سعدی تا آخر عهد مغول و اول صفویه را شامل
بود نشر کرده وبزن خود اهدانمود وجلد آخرو چهارم راکه ازاول
صفویه‌تاامروزرا شامل است‌پارسال منتشر کرده وبمادر پیرش‌هدیه‌کرد

آنمرحوم دائما مشغول تالیف و تصنیف بود و متوالیا
نشر آثار میکرد. در دوسه سال اخیر زندگانی خودچهار کتاب
پی در پی نشر کرد یکی موسوم به « سرمایهٔ تاریخ بابیه »
و دیگری ترجمهٔ انکلیسی کامل چهار مقالهٔ نظامی عروضی سمرقندی
(که آنرا در اوائل اشتغال بتالیف یکبار ترجمه و نشر کرده بود
ولی پس از آنکه متن فارسی کتاب منقحاً با حواشی و تحقیقات
زیاد از طرف آقای میرزا محمد خان قزوینی طبع شد پروفسور ثانیا
آنرا در سه‌سال قبل کاملا با حواشی وبعضی تحقیقات اضافی ترجمه
و نشر کرد دیگر کتاب « طب عربی » که ما طب قدیم یا طب
یونانی میگوئیم بود که باز در چهار سال قبل نشر شد چون وی
از برآمدگان شعبهٔ طبی دارالفنون لندن بود و هم طبیب وهم مستشرق
بود دارالفنون لندن این جامعیت اورا فرصت شمرده از او تقاضا
کرد که در تاریخ طب و خصوصاً طب عربی اسلامی چند خطابه
(کنفرانس) در آنجا بخواند مشارالیه قبول کرد و در چهارسال
قبل چهار خطابه در این خصوص داد که بعد آنهارا جمع وبشکل
یك کتاب نشر کرداین کتاب برای اشخاصیکه از طب قدیم اطلاعی
خواسته باشند خیلی مفید است چه پروفسور برون اغلب کتب
قدیمه را از مؤلفات محمدابن زکریای رازی و ابن‌سینا و علی‌بن
ربن طبری و غیر هم تصفح ومطالعه کرده است. کتاب چهارم همان
جلد چهارم تاریخ ادبی ایران بود که ذکر شد بعد از این کتاب
اخیردیکر گویا تالیفی از آنمرحوم نشر نشده فقط در سال اخیرمشغول

تالیف فهرستی بکتب خودش بود

در جلد اخیرتاریخ ادبی عقیده زیادی بشاه اسمعیل صفوی
اظهار میکند و اورا یکی از بزرکترین سلاطین بعد از عهدساسانیان
شمرده‌استقلال حالیه ایران‌را از اثر مجاهدات او میداند

یکی از کتب خوب او هم ترجمهٔ کتاب آقامیرزامحمدعلیخان
تربیت بود در باب جراید فارسی که شامل تاریخ تمام‌جرایدفارسی‌
است تا موقع تالیف و پروفسور مرحوم آنرا ترجمه و اضافاتی‌برآن
کرده و اشعار معاصرین را در آخر آن افزوده چاپ کرد در آخر
این فهرست تاریخی بسیار خوب از تاریخ دورهٔ انقلاب ایران تا
روز تالیف با روز و ماه و سال از هر واقعه درج شده که برای
اهل تاریخ بسیار مفید است

مرحوم پروفسور نه تنها علاقهٔ قلبی خود را با تالیفات
و مقالات خود بعلم و ادب ایرانی نشان میداد بلکه بهرطالب علم
مشرقی و مخصوصا ایرانی کمك و تشویق وراهنمائی میکرد مخصوصاً
آقا میرزا محمدخان قزوینی راکه معروف همه است و امروزه‌اعلم
علمای فن خود بشمار است ابتدا مرحوم پروفسور برون بیشتربااین
خط یعنی تالیف و تصنیف وطریقهٔ تحقیق و تتبع اروپائی تشویق
کرده و انداخت . جمعی از جوانهای فاضل مسلمین هندی هم که
اخیرا همه‌ساله ازدارالعلوم آلیکار (علیکده) بانکلستان برای‌تتبعات
و تحقیقات ادبی شرقی میایند پروفسور تشویق و راهنمائی‌میکرد .
بمحصلین ایرانی در انکلیس هم همه نوع کمك و راهنمائی میکرد

و حتی ببعضی از آنها که بی بضاعت بودند کمك مادی هم کرد و در ۱۴ سال قبل اهتمام در تشکیل کمیته ای از خیرخواهان انکلیس کرد که بجوانان محصل ایرانی راهنمائی وکمك کنند وبدون غرض سیاسی بانها سرپرستی نموده در تربیت آنها سعی نمایند

ـ تالیفات او ـ

تالیفات مرحوم پروفسور بسیار است و من نمی توانم از حفظ همهٔ تالیفات بزرك و کوچك اورا که شاید متجاوز ازشصت فقره باشد بشمارم . یك قسمت کتبی است که خود اوتالیف کرده مانند « یکسال در میان ایرانیان » و انقلاب ایران و شرح مختصر انقلاب ایران و کتاب طب عربی و سرمایهٔ تاریخ بابیه و تاریخ ادبی ایران و فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانهٔ کمبریج و غیره و یك قسمت کتبی است که ترجمه کرده مانند چهارمقاله ـ تاریخ جدید ـ مقالهٔ شخص سیاح ـ جرائد و اشعار امروزهٔ ایران ـ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ـ و غیره و عده‌ای کتب است که طبع و نشر نموده مانند لباب الالباب ـ تذکرة الشعراء ـ نقطه الکاف ـ تذکرة الاولیاء تاریخ گزیده و غیره

ـ حیات سیاسی او ـ

حیات سیاسی مرحوم پروفسور با انقلاب ایران ودرحقیقت در راه کمك بایران شروع میشود بعد از ظهور مشروطیت درایران امیدی در دل او بنجات سیاسی ایران و تجدید حیات این ملت

تاریخی که گذشته با افتخار و ادبیات عالی داشت بیدار میشود در جراید انکلیس مقالاتی در دفاع از مشروطیت ایران و در تقویت آن مینویسد و با اشخاصی که بدخواه ایران بودند داخل مجادله میشود درنطقی که در اجتماع بزرك منعقد در انجمن آسیای مرکزی کرد و در مقابل اشخاصی که بیم و اندیشهٔ او و سایر خیرخواهان ایران را از عهدنامهٔ روس و انکلیس و خطرات آن نسبت بایران بیجا شمرده واز عهدنامهٔ مزبور دفاع میکردند مانند وزیرامورخارجهٔ آنوقت انکلستان چنین گفت من اهل سیاست نبودم و اهل قلم و درویش منزوی هستم فقط خوف از مخاطرات نازلهٔ بر ایران ومیل کمك بان مملکت مرا داخل این جنجالها کرده من از صمیم قلب از خدا میخواهم که حدسیات من بی اساس در بیاید و عقیدهٔ شما صحیح باشد و ایران از خطر برهد تا من نیز از این مجامع کنار کشیده باز پی قلم و دوات خود بروم مرا تنها عشق معاونت بایران از زی خود خارج ساخته است

پس ازتوپ بندی مجلس شورای ملی وپیش آمدن استبداد صغیر مشارالیه داخل میدان مجاهده برای کمك بمشروطیت ایران شد ومقالات متوالی نوشته رسائل پی درپی نشر کرد و خطابها خوانده شوری در مردم انکلیس برای کمك بایران احداث میکرد از فراریان ایرانی یعنی مشروطه خواهان کسانیکه بلندن رسیدند بانها دستگیری و هر نوع کمك کرد ابتدا بعضی از مجاهدین قزوین بانکلستان وارد شدند مرحوم پروفسور لباس و پول بانها داد بعد من و چند نفر از وکلای مجلس اول

مانند آقای معاضدالسلطنه و حاجی میرزا آقای فرشی رسیدیم مشار الیه
که در آن موقع از طرف مملکت انکلیس بنمایندگی در انجمن
بین‌الملل مستشرقین منعقد در کوپنهاك رفته بود شخصی در لندن
مامور کرده بود که مارا درموقع ورود معاونت کند و درکمبریج
بخانهٔ خود و مدرسهٔ خود در باب ما سپرده بود. وقتیکه ما وارد
شدیم او تازه بر گشته بدیدن پدر و مادرش در « نیوکاسل » رفته
بود آنجا خبر ورود مارا بلندن شنید و در کاغذیکه بیك شخص
ایرانی که معاون اوبودنوشت‌اکیدا دستور داد که بما همه نوع
معاونت بحساب او بکند و چنین نوشت « این مردان نجیب‌شجاع
که در راه وطن خود جانفشانی کرده وآواره شده اند حقی بر کردن
ما دارند و مخلص هم بهره‌ای از این شرف دارم » بعد بلندن‌آمد
و وقتیکه بمن عرضه کرد که من در انکلستان مانده برای ایران
کار کنم و تاریخ مشروطیت را بنویسم و او مرا از حیث‌معیشت
فارغ‌البال میسازد ومن‌قبول نکردم گفت «زبان میکند مرد تفسیردان
که علم و ادب میفروشد بنان ولیکن تو بستان که صاحب خرد
از ارزان فروشان برغبت‌خرد» وقصدش این بود که بگوید من‌منتی
از کسی نخواهم داشت و نباید برمن گران بیاید . وی در همهٔ
دوندگیها که ماداشتیم بهترین کمك ما بود ودر نطق ها و خطابها
که‌در انجمن‌آسیای‌مرکزی‌لندن در کمبریج‌در یکی از اطاقهای‌کمیسیونهای
مجلس‌ملی انکلیس‌دادیم همه‌جا اولین‌معاون‌و مقوی‌واغلب‌مترجم مابود
اجتماع انجمن آسیای مرکزی خیلی مهم و بزرك بود

و مجادلهٔ برون مرحوم در آن مجمع با یك شخصی که عمداً برای
ضدیت بامقاصد ما بانجا فرستاده شده بود خیلی حکایت شنیدنی -
است در نتیجه اجتماعی که از جمعی وکلای انکلیس در مجلس‌ملی
آنجا برای استماع شکایات و بیانات ما بعمل آمد وعدهٔ زیادی از
اعضای هر دومجلس ملی و ارباب جراید حاضر بودند پس ازمذاکرات
و بیانات قرار شد یك کمیته از اعضای مجلس انکلیس برای‌سعی
در اعادهٔ مشروطیت و جلوگیری ازمداخلات روس در ایران‌تأسیس
شودو یك رساله در شکایات از روس و مداخلات آندولت و بیان
مطالب خود منتشر کردیم در همهٔ این مساعی پروفسور « برون »
روح کار بود. یك کمیتهٔ دیکر هم در خارج از مجلس ملی بناشد
و در میان مردم اعضا جمع میکرد در هر شهری و از هر طبقه‌ای
و علاوه بر اینها انجمنی هم بنام انجمن ایران برای آشنا
کردن مردم بادبیات وآداب ایران ونشر زبان فارسی و منعقدنمودن
مجامع وخطابها دائر شد که غیر سیاسی بود وقتیکه مهاجرین‌سیاسی
ایرانی بلندن رسیدند آنها متفقاً بیان نامهٔ در مقاصد وشکایات خود
در روزنامهٔ تیمس یومیه منتشر کردند روزنامهٔ تیمس ابتدا روی
خوش بااین اظهارات نشان داده مقاله ای نیز در تأیید نوشت ولی
بعد وقتیکه دامنهٔ تبلیغات ضد روس از طرف مهاجرین بالا گرفت
و تأثیرش دیده شد تیمس مقالات سختی بر ضد نوشت و این فقره
موجب مجادلهٔ شدیدی بین پروفسور برون مرحوم وآن روزنامه‌شد
که سالها بطول انجامید و پروفسور کینه سختی ازمسلك‌دوروئی و

حقیقت کشی آن روزنامه دردل گرفته مدتهای مدید در هر موقع و
هر فرصت و هر خطابه و هر مقاله حملهٔ شدید به
تیمس کرد و اورا بزرگترین رکن استبداد خوانده حتی در مقالهٔ
که بروزنامه عالم اسلامی انکلیسی نوشته بود تیمس را «عجلا
جسداًله‌خوار» نامید ولی قوت برهان منطقی « برون » بقدری زیاد
بود که نویسندکان تیمس را دراحتجاج عاجز کرد در موقع انقلاب
عثمانی وظهور مشروطیت در آن مملکت وقتیکه هیئتی از رؤسای
انقلابیون و ترکان جوان که احمد رضا بیك و دکتر ناظم درمیان
آنها بودند بلندن آمدند و انکلیسی ها خیلی اهمیت بانها دادند
کمیتهٔ بالکان معروف ضیافتی بزرك بانها داد که من نیز در آن
دعوت داشتم پروفسور مرحوم یکی از ناطقین بود که در سر سفره
نطقی بزبان فرانسه نمود و پس از تذکار محسنات انقلاب عثمانی و
خوشوقتی خود از آن خطاب به‌ترکها کرده وگفت اینك که‌بازادی
رسیدید همسایه مسلمان خود را که برای آزادی میجنگد فراموش
نکنید و کمك کنید در آنوقت تبریز با قشون استبداد میجنگیدو
امید خیر خواهان متمرکز در مقدرات آن شهر بود ولی اخبار
صحیحی از آنجا باروپا نمیرسید و هر چه میرسید فقط از منابع
روسی بود که بطور بدی اوضاع را جلوه میدادند لهذا کمیتهٔ ایران
و در آن میان مخصوصا پروفسور برون و رفقای او سعی کردندیك
مخبر انکلیسی بانجا بفرستند و بالاخره سه روزنامهٔ بزرك روزانهٔ
انکلیسی با هم شرکت کردند ، نصف مخارج را متعهد شدند ونصف دیگر

را دوستان ایران دادند تاشخصی بعنوان مخبر جراید بدانجا فرستادند
و تلگرافات او اوضاع را روشن تر کرد

پروفسور برون مرحوم علاقهٔ قلبی شدیدی بازادی واستقلال
ایران داشت در کتاب خود مینویسد دو روز یکشنبه در مدت
عمر من از بدترین ایام بود یك روز یکشنبه در پائیز ۱۹۰۸
مسیحی که اخبار تلگرافی جرائد خبر دادند قشون روس ازسرحد
گذشت و به تبریز میرود برای رفع شورش آنجا که بعد این خبر
خوشبختانه بی اساس شد ویکشنبه دیگر روزی بود در بهار ۱۹۰۹
مسیحی وقتیکه تلگرافی از انجمن ایالتی تبریز باو رسید که‌قشون
روس ازسرحد جلفا گذشت و رو به تبریز میایند

علاقهٔ مشارالیه بزبان وآداب ایرانی بدرجه‌ای بود که وقتی درحضور من یکنفر
شخص روسی که هم فارسی میدانست و هم انکلیسی و بااو بانکلیسی
حرف زد بفارسی جواب داد و گفت « خوبست فارسی حرف بزنیم
بعقیدهٔ من هرکس فارسی نداند انسان کامل نیست » و دراینصورت
میتوانید تصور کنید که از غلبهٔ مشروطیت و فتح طهران و خلع
استبداد چقدر خوشوقت شد و در کتاب خود نوشت :

«الا لا تحزنن اخا البلیة   فللرحمن الطاف خفیة»

و مخصوصاً مینویسد که در این مورد نیز حکم قول معروف
صادق آمد که کفته اند« العجب کل العجب بین جمادی و رجب »
چه فتح طهران هم در آخر جمادی و اوائل رجب بوقوع آمد
بعد از غلبهٔ مشروطیت کمیته ایران که بمقصود و مرام‌خود

رسیده بود منحل شد مرحوم « برون » بعدها سفری بپاریس کرد
و بخواهش فرانسویها شش خطابه در پاریس خواند راجع بایران
و سعی کرد علاقه مندی بایران را در فرانسه قوت دهد و آنهارا
بکمك ایران وادارد در هر نقطه که سفر میکرد خطابها در باره
ایران میخواند و دائماً مقالات نشر میکرد. در موقع فعالیت شوستر
در ایران که بزرگترین امید اصلاح و نجات برای ایران پیش‌آمده
بود و دولت آنوقت روسیه تهدیدات و کارشکنی میکرد و شاه
مخلوع بایران بر گشت باز کمیتهٔ ایران در ثانی در لندن احیا شد
و دوباره تشکیل شد ، مرام خود را جلوگیری از خطرات روس
در ایران وحفظ استقلال این مملکت قرارداد و بتدریج این کمیته
بزرك شده ۴۵ نفر از اعضای مجلس ملی و شوراها در آن عضو
شدند و باز در همهٔ این کارها همت خستگی ناپذیر پروفسور برون
سلسله جنبان بود چندین رساله در جلب افکار ملت انکلیس بمسائل
ایران نشر کرد و بعضی از آنها را بمخارج شخصی خود و بعضی را
در ضمن مطبوعات انجمن ایران در لندن انتشار داده هزاران هزار
درهمه جا توزیع میکرد . در این اوقات ابتدا یك کتاب کوچك
باسم مختصر شرح انقلاب ایران نشر کرد که در خاتمه آن ترجمه
قانون انتخابات و قوانین اساسی ایرانرا درج نموده و بعد کتاب بزرك
خود را در تاریخ انقلاب ایران نشر کرد .

این کتاب تاثیر زیادی درمحافل انکلیس وخارجه بخشیدو هرکسی آنرا
خواندبی‌اختیارعلاقه بایران پیدا کرد . وقتیکه بعد هاموقع التیماتوم

های روس پیش آمدپروفسور برون و دوستان سیاسی او خیلی مجاهده کردند
و در آن اوقات واقعاً بقول معروف پای او روی زمین بند نمیشد
و از هر موقع و هر فرصت استفاده میکرد برای پروپاگاند حتی
بخواهش یهودیها در کنشت یهود خطابه ای خواند راجع بایران
و آنها را تحریك کرد بجلوگیری ازتجاوزات روس ولی عاقبت وقتیکه
مساعی او عقیم ماند و روس در تبریز و رشت دارها بلند نمود و
شوستر را بیرون کرد وی خیلی متأثر و مأیوس شد و رساله ای
مشتمل بر عکس های دار زده های تبریز و شرح مظالم قشون
تزاری در ایران بعنوان « فرمانروائی هراس در تبریز »منتشر کرد
و هزار ها نسخه در دنیا توزیع نمود و برای اعتراض باعمال روس
اجتماع عظیمی در لندن فراهم کردند که در « آلبرت هال » منعقد
شد پروفسور « برون » نیز در آن متینك نطق کرد و در آن نطق
خود گفت که او ایران را مثل وطن ثانی خود میشمارد بعد . از
آن واقعه باز مقالات چندی نشرکرد این تبلیغات در افکارعامه
بی نتیجه نبود و خیلی از مردم بهیجان آمدند بحدیکه وقتیکه
سازانوف وزیر خارجه روس بلندن آمد در موقع پیاده شدش از
قطار راه آهن بر ضد او بعضی نمایشها شد و شخصی لوحهٔ بزرگی
جلو او گرفت که بخط جلی نوشته شده بود از ایران بیرون بروید

پروفسور برون بعد ازپیش آمدهای ناگوار ایران واستیلای
روس خیلی مأیوس و دلشکسته شد وکم کم منزوی شد حتی بقدری
از انگلستان وامکان جلوگیری او از روس نومید شده بود که گاهی

تصور کرد که شاید بهتر است ایرانیان متوجه آلمان شده و از او
کمك بخواهند شاید قیصر دراین باب حرفی بگوید و انگشتی حرکت
بدهد. از اینجا بیغرضی کامل او معلوم میشود. حتی بیغرضی و خلوص
نیت او باندازهٔ بود که در مقالهٔ که قبل از جنك اروپا بیکی از
جراید نوشته بود چنین گفت «برای ایران سه شق متصور است
زندگی آزاد ومستقل- گذاشتن ایران سرتاسر بتصرف روس- تقسیم آن
میان روس و انکلیس و نوشت که بعقیده او بهترین شقوق شق
اول است ولی اگر این شق محال باشد او شق دوم را برشق
ثالث ترجیح میدهد برای اینکه ایران تجزیه وپاره نشود ووحدت
خود را از دست ندهد .

مشارالیه عقیده سیاسی خود را در ابتدای کتاب انقلاب
ایران خوب پرورانیده و چنین گویند : « همچنانکه در
طبیعت تنوع مطلوب است و یك نواختی بیمزه مثلا اگر شما در
باغچه خود سر تاسر کل بنفشه بکارید یا کل سرخ چندان فایدهٔ
ندارد بلکه وقتی قشنگتر است که ریاحین گونا گون و کلهای
رنکارنك داشته باشید هما نطور دنیا وقتی مطلوبتر است که نژاد های
مختلف و زبانهای مختلف و خصائص مختلف در آن موجود باشد و
اگر ملتی غلبه کند و همه ملل را قلب ماهیت نموده بجنس خود
تبدیل کند هیچ تعریفی نخواهد داشت . » اوکاملا برضد استحاله
جبری ملل بود و میخواست ملت های کوچك هم با خصال مخصوصه
خود وزبان وادبیات خویش باقی بمانند و دنیارا از نتایج استعداد

پروفسور مرحوم ذاتا صلح طلب وبرضد جنك بود. درموقع اعلان
جنك در اروپا وی در جزو اشخاصی بود که کاغذی در جراید بر
ضد دخول انکلیس در جنك منتشر کردند بهمین سبب هم درزمان
جنك خیلی زحمت دید و ناملایمات را متحمل شد و تا اندازهٔ
مورد سوء ظن گردید جنك در روح او تأثیر بسیار بد نمود و
شکسته وپژمرده شد در آخر جنك مشارالیه کاملا در هم شکسته و
وپیر و معتل شده بود ولی با وجود این در تالیفات و کار ادبی
خود مداومت داشت. در اواخر جنك که انقلاب روس پیش آمد
وی مقالهٔ در جرائد نوشت وانقلاب روس را تبریك گفت ونوشت:
«من همیشه مدت عمرم را باروس مخالف بودم ولی این ضدیت جهت
عمده اش تعدی وتخطی بایران بود حالا که انقلاب روسیه آزادی
ایران را متضمن است من دیگر هیچ غرضی ندارم و بلکه کامیابی
روسیه را خواهانم»

بطور کلی عقیده برون مرحوم آن بود که مشتی اهل
سیاست درممالك اروپا اسباب دسایس دائمی وناراحتی ملل هستند
و مسؤل بدبختی بشر میباشند

پروفسور برون با افراد ایرانیان و با ادباء و فضلاء و
رجال و سیاسیون این مملکت مرابطه داشت وحتی باعلمای بزرك
نجف و کربلا مکاتبه کرد و آنها دستخط باو نوشته و از او خیلی
قدر دانی کردند

در چهار سال قبل موقعی که وی شصت ساله شده بود

بیادگار جشن شصت سالگی او علمای مستشرق اروپا از هر مملکت
از یکطرف و ایرانیان از طرف دیگر از او قدر دانی کردند چهل و
سه نفر از علمای فرنك که از آنجمله ده نفر از علمای آلمان بودند
که تازه از دشمنی با انکلیس خارج میشدند هریك رسالهٔ در یك
موضوع علمی نوشته و اینهمه رسائل را در یك جلد چاپ کرده
و از خود او تا روز عیدتولدش پنهان داشتند و در آنروز این‌هدیه
را از یکطرف و هدایای ایرانیان را که فرش مخصوص که درکاشان
برای این کار بافته شده بود و یادکاری بخط اغلب رجال سیاست
و علم و ادب ایران جزو آنها بود بپروفسور دادند و خوداوبعدها
در نطق خود گفت که در عمرش هیچ وقت این قدر شادنشده
بودکه از قدر دانی علمای بزرك فرنك و ایرانیان خوشوقت شد و
در واقع کتاب طب عربی را برای ادای دین شکران از قدردانی
ایرانیان نوشت چنانکه در مقدمهٔ آن کتاب گوید

ـ اواخر ایام ـ

آخرین ملاقات من با آنمرحوم در اوایل سنه گذشته بود
چندین روز بسر بردیم و از فیض صحبتش محظوظ شدم مشارالیه
کمی بعد از حرکت من ناخوش شد و گویا مرضی قلبی داشت و
هفت ماه طول کشید. ولی کم کم حالش بهتر شد و امید داشت از
اوایل پائیز گذشته بتدریس باز مشغول شود لیکن در تابستان گذشته
مصیبت بزرگی باو رخ داد که اورا بکلی در هم شکست و تمام کرد
و آن فوت زنش بود که علاقهٔ فوق العاده باو داشت و از آنوقت

آنها که آنمرحوم را میشناختند و عوالم اتحادش را با زوجهٔ خود
میدانستند یقین داشتند که علامهٔ بزرك دیگر از زیر بار این
مصیبت بلند نمیشود خود او در کاغذی که آخرین مکتوب اوبمن
بود چنین نوشت «آن مرحومه چنانچه فرموده بودید بهترین زنها
و مادر ها بود نوزده سال در کمال سعادت و اتحاد و اخلاص و
محبت باهم بودیم در همه چیز برو تکیه میکردم و از عهده همه
کار در آمد حالا که رفت من مثل کشتی بی‌سکان مانده ام وحیرت
بر من مستولی شد و روز من چون شب یلدا تاریك گردید ولذتی
در حیات نمی بینم . . . . . » از مرحوم مشارالیه دو پسر
باقی‌مانده یکی ١٨ ساله و دیگری صغیر و مادری پیر گویا ٨٧ ساله

بلی اگرچه‌برون مردوبرای ایران‌یکی‌از بزرگترین صنایعات
بودلکن‌من‌یقین‌دارم که‌وی همیشه درقلوب‌ملت‌ایران زنده‌خواهد ماند.
او جاودانی است ومن شکی ندارم که ایران آتیه باز او بیشترقدر
شناسی خواهد کرد تاایران امروز.ما فعلاآسایش روح اورا مسئلت
نموده ختم کلام میکنیم،

٤ ـ خلاصه نطق آقای دولت آبادی

نماینده مجلس‌شورای‌ملی و عضو انجمن ادبی ایران

وطن مقروض است بخدمتگذارانش اگرچه این عبارت باین
صورت در جای دیگر گفته شده است ولی یك لغت خوب یك شعر
نیکو یك عبارت پرمعنی وطن ندارد و تفاوت نمیکند در کجا متولد

شده باشد هرکس در هرکجا آنرا بهتر گرفت و بموقعتر بکار برد ازآن اوست از جمله این عبارت است که گفتم بلی وطن مقروض است بخدمتگذاراناش

درمجمعی که پر است از ادباء وفضلا و دانشمندان لازم‌نیست شرح بدهم وطن کجا است همه میـدانید بهرچه انسان تعلق خاطر داشته باشد از خانواده خود از دوستان و رفیقان از زبان و ادبیات از علوم و صنایع از فضلاء و علمـاء و ادباء و دانشمندان از صنایع مستظرفه از آثار دیانتی از ابنیه مقدسه از قبور گذشتگان از بزرگان وعزیزان و امثـال اینها که طرف توجه آنانند مجموعه آنها است که وطن خوانده میشود و علاقه مندی بان از آن است هرکس چه از ابناء وطن و چه از غیر آنها بهریك از آثار وطنیه کسی خدمت نماید برآن کس است که خدمت اورا منظور داشته نسبت بوی حق شناسی نماید و چون افراد جامعه این وظیفه را نسبت بخادمین وطن خود نمودند سعی خدمتگذاران مشکور میگردد و خدمتگذار زیادت میشود برعکس اگر خدمت خدمتگذاران مشکور نگشت و یا کفران شد بترقی و تعالی آن جامعه امیدوار نمیباید بود

اگر در بیان موجبات ترقی و تعالی یك ملت هزار کتاب نوشته شود و بخواهیم آن‌هزار کتاب را یك کتاب کرده آن کتاب را که مشتمل برهزار ورق بوده باشد یك ورق و آن یك ورق را که مشتمل بر هزار سطر باشد یك سطر و آن سطر را یك کلمه نمائیم آن کلمه نخواهد بود مگر قدردانی. مگرحق شناسی. این است آن‌چیزی

که جامعه را باوج سعادت میرساند

ما ایرانیان افتخار داریم که نسبت بفقید منظور پرفسور ادوارد برون که خدمات او بوطن ما از زبان از ادبیات از نشرکتب قدیمه و نگاهداری آنها از زوال و فنا ازخدمت بحکومت ملی ما و بالجمله ازعلاقه مندی مفرطی که این معلم بزرك بهمه چیز مملکت ما داشته است در حیات و ممات او هر دو از او حق شناسی نموده و مینمائیم چنانکه در چند سـال پیش در موقع سال شصتم ولادت در همین انجمن ادبی قدر دانیها نسبت باو شد و از طرف ملت برای او بسعی اشخاص علاقه مند هدایا و تحف بوی فرستاده گشت و تأثیرات مهم در وجود او و دوستانش بلکه در همه جا نمود

شرح خدمات معلم محترم را مفصل گفتند و من مدلل میکنم آنهارا بجمله ذیل ادوارد برون باندازه تعلق خاطر بایران داشت که اگر کار ناپسندی در ایران اتفاق میافتاد و خبرش باو میرسید هزارش را یك کرده بمردم میرسانید و اگر کار پسندیده بود یکش را هزار نموده در همه جا منتشر میساخت این است علامت علاقه مندی حقیقی

در انجمن ادبی ایران و انگلیس کسی باو گفته بود که اگر عروض عرب را از ایرانیـان بگیرند زبان فارسی استطاعت نخواهد داشت کلام منظوم داشته باشد معلم محترم انکارنموده و باین حقیرکه آن وقت در اروپا بودم نوشته تقاضا نمود ابیاتی بی‌رعایت عروض عرب بسبك سیلابی ساخته برای او بفرستم و آرام نگرفت تا این شبهه را

از گوینده بر طرف ساخت و در جواب من نوشت مرا در انجمن ادبی احیا نمودید چنانکه در کتاب اردیبهشت که از آثار حقیر تازه بطبع رسیده این مطلب نوشته شده است

پرفسور برون در موقع حادثه تبریز در یکهزارو سیصد وسی عکس شهدای تبریز را با یك عظمت واهمیت فوق‌العاده که بان‌اشخاص میداد در همه جا منتشر نموده بانکلیسیان در مجمع عام میکفت که در گناه فجایع روس درایران‌ما انکلیسیان هم شریك میباشیم که ساکت نشسته ایم روسها هر تجاوز که بخواهند بایران و ایرانیان بنمایند

هستند در این مجلس اشخاصی که‌معلم محترم را ملاقات کرده باأو معاشرت داشته از خصائص اخلاقی او آکاهند وهر یك در عالم ایران دوستی او خاطره های پر قیمتی دارند که اگر آنهارا جمع کنند کتابی بزرك خواهد شد. ادوار برون تمام اوراق اول هر روزنامه و مجله که در ایران بطبع رسیده است کرچه‌چند شماره‌طبع نشده باشدجمع کرده کتاب‌بزرگی تشکیل‌داده‌بیادکارمطبوعات ایران‌نکاهداری‌نموده . آثاراین پروفسور عظیم‌ایشان راجع‌بایران طوری در همه جای دنیا منتشر شده است که هر مستشرقی درهرکجا هر چه راجع بایران بنویسد تکیهٔ نکارشات اوباثار این معلم محترم‌است .

در ایام اقامت من‌در لندن معلم معظم خواهش کردشعری چند باو بفرستم که کتیبهٔ در ایوان عمارت خود بخط نستعلیق مرتب نماید چون دیده بودم در باغچه سرای خود اغلب

بکلکاری و ترتیب درختهای میوه دارمیپردازد این چند شعر را که نمیدانیم از یکیست و از آقای شمس‌العلماء حاضر شنیده بودم برای او فرستادم

مقصد زکاخ وطره و ایوان نکاشتن، — کاشانه های سر بفلك بر فراشتن،
کلهای رنك‌رنك ودرختان میوه‌دار — در باغ و بوستان بسر شوق کاشتن،
دانی که‌چیست؟ تابمراد دل اندران — یك‌لحظه دوستی بتوان شادداشتن!
ورنه چکونه آدم عاقل کند بنا — در خاك خانهٔ که بباید گذاشتن؟

معلم محترم که مکرر بامن در باب بقای نفس بعد از فنای بدن صحبت میداشت از خواندن شعر آخر مثل این بود که نگرانی برای او حاصل میگردد در صورتیکه معتقد شده بود ببقای نفس و میدانست مات وفات نیست. بلی خورشید از قله های کوه در آخر روز غروب مینماید ولی از طرف دیگر این زمین ظاهر میشود روح این معلم محترم از جسم او غروب کرد ودر دل‌علاقه مندان باو بیش از پیش طلوع نموده زندکانی جاودانی مینماید وهر چه زمان بکذرد بر نورانیت آن‌افزوده میشود و انبساطش بر زیادت میگردد آری ایرانیان آینده بیش از ما قدر خدمات صادقانه این دوست و خدمتگذار حقیقی ایران را دانسته تاابد ازاوحق گذاری خواهند کرد

نطق آقای میرزا حسین خان سمیعی (ادیب السلطنه)

عضو انجمن ادبی

گفت کسی خواجه سنائی بمرد — مردن این خواجه نه‌کاری‌است‌خرد

قالب خاکی بزمین باز داد   روح طبیعی بفلك واسپرد
ماه وجودش بدر آمد ز ابر   آب حیاتش بدر آمد ز درد
صافی انکور بمیخانه رفت   چونکه اجل خوشه تن را فشرد
شد همگی جان مثل آفتاب   جان شده را مرده نباید شمرد

بلی ارواح نورانی ارواحی که درآغوش اخلاق جمیله وملکات فاضله نشو و نما جسته اند ارواحی که در گاهواره ذوقیات و ادبیات پرورش یافته اند البته باقی و فنا نا پذیرند بنده کانه می بینم که روح پرفسور برون درفضای اینمجلس محترم درپرواز واحساسات تشکر آمیز خودرا باین اظهار سوگواری و قدر شناسی آقایان معظم نثارمیکند و این‌است که من هم از موقع استفاده کرده و تلگرافی را که از طرف انجمن ادبی ایران تهیه شده است بعرض آقایان میرسانم که اولا بگوش خود او رسیده وثانیاً بااجازه آقایان بیازماندگان او مخابره شود

۲۶ دیماه ۱۳۰۴

از طهران به نیوکاسل آن تاین ـ انگلند ـ خانم بنجامین برون ※

در یك اجتماع بزرگی که بدعوت انجمن ادبی ایران امروز از همه طبقات برای سوگواری منعقد شده و اکثر اهل فضل و

※ جواب این تلگراف برای اطلاع خوانندگان ذیلا درج میشود
ازنیوکاسل ـ آن تاین به طهران ـ ۲۰ ژانویه ۱۹۲۶
آقای رئیس انجمن ادبی ایران
خانواده مرحوم پرفسور برون از اظهار همدردی صمیمانه متشکر است
Chairman Literary Society of Persia. Teheran
Family of late professor Brown Gratefully acknowledge kind sympathy.

سیاسون و رجال دولت در آن حضور داشتند اوصاف و فضائل شخصی و علمی پرفسور ادوارد برون و خدمات گرانبهائی که وی باین‌مملکت چه از لحاظ ادبیات و چه از حیث سیاست نموده از طرف ناطقین تذکار شد مجمع متفقاً تصویب نموده که بشما و سایر باز ماندگان آنمرحوم عمیق ترین تاثرات خود را از فوت دوست بزرگ ایران بیان نموده و اطمینان بدهد که پروفسور برون در قلوب ایرانیان تا ابد زنده خواهد ماند.

رئیس انجمن ادبی ایران م . ه . افسر

Mrs Benjamin Browne
Westacres
Newcastle on Tyne

At a large memorial meeting composed of all classes held to-day by the invitation of our Society and attended by the great majority of men of letter, politicians and statesmen, the speakers recalled the high personal qualities of the late Professor Browne both as a man and a scholar as well as his most valuable services to this Country in political and literary field. The meeting resolved unanimously to convey to you and other members of deceased's family the deepest sympathy of the gathering on the death of Persia's great friend assuring you that Professor Browne

will live for ever in Persian hearts.

the Chairman of
Literary Society of Persia,
M. H. Afsar

اینك از طرف انجمن ادبی ایران از آقایان محترم که دعوت انجمن را اجابت و در این مجلس سوگواری شرکت فرموده اند تشکر میکنم و باجازه آقایان عظام باین مجلس خاتمه داده میشود

قطعه

حضرت استاد معظم برون / رفت از این دار بدارالقرار

ضایعهٔ بود بعالم بزرك / مرك چنین عالم حکمت‌شعار.

جان هنر بود و سزد گر شود / جان هنر در غم او سوگوار.

چشم ادب بود و عجب نی اگر / چشم ادب گشته برو اشکبار.

گرچه‌بمرده‌است؛ولی‌زنده‌است / نام گرامیش درین روزگار!

مانده اثرهای نفیس و بدیع / از قلم او به جهان یادگار.

هررقمی کزقلمش مانده‌است / گنج ثمینی بود از اعتبار.

گشته بر اهل وطن ما بسی / فاجعهٔ رحلت او ناگوار.

تحفه آثار استید ما / یافت زسعیش بجهان اشتهار!

فخر بس او را که بعلم وادب / عمرشدش صرف؛ زهی افتخار!

حسن بدیع
عضو انجمن ادبی ایران

تصحیح

در صفحهٔ ۲۸ باخرسطر ۲۱ این عبارترا اضافه کنید
« فطری خود توانگر نمایند »

مذاکرات پارلمان انکلیس راجع بایران که بر حسب
امر مبارك بندکان حضرت مستطاب اشرف اعظم
امیر معارف پرور آقای سردار اسعد دامت عظمته
این بندکان میرزا حسن‌خان و سلطان محمدخان از روزنامه
تیمس انکلیسی بفارسی ترجمه نمودیم

۱۳۳۱

شهر رمضان

مذاکرات مجلس اعیان انگلستان راجع به ایران

ترجمه از روزنامه تیمس نمره ۴۰۲۷۶

مورخه ۲۹ ژویه ۱۹۱۳

جنوب ایران

لرد کرزن — درچند موقع که این مسئله را موضوع بحث قرارداده ام مرا متهم ساخته‌اند که اوضاع ایران را تیره وملامت آمیز مصور داشته‌ام من میل ندارم به کسانیکه آنرا تلقی نموده اوضاع آتیه آن مملکت را پریشان خبر دهم ولی انچه تاکنون درباب ایران اظهار داشته ام بامسطورات کتاب آبی که من خود آنرا یکروز یکشنبه لب دریا بانهایت غم والم میخواندم برابری نمیکند مندرجات کتاب آبی مملکتی را مینمایاند که ازفشار چنگال انفصال به خود پیچیده نهب وغارت سرتاسر وجود انرا فرا گرفته تجارت بحال سکون دسته جات مسلح درتمام نقاط ان گشت و گذار نموده هرچه میخواهند میکنند . سارقین به صاحبمنصبان انگلیسی زده برانها شلیك می‌کنند ودریك مورد مخصوص بدبختانه یکنفر صاحبمنصب مقتول میگردد حکومت مرکزی مسلوب الاقتدار و حکومت محلی را هم کسی نمی

شناسد این است تصویری که از این مملکت تاماه فوریه سال جاری در کتاب آبی کشیده شده وبعقیده من شرحی است از اوضاع امور حاضره اگر ازان وقت به بعد در اوضاع کشایش یاتغییری حاصل شده‌باشد من مطلع نمی‌باشم ولی بقرار اطلاعاتی که داشته‌ام عقیده من براین است که اگر تغییری حاصل شده باشد شاید بعلت خستگی وضعف باشد که پس ازمدت طولانی هرج ومرج شدید عارض گردیده یاتابستان وگرمی هوا ناچار باغتشاشات وجنك وجدال خاتمه داده است هرکس این کتاب آبی را بخواند وقتیکه برهم خوردگی امور تجارتی را ملاحظه نماید که یك صندوق چای هندوستان را برای حمل بمرکز ایران بایستی از کانال سویس از راه بحراسود فرستاد ازاوضاع حاضره یقیناً متأثر خواهد گردید — این اوضاع امور الم انگیزاست —

شمال ایران

اوضاع شمال وجنوب ایران بسیار مختلف است من نمی گویم درشمال اغتشاش وجود ندارد ولی امنیت جانی ومالی درانجا نسبتاً موجود است واین بواسطه حضور یك‌قشون فوق‌العاده روس دران قسمت مملکت میباشد چندین دفعه‌ها گفته اند که عده عساکر روس بهمین زودی تخفیف داده خواهد شد وویسکونت محترم (مقصود لرد مرلی است) درطی مذاکرات ورقه را که متضمن اطمینانات صریحه بود قرائت نموده اظهار داشت که دولت روس

میخواهد کتبا اعلام نماید که اینگونه اقدامات نظامی وی در ایران
موقتی بوده بهیچوجه در نظر ندارد شرایط معاهده هزارو نهصدو
هفت انکلیس وروس را نقض نماید وازاین روبنابر اظهار ویسکونت
محترم ما میتوانیم دولت روس‌را درحفظ شرائط معاهده مذکور
ثابت دانسته اساس پلتیك خودرا بران قرار دهیم اینورقه را درماه
دسامبر ۱۹۱۱ برای‌ما قرائت نمودند . درانوقت عده عساکر
روس درشمال ایران به سه‌هزار نفر میرسید و حالیه بقرار اطلاعاتی
که بدست داریم هفده هزارو پانصد نفر میباشد در کتاب آبی
مذکوراست که درعرض سال گذشته حتی یکنفر از سربازان
روس عودت داده نشد وهرگاه بصفحه دویست‌و هشتاد و چهار
کتاب آبی رجوع شود دیده خواهد شد که سراد وارد گری
چون طبعاً ازجریان امور مشوش گردیده بود دراین موضوع به
دولت روس مکتوبی نوشته و جواب مراسله مذکور که درصفحه
۲۹۳ کتاب مزبور مسطور است مشعر است بر اینکه دولت روس
صمیمانه مایل بعودت عساکر میباشد ولی فعلاً ازعده که برای
حفظ اتباع وتجارت روس لازم است نمیتواند کسر کند من خوب
میتوانم باور کنم که حضور این استعداد بزرك وثیقه برای امنیت
است وتصور میکنم که درنظر دولت ایران هم‌حضور انها نامطبوع
نباشد ولی نکته که میخواهم بعرض برسانم این است که ایا عده
انها افزون ازحد لزوم برای حفظ نظم وقانون درقسمت شمال
ایران نمیباشد وایا میتوانیم یقین کامل داشته باشیم باینکه حضور انها

با مدلول معاهدهٔ انکلیس وروس توافق کامل دارد و علاوه براین
آیا این قسم اشغال نظامی بادعوی بقای استقلال ایران منافات ندارد
این مملکتی است و اینان ملتی‌هستندکه دولت انکلستان هنگامیکه بادولت
روس درسال هزارو نهصدو هفت عقد معاهده نمود نجات آنهارا
وجههٔ همت ساخته حفظ شان‌را مصمم گشت شش سال قبل ملت
ایران دارای حکومت وپارلمان و حیات ملی بود لیکن امروزه هیچ
یك از اینهارا دارا نیست گمانم این است تباین اوضاع گذشته وحال
دردل اشخاصیکه نه فقط مسؤل معاهدهٔ مذکور بوده بلکه مسؤلیت
تضمن یك آتیهٔ مشعشعی‌را نیز بگردن داشته‌اند احداث یك عقدهٔ
بزرك کرده باشد .

مسئولیت ونفوذ معنوی دولت انکلیس

ما در انکلستان نمیتوانیم خودرا از مسؤلیت پیش آمدهای ایران
بری الذمه سازیم و این اشغال نظامی مملکتی‌را کههمیشه دعوی حفظ
استقلال آنرا مینمودیم بدون بیم ووحشت نظاره نمائیم ومن از
هیئت دولت خود درخواست اظهار عقیده نموده و اگر ممکن باشد
میخواهم قصد خودرا اعلان بدارند که مساعی خودرا تعقیب خواهند
کرد و در اوضاع شمال ایران که بدان رجوع نمودم گشایش خواهند
داد اگر سرمشقی لازم باشد عودت عساکر جنوب ازطرف ما خود
سرمشقی است قریب پانصد نفر سوار هندی بشیراز و اصفهان
فرستاده شد علت اعزام آنهارا هیچ یك از اهالی این

مملکت و هیچ یك از وزراء تا کنون نتوانسته اند
توضیح نمایند عقیدهٔ شخصی من همیشه براین بوده است که
اعزام این سواره هندی بایران بقیهٔ پلتیك وسیع غیر منطقی جاهلانه
وخیم سابقی بوده استکه برای حفظ امنیت طرق تجارتی و احتمال
اعادهٔ انتظامات تعقیب میکردهأند کهدولت آخرالامر بمفاسد آن پی
برده ازاین پلتیك وسیع اجتناب ورزیده ومتشبث باین اقدام جاهلانهٔ
بی ثمر شدند

اعزام عساکر سهو بزرگی بود این عساکر در شیراز محصور
مانده هنگامیکه باصاحب‌منصبان خود بیرون رفتند بر آنها شلیك و
بی احترامی شده آنچه داشتند بهغارت رفت و بعضیهم کشته‌شدند
حضور آنها درآنجا اسباب تکدر دائمی خاطر ایرانیان بود و از
همه مهم‌تر واقعاتیکه متلازم باحضور آنها بود ضربتی برنفوذ معنوی
دولت انگلیس وارد میاورد من یکی ازطرفداران باحرارت تخلیه
عساکر نیستم ولی هنگامیکه آنهارا دولت خارج نمود بسیارخوشوقت
گردیدم وتقریباً برای همین یك اقدام پلتیکی ایشان استکه من
آزادانه عرض تبریك‌وتهنیت میگویم قتل کاپیتن اکفرد در ماه
دسامبر ۱۹۱۱ بوقوع پیوست و سرادوارد گری باکمال تشدد در آن
موضوع بیاناتی کرده تقاضای جبران نمود آیا از آنوقت تا کنون چه
اقدامی بعمل آمده است هفت ماه از این‌مقدمه گذشته وبهیچوجه
کاری صورت داده نشده است درابتداء قرار بود دستهٔ قشونی برای
گرفتاری مرتکبین فرستاده‌شده ودرظرف یك‌ماه بعد عمل تسویه

گردد گمان میکنم کسیکه امروزه باور کند اعزام چنین‌قشونی فعلیت
حاصل خواهد کرد واگر فعلیت حاصل کند منتج نتیجه خواهدشد
باید شخص پرامیدی باشد اینجا استکه مجدداً حقایق امور به تنهائی
کافی است تصویر حقارت آمیزی از اوضاع امور ترسیم نماید من با
براهین و ادلهٔ سرادوارد گری موافقت‌دارم گمان نمیکنم چندان‌اهمیتی
بمصارف اعزام چنین قشونی یا خساراتیکه متضمن آن خواهدبود بدهم
ولی متمایل بتصور این مسئله هستم که تعیین حدی برای اقدامات و
وظایف چنین قشونی دارای اشکالات بسیار بوده وممکن است
آخرالامر منجر باقدامی شبیه باشغال نظامی جنوب ایران گردد
ازذکر مسئلهٔ قتل کاپیتن اکفرد مقصودمن این نیستکه اشغال نظامی
را طرفداری کرده باشم بلکه میخواهم سعی کرده باین‌مجلس اعیان
اولا ضعف قوهٔ مجریهٔ دولت ایران‌را درجنوب وثانیاً ضربت مهیبی
کهاز عدم تنبیه مرتکبین این‌حمله ناچار براهمیت مقام ما واردخواهد
آمد خاطر نشان نمایم

لزوم پلتیك واضح

علاوه بر مراتب فوق الذکر من این قضیه‌را متذکر شدم که
لزوم اقدامی‌را که همین حالا به ذکرآن خواهم پرداخت اشعار نمایم
که اگر ما نباید خودمان متکفل حفظ قانون ونظم شویم برماواجب
است فکری کرده پلتیکی اتخاذ نمائیم که تجدید این‌قضایای مولمه‌را
مانع بوده از چیزهائیکه سبب آن میگردد جلو گیری شود شاید

ویس کونت محترم ازهر گونه اطلاع دیگری درموضوع این قضیه‌موله که بوی رسیده مارا مطلع خواهد ساخت و مستحضرمان میدارد که آیا احتمال میرود قشونی فرستاده شده یا جبرانی بعمل آید

الحال به ژاندارمری تحت امر صاحب‌منصبان سوئدی عطف نظری نمائیم این مسئله‌ایستکه خیلی قابل‌توجه وملاحظه گردیده است ژاندارمری مذکور باموانع بسیار دچار گردیده در تحصیل افراد صحیح برای ژاندارمری با اشکالات مصادف شده از کتاب آبی درست معلوم نمی‌شود که آیا تاچه اندازه این‌قشون بکار خود موفق شده‌اند من‌خود دراین‌باب چندان امیدواری ندارم و سبب عمدهٔ بیم من این‌استکه مدت استخدام این صاحب‌منصبان سوئدی در آخر سه سال باختتام خواهد رسید ·

هیچ چیزرا ازاین تاسف‌انگیزتر تصور نمیکنم که این‌صاحبمنصبان درموقعی که تجربیات خودرا حاصل نموده بکار آشنا شده‌اندبسیاری ازآنها ازنتیجهٔ اقدامات خود متنفر خواهندشد و استعفا کرده از مملکت خارج میشوند خیلی‌خوشحالم که‌دولت‌ما از آنها تقویت‌می‌نماید مقصودمن چیز دیگری‌است عرض من این‌استکه هیچ‌قسم ژاندارمری درتحت امر سویدی‌ها یاغیر آن نمیتواند بطور دائم بحصول آرامی و امنیت ایالت فارس موفق شود فقط کاری که از دستشان برمیاید این استکه چند راه تجارتیرا که برای قراولی آن تعیین شوند حفظ نمایند چیزیکه شما لازم دارید قوهٔ مسلحی استکه بدست ایالت داده شود تا بتواند آن نقاطرا درتحت کنترل و ادارهٔ خود درآورده

مالیات هارا وصول‌نماید و اغتشاشات را جلو گیری کرده ایلات اغتشاش طلب‌را سر کوبی دهد برمن حتم استکه سویدی‌ها بکارخود موفق شوندیانشوند شما لازم است بدانید انجام این امر مهم ازقوهٔ این قسم ژاندارمری خارج است اگرقشونی تشکیل‌شود صاحب‌منصبان آنها باید اروپائی باشند نمیتوانیم این مسئله‌را بخاطر نیاوریم که بمسافت دویست میل از این مملکت یعنی هندوستان عدهٔ صاحب‌منصبان حاضر خدمت داریم که برای همین کار مخصوص تعلیم یافته‌اند وراه طرف شدن با مسلمانان‌را خوب میدانند گمان‌میکنم‌دیر یا زود باید استخدام آنهارا درمد نظر آورد سه‌سال قبل هنگامیکه سرادوارد گری التیماتوم‌اولی خودرا اعلام داشت استخدام‌انهارا درمدنظر اورد نمیتوانم تصور نکنم که یکی ازراه‌های حل قطعی مسئلهٔ انتظامات جنوب همین است

پلتیک پول دادن بتفاریق ودفعات

اکنون از این مقدمه صرف نظر نموده در موضوع یك مسئله حیاتی بسیار مهم که‌مقصود پلتیك دولت انکلیس‌باشد مذاکره‌می‌نمائیم اگر دولت‌ما بحفظ ایران موفق نشده درموقع پول دادن همیشه‌ابراز سخاوت نموده است خیلی اشکال دارد از کتاب آبی بتوان مبلغیرا که بایران داده شده معین داشت ما نه فقط میخواهیم کلیهٔ مبلغ‌پولیرا که بایران داده شده بدانیم بلکه میخواهیم ازحیث تامینات وجوهات مذکوره مطمئن شویم ازفقرات پولهائیکه در کتاب آبی مسطور است یك‌چیز واضح میگردد و آن این استکه ما اتصالا پول در ایران

میریزیم ودرحقیقت کلیهٔ وجوهاتیرا که دولت ایران برای جنوب لازم دارد میرسانیم اگر بصفحات کتاب آبی نظر اندازیم برشما معلوم خواهدشد که پول انکلیس وهندوستان است که برای تهیهٔ حرکت ایالت فارس وتادیهٔ حقوق ژاندارمری وپرداخت حقوق عقب افتادهٔ مامورین حکومتی ونظامی واداره کردن آن ایالت داده میشود وحتی درموقعی که مسئلهٔ اعزام قشون برای دستگیری وتنبیه قاتلین یك نفر از صاحب منصبان انکلیسی درمیان بود مذاکره شد که آیا وجه مصارف آنرا ماباید فراهم آوریم یانه درموضوع پول دادن بدفعات وتفاریق بایستی سئوالاتی بشود که آیا نقطهٔ منتهی الیه آن کجا ومدت جریان آن تا کی وتاچندوقت عایدات ایران میتواند متحمل این تحمیلات کردد سرادوارد گری درضمن یکی از مراسلات خوداظهار میدارد که پلتیك دولت متبوعه وی پلتیك صبر غیر محدودی است ممکن است اظهارات وی مقرون بصحت باشد وباید برما بخوبی واضح شود که آیا حد و حدودی برای پرداخت این وجوهات درکار است یا نه آیا ما پول خود را درغربال نمیریزیم آیا این پرداختهای اتصالی برای استقرار اقتدارایران درجنوب مؤثر خواهد بود و آیا اهمیت مقام ماراد فاع خواهد کرد ؟

باکمال تردید فقط این را میتوانم بگویم که انجام این پلتیك بتفاریق پول دادن خیلی مشکوك است تا زمانیکه شما میخواهید این لقمه های کوچك را آماده سازید ایران حاضر بلعیدن آن میباشد در حقیقت این پلتیك موقتی بوده که دائمی کردیده است و اگر ما

در صدد کشودن عقده های پیچ در پیچ بر آئیم بایستی با فکر عمیق تر به علل و اسباب این پیش آمد ها پی بریم .

معاهدهٔ انکلیس و روس

کسیکه دخیل امور حکومتی نبوده و نخواهد از روی عدم بصیرت و اطلاع اظهار عقیده نماید کار بسیار خطرناکی را بعهده گرفته است ولی بنظر من چنین میرسد که آشفتهکی تمامت ایران نتیجهٔ حوادث شش سال قبل است در سال ۱۹۰۷ دولت انکلستان معاهده انکلیس و روس را منعقد داشت و درتحت معاهده مذکور مملکت به سه قسمت منقسم کردید یك قسمت آن که زیاده بر نصف بود بدولت روس راجع شده قریب سدس آن منطقه انکلیس مقرر کردیده یك ثلث دیگر قسمتی است که مشهور بمنطقهٔ بی طرف است

بسیاری ازما دراین مجلس بودندکه در حسن و قبح این معامله که به اتمام رسیده بود شك و تردید داشته و بچیزی که ما آنرا عدم انصاف در تقسیم تصور میکنم جلب توجه نمودند در جواب اینطور اظهار شد که فقط ملاحظاتی مخصوص دولت انکلیس را در محفوظ داشتن منطقه انکلیس محرك شده بود کمان می کنم معلوم خواهد شد که وزرای دولت ما اهمیت پلتیکی و تجارتی نقاط واقعه در منطقه بی طرف را بکلی فراموش نموده بودند من خاطر نشان نمودم که در منطقهٔ بی طرف است که تجارت انکلیس وجود داشته و در آنجا است که خطوط تلکرافی انکلیس ممتد بوده و درحقیقت

در انجا است که منافع ما مرکزیت حاصل نموده شش سال است
گذشته و ما چیزی از بابت منطقه انکلیس نشنیده‌ایم ولی منطقه
بی طرف اتصالا و ناچاراً عرض اندام نموده تا اینکه حالا وضعیت
شما طوری است که باید نسبت بقرار داد خود تجاهل ورزید
شما در مورد منطقهٔ بی طرف طوری عمل کرده‌اید مثل آنکه
منطقه مذکور متعلق بانکلیس باشد اگر نظر بشواهد کتاب
آبی نمائید بر شما معلوم خواهد شد که دریك جا دولت انکلیس
درمنطقه بی طرف تهدید به تنبیه یکی از اتباع ایرانی می‌نماید و
در جای دیگر به آزادی تماما به آن نقطه قشون میفرستد اداره
کردن امور مالیه منطقهٔ بی طرف فعلا بدست ما است و حقوق
ژاندارمری همان منطقه از پول ما پرداخته میشود و برای تعمیر
راه آهن درمنطقهٔ بی طرف است که ما فشار آورده خوشحالانه
به پیشرفت آن موفقیت حاصل کرده‌ایم علیهذا از مقدمات فوق
مشهود میگردد که دولت انکلیس در عرض دو سال گذشته
خودشان بی ثمر بودن قرارداد بادولت روس‌را مدلل و مبرهن
داشته اند منطقه بی طرف همیشه جولانگاه پلتیك و در واقع اسم
بی مسمائی بوده است هر زمان خواسته ایم از دایره تزاکت خارج
نشده باشیم بتعارفات زبانی پرداخته و دولت روس هم هر وقت
خواسته قدری با سختگیری نمایند این مسئله را متذکر شده‌اند من
مایلم که دولت‌ما حقایق این امررا درك کنند و به اظهار این مسئله
مبادرت می ورزم که ما نمی توانیم در مورد این منطقه

طوری عمل نمائیم که گاه آن را منطقه بی طرف
دانسته گاه آنرا منطقه انکلیس بشناسیم صحیح نیست در مواردیکه
مقتضی حال خود بدانیم حقوق انکلیس را درمنطقه مذکور طرف
داری نموده ودرمواقعیکه مناسب حال نباشد خودرا از مسئولیت آن
دولت درمنطقه مذکور بری‌الذمه سازیم میل‌من آنست که دولت
پلتیکی داثر بر شناختن اینمعنی اتخاذ نماید که اوضاع تغییر کرده وتا
زمانیکه منطقه بیطرف بحال بیطرفی باقی است مارا حق‌نیست که
پول انکلیس و هندرا کما فی السابق بتفاریق بایران بدهیم ممکن است
درمقابل این اظهار چنین جواب داده شود که تمام اینمطالب درداٸره
خیال صحیح ولی آیا چکونه میتوان آنرا بموقع اجرا گذاشت
بگمان من مقصود من‌این است که ماباید باجد و جهد تمام اقتدار
دولت ایرانرا نه‌فقط دریك گوشه منطقه بیطرف بلکه درتمام نقاط
منطقه مذکور تقویت نمائیم وآنهارا قادر سازیم که قشونی برای
اعاده انتظامات واجرای وظایف حکومتی آن منطقه تشکیل دهند وبا
کمال جدیت باید احداث راه آهن منطقه مذکوررا تعقیب نمائیم
ونیز بایستی اینمسئله‌را بدانیم که در سال ۱۹۰۷ هنگامیکه معاهده
بادولت روس منعقد کشت ماسهو نمودیم من پیشنهاد نمیکنم که شما
باید اقدامات خودرا ازدولت روس مستور داشته یاآنکه بدون
همراهی دولت مشارالیها بامری مبادرت ورزید دولت روس در
مواقع متعدده ازهمراهی مانسبت بخود اظهار تشکر وامتنان نموده
وفقط عالم دوستی ووداد بین دولتین مقتضی است که دولت مشارالیها

مارا کمك وهمراهی نماید که مقام خود را درمنطقه بیطرف بر
اساس محکم تری قرار دهیم اگرچه بطوریکه واضح ساختم اینکار
تا اندازه غیر منطقی است وباعقل سلیم مخالفت دارد

راه آهن

من سابقاً در لزوم توسعه دائره راه آهن منطقه بیطرف
اشاره کردم چنانچه از کتاب آبی معلوم میکردد امتیاز احداث
خط آهنی درشمال بدولت روس داده شد وهمچنین امتیاز خطی
برای ساختن راه آهن در جنوب به سندیکای انکلیس داده شد
ازمضامین کتاب آبی درست معلوم نیست که آیا امتیاز برای سندیکای
مذکور متضمن حق احداث راه پس ازاتمام عمل مساحت آن خواهد
بود یانه علی الظاهر متضمن باشد لیکن نمیدانم در صورتیکه دولت
انکلیس یا حکومت هندوستان وثیقه برای فراهم آوردن وجوه
لازمه ایجاد این خط ندهند مصارف تعمیر آن ازکجا فراهم خواهد
آمد بلتیك دولت روس این بوده است که پول برای ساختن خط
آهن شمالی خود تحصیل نماید لیکن این معنی مشکوك است که آیادولت
انکلیس یاحکومت هندبرای راه آهن جنوب پول تهیه خواهند کرد
یانه درهرحال احداث این راه آهن یکی ازآثار وعلائم امید واری
اوضاع تیره وتار ایران است

ایجاد راه آهن مهم تری هم هنوز تحت ملاحظه و
مذاکره است یعنی راه آهن سر تاسر ایران که ازخاك روسیه شروع

شده بطرف هندوستان تا اقیانوس هند ممتد گردد یکسال قبل ازاین
مادراینموضوع مذاکرات بسیار نمودیم ودرآنوقت بعضی ازماها برضد
راه آهن مذکور هرقدر ممکن بود اعتراضات بسیار سخت نمودیم
بدلیل آنکه احداث آن بامحفوظ بودن هندوستان منافات دارد در
جواب اظهارات من درآنموقع ازطرف دولت ما اظهار شد که
دولت ضمانتی برای این امر نموده بعلاوه سرادوارد گری درمجلس
مبعوثان وعده داد که راپورت اطلاعات لازمه ازبابت راه آهن
مذکور بمجلس تقدیم میشود تازمانیکه باپارلمان مشورت نشود
هیچگونه اقدامی بعمل نخواهد آمد آیا درعرض اینمدت چه
پیشرفتی دراین امر حاصل گردیده مهندسین ما ازطرف هندوستان
بنای مساحت گذارده و چنانچه کتاب آبی بما مینمایاند دولت روس
نه فقط متوجه احداث این قسمت راه آهن مخصوصاً قسمت راجع
بخود بود بلکه اتصالاً بدولت انکلیس فشار میاورد که زودتر
مشغول آن شود اگرچنانچه مفاد مطالب مندرجه کتاب آبی
درموضوع راه آهن برمن درست مفهوم شده باشد مسامحه و مماطله
دولت انکلیس درایجاد این خط مبدل بیك تقویت فعلی برای احداث خط
مذکور گردیده و بدون آنکه از طرف سرادوارد گری
برحسب وعدهٔ او بپارلمان رجوعی شود ما قطعاً خود را مشغول
مذاکرهٔ خط راجع بروس می بینیم وبرای ساختن راه آهن مذکور
در مذاکرات پرداخت پنج یاشش ملیون لیرای انکلیسی بایران دخیل
شده و بنظر من میرسد که دولت ازحدود خود نسبت بپارلمان

تجاوز کرده میترسم برای دولت ما حقیقتاً اشکال داشته باشد که
درآتیه از اقدامات خود جلوگیری نموده واز شرکت در راه آهن
مذکور احتراز نماید به این طریق دولت ما خود را در پلتیکی دخیل نموده
که بعضی از ماها بانظر بیم ووحشت بسیار وشاید بایأس بدان مینگریم
هرگونه توضیحاتی که از طرف دولت داده شود بسیار قابل
توجه خواهد بود .

ویسکونت مرلی —— درحالتیکه باصدای آهسته که کمتر
شنیده میشد شروع بنطق کرد واظهار داشت که لرد کرزن دایرهٔ کلام
را توسعه داده مباحث بسیار درتحت ذکر آورده است واز اینجهة
میترسم جواب من بقدری مفصل شود که موجب خستگی مستمعین گردد
بدواً مایلم مختصری ازمعاهدهٔ انگلیس وروس سخن برانم در واقع سابقه
لرد محترم معاهدهٔ مذکور را درتحت انتقادات سخت قرار داد در
صورتیکه در مدت نطق خود اصرار میکرد به اینکه اوضاع امور
از زمان عقد معاهده بدتر و درهمان حال میگوید که مقصود او
بهیچ وجه این نیست که علت آن را به معاهدهٔ مذکور منسوب دارد
من نمیدانم که آیا با معاینهٔ حقایقی که خود اظهار میدارد بهمان
عقیده باقی است یانه گمان میکنم یك نظر دقیق در اوضاع امور ایران
واضح خواهد ساخت که پریشانی حالیه ماداً بدتر از زمان قبل از
عقد معاهده مذکور نمی باشد در صورتیکه بعضی از نکته جویان
معاهدهٔ مذکور را بعلت اینکه بطور مکفی منافع دولت انگلیس را
منظور نداشته تقبیح می نمایند دستهٔ دیگر بهمین شکل در روسیه

هستند که عقیده‌شان براین است معاهدهٔ مزبور با منافع دولت روس
صلاحیت نداشته اقتدار ونفوذ آن دولت را در تهلکه میاندازد هیئتی
هم درانگلستان عقیده‌شان براین است که طریقهٔ حقیقی برای اصلاح
امر ایران این است که آن مملکت را بخود واگذارند ونفوذ دولت انگلیس
وروس یکدفعه ازایران رخت بربسته بگذارند آن مملکت بتدابیر خود
مسئلهٔ ترقی اجتماعی وپیشرفت مشروطیت را حل نماید ولی کسانیکه با اوضاع
امور آشنا و بصیر هستند چنین امری را ممکن الحصول تصور
نمی کنند کسی که بکتاب مستر شوستر معروف بخفه کردن ایران عطف
نظری کند ازشواهد کافیه آن اشکالات عظیمه را که سیاسیون یاحکمرانان
دراستعمار مشروطیت آن مملکت تصادف خواهند نمود درك
خواهد کرد .

یك پلتیك مشترك

من ازحضور لردهای محترم استدعا مینمایم که این پلتیکی را
که درحقیقت همان پلتیك لردهای طرف مخالف است ودولت انگلستان
است درتحت ملاحظه ومداقه درآورند پلتیك مشترکی که من بدان
اشاره نمودم مرکب از هفت مبحث است .

۱ — حفظ مدلول معاهده انگلیس وروس .

۲ — حفظ استقلال ایران واحتراز از تقسیم یاخیال تقسیم
خواه اقتصادی خواه اداری خواه جغرافیائی خواه پلتیکی

۳ — باملاحظهٔ بقای اتحاد ذات البین وتعهدات حقیقی

خود منظور داشتن منافع ایران .

۴ — تأسیس وتقویت یك نوع حکومت مشروطه .

۵ — بدون فوت فرصت تسکین اوضاع مغشوشه حالیه ایران بوسیله نصایح ورواه نمائی ومراقبت ومواظبت و کمکهای بموقع

۶ — بوسیلهٔ کمك پولی یاوسائط دیگر دولت ایران را به اعاده انتظام وتامین طرق جنوبی قادر ساختن

۷ — احتراز از تعقیب پلتیکی درجنوب ایران کهموجب اشکال ومخمصه گردد

و من یك مبحث دیگررا ضمیمه میسازم و آن این استکه ما باید برحذر باشیم از اینکه مجبور به تشکیل وضعیت برای خودمان شویم که اسباب تکدر افکار و احساسات مسلمانان هندوستان گردد دراین موقع درمیان مسلمانان جمیع دنیا که از جمله مسلمین هند باشند یك احساس تکدر آمیزی از بابت بدبختی هائیکه ملل اسلامی را متوجه است مشهود میگردد و اگر چنانچه بواسطهٔ یك معاملهٔ غیر دوستانه در مورد ایران این احساسات ازطرف مسلمین هندوستان تقویت شود ممکن است آخرالامر موجب خطر گردد یحتمل بطور آشکار هیچ گونه طغیان و اغتشاشی بوقوع نرسد لیکن بدینواسطه امکان دارد بطور آهسته حسن نیت ودولتخواهی مسلمین هندوستان نسبتاً بما تخفیف یابد

مار کس محترم (مقصود مار کس اف کرو است) در اوائل سال جاری حقیقت این مسئله را بهتر واز روی انصاف بیان نمود

وکمان میکنم شرحی که جناب معظم اظهار داشت از بیانات لرد محترم (مقصود لرد کرزن است) بانصاف نزدیکتر بود مار کس محترم اظهار داشتکه در مورد پلتیك کلی ایران با افکار و اقدامات متضاده وملاحظات عدیدهٔ مختلفه همیشه مصادف و مقابل شده‌ایم اگر فقط بر جنبه قبیح بیانات ارل محترم (مقصود لرد کرزن) نظر افکنیم البته اوضاع را بی فضاحت آمیز می‌بینیم لیکن این صحیح نیست باید جنبهٔ دیگران ملاحظات راهم منظورداشت

تجارت ایران

شکی نیستکه لرد محترم در بیان اوضاع تجارتی راه اغراق و مبالغه می‌پیماید معظم‌له اظهار داشتکه رشتهٔ تجارت از هم گسیخته است گمان کردم میگوید بکلی معدوم شده وحال آنکه اینطور نیست

ارل کرزن — من اظهار داشتم که اقتدار دولت ایران ضعیف شده است و در بسیاری از نقاط مملکت تجارت بحال سکون میباشد

ویسکونت مرلی — بقرار اطلاعاتیکه بما رسیده اشتباه است اگر تصور شود که دراین موقع تجارت زیادی با ایران در جریان نمیباشد بموجب راپورت سه‌ماه اول سال اوضاع راه شمال شیراز بطور عموم رضایت‌بخش بوده است و فقرات سرقتی که

بوقوع رسیده است خیلی کم وغیر مهم بوده است چنانچه ازراپورت
ماه مه معلوم میشود ماه مذکور در آنراه سرقتی بوقوع نرسیده
امروزهم از شیراز بما خبر رسیده کهدرسه ماه اول سال بر عایدات
گمرکی جنوبی نسبت بسه ماه ۱۹۱۲ قریب ده هزار لیره انگلیس
افزون شده این مبلغ چندان زیاد نیست ولی تجارتهم بحال
سکون نمیباشد بهمان درجه که لرد محترم اوضاع منطقهٔ مارا تیره
وتار مصور نمود اوضاع منطقهٔ روس را خیلی مشعشع و منور نشان
میدهد باوجود آنکه درشمال ایران بهیچوجه انتظامات استقرار
ندارد اما در باب عده عساکر انگلیس فعلا پانصد نفر از فوج
راجپوت دربوشهر متوقف‌اند واین قشون بدان عزم اعزام یافته که
مقتضیات یومیه آنجارا انجام دهند و این فقط قشونی استکه از
طرف دولت انگلیس درایران وجود دارد مسئلهٔ قتل کاپیتان
اکفرد بسی الم انگیز است اگرچه این قتل از طرف یك نفر
صاحب منصبی بوقوع نرسیده و صورت رسمی نداشته لیکن
با این حال این مسئله مانع از تقاضای جبران نبوده و در همان
موقع بادولت ایران در اینخصوص مذاکره شد و دولت مشار
الیها بفوریت بقدر مقدور در صدد کشف قاتلین وتنبیه آنها برآمد
پیشرفت امور منوط به ترقی ژاندارمری در تحت امر صاحبمنصبان
سوئدی است وخیلی اسباب مسرت من گردید که ارل محترم تصویب
نموده است رویه دولت را درتشخیص اینکه در صورتیکه ما زمام
امور ژاندارمری را از دست دولت ایران گرفته خود متکفل آن

گردیم موفقیت ما محل شبهه وتردید خواهد گردید گمان میکنم
خوب است ما خود را تهنیت گوئیم که از انحطاط فارس اقلا
جلوگیری شده کلنل سوئدی دودستهٔ که هریك مرکب ازچهارصد وپنجاه
نفر بود بشیراز فرستاد واوخود شخصاً گردش مفصلی در آن صوب
نمود وبصیرت کاملی از مقتضیات موقع حالیه بدست آورده است در
موقع تابستان انتظار نمیرفت که این استعدادرا چندان پیشرفتی حاصل گردد
ولی در موسم پائیز انتظار داریم که اقدامات انها مؤثر ومفیدواقع
افتد در مسئلهٔ اداره کردن حکومت ایران نایب السلطنهٔ آن مملکت
با وزیر امور خارجهٔ لندن و سنت پطرز بورغ ملاقات
نموده واز نتیجهٔ ملاقات خود راضی و خوشنود است معظم‌له حالیه
در پاریس میباشد ماه دیگر بطرف طهران رفته به مجرد ورود در
خصوص انعقاد مجلس باوزراء مشورت خواهد کرد گمان میکنم
هنگامیکه نایب‌السلطنه طهران برود کابینه تشکیل خواهد داد کهاجزاء
آن فعالتر و لایق‌تر وپاکدامن‌تر وخلاصه بیشترطرف امیدواری ازکابینهٔ
سابق باشد ارل محترم ارائه طریق مینماید که صاحبمنصبان انگلیسی
برای فرماندهی عساکر ایران فرستاده شود .

ارل کرزن در این باب توضیح نمود که آنچه در اینمسئله
مذکور داشته راجع به پیشنهاد سه سال قبل دائر بر تشویق دولت
ایران برای احداث و استقرار استعداد مسلحی است که صاحبمنصبان
اروپائی برای آن لازم میباشد وجلب توجه نمود باین نکته که
صاحب منصبان هندی انگلیسی برای این مقصود از سایرین

مناسبتر وبهتراند .

ویسکونت مرلی —— صحیح است که در سه سال قبل اجرای چنین پیشنهادی درمدنظر بود لیکن پس از قدری تفکر مضاری که براین اقدام ممکن بود مترتب گردد معلوم شد از قراری که فهمیده ام عقیدهٔ ارل محترم براین بود که چنین استعدادی بایستی در منطقهٔ بی‌طرف مشغول کار باشد در این نظر ایرادات چند وارد میباید درخصوص خط آهن از باتوم تاطهران دولت روس دوستانه مشغول مذاکره است ما اظهار کردیم که با احداث خط آهن از شمال غربی تاجنوب شرقی ایران وازطهران تانقطهٔ غیر غیر معلومی موافقت داریم فعلاً میل احداث خطی خارج از طهران نیست بعضی پیشنهادات هم شده است که عنوان منطقهٔ بی‌طرف بکلی ازمیان برداشته شود آنچه دراین موضوع میتوانم بگویم این است که دولت انگلیس وروس درکمال اتفاق عمل مینمایند ودراستاتوکوی منطقهٔ بی‌طرف تغییری حاصل نگشته وچنین تغییری درتحت مذاکره نمی‌باشد دولتین مذکور مبلغ چهارصد هزار لیره برای مصارف عمومی بدولت ایران قرض داده‌اند وآن را برای مصارف مخصوصی تخصیص نموده اند بعلاوه دولت انگلیس مبلغ یکصد هزار لیره برای ژاندارمری ایالت فارس داده‌اند .

لرد نیوتن —— هیچکس نمی‌تواند انکار نماید که نتیجهٔ معاهدهٔ انگلیس وروس زوال استقلال ایران بوده است اگر کسی را

هنوز تصور استقلال ایران درسراست خوب است رجوع بکتاب آبی نماید تابراو معلوم شود که نایب‌السلطنه معایب خزانهٔ تهی و مشروطیت ومجلس معوق میباشد چنین شخصی تصدیق خواهد کرد که ایرانیان خود قادر بر اداره کردن امور حکومتی نمی‌باشند لیکن من میگویم خواه قادر باشند یانباشند مشروعاً میتوانند دعوی نمایند که مارا مهلت و فرصتی برای ابراز کفایت نداده اند.

لردلنسدون — من مبادرت ورزیده میگویم هر کس کتاب آبی رابخواند از مسطورات آن بسیار متاثر و متالم می‌گردد نطق ویسکونت محترم در این موضوع شافی وکافی بود ولی مرا البته اجازت میدهند بعرض برسانم که مطالب و اظهارات ایشان مبنی برکمال بی اعتنائی و بی‌طرفی بود امروزه دولت روس‌را می بینیم که شمال ایران‌را اشغال نموده در جنوب ایران هرج ومرج وجود دارد و دراین بین استقلال این مملکت که حیثیات پلتیکی ما بدان مربوط است متدرجاً از میان میرود ویسکونت محترم حزب مخالف دوست محترم من لرد کرزن را بدین منسوب داشت که معاهده باروس‌را مورد حمله و اعتراض قرار داده است و حال آنکه به گمان من دوست محترم من بهمان اندازه که من مخالف معاهده با روس نبوده ام او هم مخالفت نداشته است البته همیشه عقیدهٔ ثابت من بر این بوده است که این قسم مسائل بایستی موضوع قرار مدارها یا معاهدات بین المللی گردد ممکن نیست که ما در تمام ربع مسکون با همسایه های خود در ستیزه باشیم

از این جهة است که من عقد این معاهده را اساساً تبریك گفته لیکن تا کنون بهیچوجه عقیده خودرا مستور نداشته ام که انجام چنین معاهده برای ما معامله با صرفه نبود بعلة آنکه منطقهٔ که برای ما تعیین گردیده بهیچوجه با منطقهٔ منافع حقیقی ما تطابق و توافق نداشته است گمان نمی کنم انصاف باشد که برتری روس در شمال ایران تماماً حمل بر معاهده انگلیس و روس شود ولی علة این تفوق عواملی بوده است که مدتی قبل ازعقد معاهدهٔ مذکور وجود داشته دولت روسیه دارای سیستم راه آهنی است که بدان واسطه می تواند خودرا بسرحد ایران برساند گذشته از آن دولت روس را در شمال ایران مواقع و فرصتهای بی شماری است که از آنها استفاده نموده میتواند نفوذ خود را در آن نقاط بکار برده و حال آنکه آنچه در مورد شمال ایران بوقوع پیوسته نظیر رفتار یك دولت مقتدر منظمی است که در مورد یك دولت ضعیف پریشان معمول میدارد ولی از طرف دیگر این مسئله مسلم است که این معاهده برای ما نتایج موحشه مخصوصا نسبت باوضاع منطقه بی طرف فراهم آورده است در مواردیکه بسیار مطبوع ومطلوب است که از اقدامات ما درمنطقهٔ بی‌طرف جلوگیری و ممانعت بشود منطقهٔمذکوریك مانع و عایقی برای‌ما می‌گردد ازجمله‌مسئله‌احداث راه آهن را ملاحظه نمائید مثلاً می‌بینم چون خطوطیکه ساختن راه آهن در آن برای احتیاجات مملکتی بسیار جایز ولازم است درمنطقهٔ بی‌طرف واقع شده ما نمی‌توانیم در ساختن آن خودرا دخیل و سهیم نمائیم

و درموقعی که دوست محترم پیشنهاد نمود که درمورد ایران همانطوریکه درسایر نقاط دنیا عمل نموده نتایج مستحسنه از آن برده‌ایم معمول شود بدین معنی که برای تشکیل قشون محلی صاحب منصبان انگلیسی تعیین نمائیم ویسکونت محترم اظهار میدارد که اتخاذ چنین رویه با اشکالات مصادف خواهد گردید زیرا که ما بامنطقهٔ بی‌طرف این‌عملرا معمول داشته‌ایم .

اوضاع غیر قابل تحمل حاضره

من می‌گویم اقدامات دولت روس‌را درشمال ایران بوسیله اقدامات مشابهی درجنوب موازنه نمائیم هیچیك ازما نمی‌خواهد هفده هزار نفر عساکر انگلیس درجنوب این مملکت اقامت نماید یا اینکه پول انگلیس یا پول هندوستان را ازروی اسراف در آن‌نقطه بمصرف رسانیم لیکن اوضاع حالیه طوری‌است که درحقیقت تحمل آن خارج ازحد امکان گردیده نظر بالتیماتوم های‌ما کنید که ابداً هیچ یك آنها مورد اعتنائی نگردیده اعزام بی نتیجه عساکر به شیراز منجر به قتل یکی از صاحب منصبان انگلیس گردید درتمام این مدت حقوق صاحب منصبان و ژاندارمری ایرانی از کیسه انگلیس وهند داده می‌شود ویسکونت محترم مقاصدی را که پلتیك ما برای انجام ان باید متوجه گردد شرح داد ومن باجمیع مباحث مذکوره موافقت دارم لیکن مبادرت ورزیده عرض میکنم پلتیکی که مبنی براین

مباحث باشد همان قدر که باپلتیك بی اعتنائی وکناره جوئی مباینت دارد باپلتیك تقسیم ایران هم که‌من شخصاً ازوقوع ان بسیارمتاسف هستم مخالفت دارد ازیکطرف مامیخواهیم تمامیت واستقلال ایران را محفوظ داریم ازطرف دیگر مایلیم معاهده انکلیس وروس راکه متضمن حق نظارت دولتین درایران است باقی ومجرا داریم وحال انکه این مسئله مخالف بااستقلال ایران است وامید وارم که ازاین به بعد تمام حقایق راجعه بمنطقه بی‌طرف را بیش ازپیش تلقی نمائیم مادرمملکت ایران بعضی مسئولیت ها بر خود گرفته چنان بنظر میرسد هنوز بطور کفایت درك نموده ایم که تکفل مسئولیت های مذکور مارا مجبور میکنند که بعضی حقوق برای خود دعوی نمائیم من‌هنوز به‌همان عقیده که بدان منسوبم باقی هستم که هیچ چیز برای ایران بدتر ازاین نیست که ماخودرا داخل پلتیکی نمائیم که منجر به خطر وتهلکه گردد ولی ازانطرف کناره جوئی صرف هم به‌همان اندازه مضر خواهد بود وازان میترسم که اگر راه احتیاط را از دست دهیم عنقریب خودرا گرفتار این پلتیك های وخیم به‌بینیم .

خطوط تجارتی

ازجمله جمیع پیشنهاداتی که برای اعاده سعادت وبقای ایران شده انکه بیشتر موجب امیدواری میباشد احداث خطوط آهن

تجارتی است که ازتمامت وسائل دیگر بیشتر اسباب تمدن واستقرار انتظامات را فراهم خواهد آورد وبهمین دلیل من مطلقاً بادولت روس در مسئله ساختن خط آهن تجارتی درشمال ایران مخالفت نمیورزم بلکه عقیده‌ام براین است که درمقابل اقدامات روس در شمال ایران اقدامات مشابهی دراحداث راه‌آهن جنوب باید بعمل آید تاتوازن حاصل گردد درکتاب آبی فقط سه‌خط برای ساختن راه آهن مرقوم است ومزه دراین است که دوتای این خطوط را به‌علت اینکه درمنطقه بی‌طرف واقع اند باید خارج از موضوع قرار داد واز بدیهیات است که اگر خطی در منطقه‌بیطرف واقع باشد باید موضوع بحث وقرار مدار بین دولتین گردد اما ازبابت خط سوم که خارج ازمنطقه بی‌طرف واقع است ازطرف دولت ایران درانجام ترتیبات ان مسامحه ومماطله زیاد شده واین تاخیر در موقعی که دولت‌ایران مشغول مذاکرات راه آهن‌های روس است تایك‌اندازه اسباب کشایش کار دولت مشار الیها بوده من نمیخواهم در مسئله عظیم‌تر احداث خطوطی که دارای حیثیات پلتیکی یاجنکی باشدچیزی بگویم وبرای نیل به‌این مقصود تحصیل اطلاعات دیگر لازم میاید احداث خط آهن سرتاسر ایران البته بامسئله دفاع هندوستان ارتباط کامل دارد وبسیاری ازما ازعدم احداث خط مذکوروبقای سرحدات بیابانی حالیه هندوستان از جانب ایران مسرورتر می شویم امامن همیشه این مسئله‌را منظور داشته ام که نمیتوانیم بکذاریم

این قسم ملاحظات تایك مدت غیر محدودی در اذهان و افکار ماجای داشته باشد در مملکتی که راه آهن بزرك ملی لازم میگردد برای یك دولتی غیر ممکن است نظر به انکه چنین خطی بامصالح پلتیکی ان وفق ندهد با احداث آن مخالفت نماید از آن طرف فقط صلاح در آن است که در چنین موارد دولتی که مربوط به این امر است شرایطی قرار دهد که احداث خط مذکور از حیثیات استراتژی و پلتیکی حتی المقدور برای آن دارای منافع باشد

مارکیس اف کرو — از نطق لرد نیوتن چنین مستفاد میشد که استقلال ایران بکلی معدوم گردیده است نمیتوانم اینمسئله‌را از لرد محترم سؤال نکرده بگذارم که درصورتیکه چنین قراردادی بین دولت روس وما منعقد نگردیده بود حال امروزه ایران چه میشد بعلاوه لرد محترم مذکور داشت که ما بواسطهٔ عدم تقویت مستر شوستر در موقع تنظیم مالیهٔ ایران فرصت خودرا برای استحکام مبانی استقلال ایران ازدست دادیم لرد معظم نسبتی هم برفیق من داد که بهیچوجه قبول آنرا حاضر نیستم من مطلقا میل ندارم که شرح گذارشات مسترشوسترا در ایران اعاده نمایم مسلم است نمیخواهم انتقاد مخالفی از آن شخص محترم لایق فعال کرده باشم مگر آنکه بگویم که او همان کاری‌را کرده استکه یك نفر مستشار اروپائی اهل فرانسه یا آلمان اگر به جمهوری امریکای مرکزی برای تنظیم امور مالیهٔ آنجا

فرستاده میشد میکرد بدون آنکه ملاحظهٔ این مسئله‌را بکند که دولت اتازونی در امور قطعهٔ امریکا کفالت دارد بهمان اندازه که مستر شوستر درمورد عوایق موجوده که یکی از آنها نفوذ مهمی استکه دولت روس از سالیان دراز در شمال ایران حاصل نموده تجاهل ورزیده است این قسم رفتار او باعث اشکال کاری شد که بعقیده من آن شخص با تدین به حسن نیت کامل به انجام رسانید

لرد نیوتن — مستر شوستر فقط کوشش نمود که مردم را وادار به پرداخت مالیات خودشان کنند

مارکس اف کرو — شکی نیستکه مسترشوستر کوشش نمود به اینکه مردم‌را وادار به‌پرداخت مالیات خود کنند و گمان میکنم کارهای دیگر هم کرد از آن میترسم لرد نیوتن دارای این عقیده مولمه باشد که اوضاع امور درجنوب ایران فعلا به نقطهٔ رسیده استکه ما باید از دوشق یکی را اختیار کنیم باین معنی که راضی بتوسعهٔ نفوذ دولت روس در آن قسمت مملکت گردیده یا آنکه اقدامیکه نزدیك باشغال نظامی باشد ازطرف دولت انگلیس بعمل آید امیدوارم که کار باینجاها نخواهد کشید اگرچه مسطور است کتاب آبی در باب امورات ایران مولم و تاثر انگیز است لیکن هنوزهم آثار و علائم بهبودی مشهود میباشد که مرا ازیاس کلیهٔ آتیه باز میدارد


اما درباب قرضه بزرك پنج یا شش ملیون لیره یعنی مبلغیکه می توان
درمقابل عایدات ایران قرض داد که بنیان حکومترا بر اساس محکمی
استوار دارد تذکار این مسئله فعلا غیر ممکن استکه آیا احتمال میرود
چنین قرضهٔ بدین بزرگی داده شود ولی امید میرود چنانکه مارکس
محترم در خاتمهٔ نطق خود متذکر گردید چنین قرضه بمناسبت مسئلهٔ
احداث خطوط آهن داده شود

مارکس محترم درخصوص راه آهن سر تاسر ایران شرحی
مذاکره نمود و بنظر آمد او تصور میکند از آخرین دفعهٔ که
دوست محترم من در این موضوع مذاکراتی نموده پیشرفتی حاصل
شده است گمان نمیکنم صحیح باشد بگوئیم دراین امر پیشرفتی حاصل
شده است   این مسئله‌را باید فهمید که آیا خط آهنی از روسیه
بهندوستان تا نقطهٔ از خلیج فارس از نقطهٔ نظر تجارت صرفه
خواهد داشتکه پول برای احداث آن تحصیل شود یانه مارا هنوز
عقیده بر این استکه محل الصاق چنین خط آهنی بایستی از طرف ما
تصویب و تصدیق گردد فعلا احداث خطی تا طهران که بکلی در
منطقهٔ روس واقع و ساختن آن بنابر این مربوط به آن دولت است
درتحت نظر میباشد علیهذا گمان میکنم میتوانم رفع خوف مارکیس
محترم‌را بکنم از اینکه در مذاکرات نقشهٔ مذکور طوری پیشرفت
حاصل نشده که برای ما خطرناك بود یا اینکه قرار و مداری ازطرف
ما داده شده باشد که مارکیس محترم از آن بی اطلاع باشد اشتغال ما
درمسئلهٔ احداث راه آهن سرتاسر ایران بیش از سابق نشده ما

بخودی خود نمیتوانیم دخیل در احداث راه آهن منطقهٔ بیطرف
شویم ودلیلی نیستکه چرا نباید قراردادی بعمل آید   از صمیم
قلب میگویم که بجای یك خط مرکزی خوب است چندین شعبات هم
ساخته و بان الصاق شود



طهران خیابان ناصریه
(مطبعه „برادران باقراف“)
بطبع رسید



کتابخانهٔ ملّی

نمره ۱

ترتیب انتخابات

عمومیّت حق انتخاب برای چه و برای کی لازمست

حق انتخاب عمومی ـ حق انتخاب خصوصی ـ تساوای حق انتخاب عمومی ـ مستقیمیّت حق انتخاب عمومی ـ مخفی بودن عمل انتخابات ـ آزادی کلام ـ آزادی انطباعات ـ آزادی اجتماعات

نگارش ع. م. اویسی

نوع بشر متولد میشوند و زندگانی مینمایند آزاد و متساوی درحقوق. هیچگونه امتیازات اجتماعی مؤسس نتواند بود مگر برمنافع عمومیه. مقصود ازهراجتماع سیاسی حفظ حقوق طبیعی وغیر مرئی بشراست. این حقوق عبارتند از : آزادی ، ملکیت ، امنیت ومقاومت درمقابل جبر .

(نقل ازاعلان حقوق بشریت درابتدای انقلاب فرانسه سال ۱۷۸۹)

تبریز مطبعهٔ «امید»

۱۳ــــ۲۸

ترتیب انتخاب

مقدمه

انتخاب چیست وبرای چه لازم است

— ۱ —

آزادی ومساوات وعدالت ازاصول ارکان مشروطیّت وازجملهٔ الفاظی هستند که کمال عمومیّت‌را دارند . شاید کمتر کسی یافت شود که درمعنی ظاهری این الفاظ اشکالی داشته باشد .

آزادی حقی‌است که بواسطهٔ آن انسان میتواند در نشر افکار وتهیّهٔ اسباب استراحت وسعادت خود وملت خود بکلی بلامانع وآزاد باشد؛ مساوات مترادف برابری است یعنی تمام مردم قطع نظر ازبزرك وکوچك ، دانا وکانا ، غنی‌وفقیر ، همینقدر که اطلاق کلمهٔ انسان میتوان بانها نمود بالسویه بایکدیکر برابر ودر ایفای وظایف آزادی بالکلیّه متساوی هستند؛ وبالاخره عدالت میزانی است که برای پیش بندی بعضی اشکالات که ازتصادم آزادی ومساوات فیمابین مردم میتواند تولید بشود حرکات ورفتار بنی‌نوع بشررا دردو کفهٔ خود نهاده ، باسنك انصاف ، حدود وحقوق هریك‌را سنجیده علی‌التساوی معیّن ومعلوم مینماید وفردفرد ملت‌را دراجرای اعمال وافعال وانتشار افکار خودشان بقدری آزاد وبایکدیکر متساوی

میکند که اجرای فعلی‌از یکطرف باعث جلو کیری ومنع طرف دیکر ازایفای عملی‌نشود وبنا براین چون بنظر دقت ودیدهٔ بصیرت بنکریم عدالت – این اصل اخیر مشروطیّت – مانند دیواری است قوی بنیان که دور تادور آزادی ومساوات‌را گرفته برای‌این دواصل اوّل حدّی قرار میگذارد که کذشتن ازان‌حدّ هم خود یکنوع تجاوز بحقوق مشروطیّت افراد ملّت است .

یکی میگوید من آزادم وتصوّر مینماید که هرکاری که ارادهٔ شخصی او امر مینماید میتواند بکند : ببندد ، بکشد ، بچاپد ، ببرد ، بخورد ، هرزه کوئی نماید ؛ بناموس مردم تعدّی کند وخودرا بیمانع پندارد ونظر بظاهر کفتهٔ علمای حقوق که میگویند ، هوا موجب آزادیست „ *L'air fait libre* " خویشتن‌را به بیقیدی زند وفقط مقتضیات رأی خودرا سرمشق کفتار وکردار خودقرار دهد ؛ دیگری کوید : بحکم مساوات تمام افراد ملّت بایکدیگر متساوی وبرابراند ، فرقی اکر درمیان آنهاباشد ازحیث ترکیب وهیکل ظاهری خواهد بود وکر نه همه ازیك جسم‌اند وجان همه سرشته ازخاك‌اند ، یکی ازنور ودیگری ازنار نیست که فرق وتفاوتی در کار باشد . این کفته‌ها همه صحیح وبقاعده اما (هل یستوی‌الذین یعلمون والّذین لایعلمون) یزدان پاك در کتاب مبین میفرماید: آیا متساوی هستند آنها که میدانند باآنها که نمیدانند. خیر ازهر جهة که درست نکاه کنیم وبرزوایای این مسئله پی‌ببریم می‌بینیم که درعین مساوات هم بازتفاوتی

درکار است وباید هم باشد . اما آن تفاوت کدام است ؟
باوجود مساوات تفاوت یعنی چه ؟ اگر فرقی درمیان
مردم هست پس تساوی آنها بایکدیگر چه معنی دارد ؟
ذکر این قضیّه موجب جمع اضداد است یعنی میتوان گفت
که دانا بانادان هم متساوی هستند وهم متفاوت! مقصود
ازاین مطلب چیست ؟

مقصود ازاین مطلب اینست که میگوئیم : دانا و
نادان درلفظ آدمیّت وتمتع ازحقوق بشری درمقابل یك مرکز
معیّنی که حکومتش نامند باید کمال مساوات را داشته باشند ،
هیچیك را نمیرسد که بحقوق دیگری دست تعدّی دراز
نموده اورا ازتمتع باز دارد ویااینکه بواسطهٔ گفتار وکردار
خود اسباب عدم پیشرفت خیال ومانع حرکت ورفتار دیگری
گردد . امّا ازحیث عقل ودانش البته اولی ازدوّمی
برتر است وبمراتب مقامش بالاتر ودرین برتری هیچکس را
مجال انکار نیست .

— ۲ —

این یك مسلّم است که طبیعت نوع بشر خواه
نادان باشد یادانا ، غنی یافقیر ، برنا وپیر عادتاً همیشه
مایل به تعدّی وعلوّ مقام وبرتری است واگر میزانی درمیانه
نباشد ممکن است که ازتصادم رفتار اشخاص مختلفه اسباب
اختلال نظام عمومی عالم فراهم آید . برای رفع این اشکال
درمقابل آزادی ومساوات کلمهٔ دیگری هم لازم می‌آید
که چنانکه گفتیم حدّی درگفتار وکردار هرفردی از
افراد قرار دهد وآن کلمه عبارتست از «عدالت» .

همانطور که حافظ آزادی ومساوات عدالت است ، حافظ
ونگاهدار این عدالت هم درمیان مردم «قانون» میباشد
واوّلین نکتهٔ که درقانون تمام ملل مشروطهٔ دنیا مقیّد
ومندرج است اینست که میگوید : « انسان درتمام اعمال
وافعال خود آزاد است تابحدّیکه آزادی او باعث سلب
آزادی دیگران نگردد » .

این نکته بخوبی میفهماند که برای انسان درعین
آزادی بازیك قید قانونی درمیان هست که مخالفت آن خود
یکنوع مخالفت باآزادیست وچون پایهٔ ازادی ومساوات بر
عدالت وپایهٔ عدالت برقانون مستقر ومتمکن است پس
قانون را میتوان اس اساس آزادی ومساوات وعدالت واصل
الاصول مشروطیّت گفت .

وضع قانون یکی از مهمترین امور ملکی است .

قانون ازدو حالت خارج نیست یاساختهٔ دست یك
یاچند نفر است ویاناشی ازآراء هیئت جامعهٔ ملّت .

اوّلی را قانون جبر یااستبداد ودوّمی را قانون عدل
یامساوات میتوان نامید . قانون اوّل برای ملّت مضر وقانون
دوّم بر عکس مفید ونافع است .

قانون عادله مظهر آرای عمومیه است وهرفردی از
افراد ملّت دروضع آن شریك وسهیم اند .

بدین طریق که بجهة ایجاد قوانین درتمام دول
مشروطه مرسوم است که مردم دهات وبلاد درنقاط
مختلفهٔ مملکت گردآمده ازمیان خودشان چندنفر آدمهای

عقلمند خیرخواه‌را برگزیده نموده بمرکز مملکت که پایتخت
ومقر سلطنت است درمجلس مخصوصی که موسوم به‌مجلس
« شورای‌ملی » یا« مجلس مبعوثان » یا« دارالشوراء » میباشد
میفرستند . این منتخبین یامبعوثین باهم مذاکره نموده
باکثریت آراء قانونی که مناسب حال ملت خود بدانند
وضع وایجاد مینمایند وبرای اینکه این منتخبین ازهر قبیل
اغراض شخصی مصون وطالب خیر وصلاح جماعت باشند
باید انتخاب آنها «محرمانه» ودرمیان عموم ملت «عمومیت»
داشته باشد .

چرا ؟ — بجهة اینکه تمام این گفتگوها ، این‌هیاهوها
که درایجاد قانون وتطبیق آن باشرایط آزادی ومساوات
وعدالت درمیان مردم یك مملکتی اتفاق می‌افتد برای رعایت
حال فقرا وطبقهٔ مظلومهٔ ملت‌یعنی فعله وبرزگر است والا
دولتمند درهرحالت امرخودرا میگذراند وبزور پول هرچه
میخواهد میکند . فعله وبرزگر است که بفقر وفاقه مبتلا
وگرفتار هرنوع جوروجفا است . بی‌سرمایه ، بی‌ملك ،
بی‌مزرعه ، بی‌دخل ودرآمد واسیر رنج وزحمتند واگر
خیلی خوب کار بکنند همینقدر است که قوت لایموت خودرا
بدست بیاورند ودوروزه عمر خودرا باکمال شدت وسختی
بسربرند .

دولت قسم اعظم مالیات‌را آزانها میگیرد . عوارض
رانها وارد است . زبردست وتوسری خور همهٔ آنها هستند .
هرصاحب ملك یاارباب برای انها یك حکمران یاپادشاه

وبلکه یك مالك‌الرقاب مطلق است . اسیر دست تعدّی ،
فقیر وذلیل‌اند . غالباً انقدر درکار زندگانی خود درمی‌مانند
که طاقت تحمل وبردباری شان بکلی تمام‌شده اندك اندك
اززراعت که روح ملت وباعث ثروت مملکت است دست
میکشند وبرای فعلگی ازده بشهر می‌آیند . اما برای
آن بیچارها درشهرهم آزادی میسر نیست سخترین کارها
بانها رجوع میشود . استادها وفعله‌باشی‌ها انهارا بانواع
مشاغل صعبه وادار مینمایند . ازصبح تاشام بکارشان باز
می‌دارند وآخر مواجب بانهابقدری نمیدهند که کفاف‌خرج
یومیهٔ شانرا نماید .

فعله‌چه جرأت دارد که قدری درکار تنبلی کند یادرخواست
افزایش مزد نماید . همینقدر بس‌است . دستشانرا ازکار
کوتاه وازان مزد مختصر هم بالکلیه محروم مینمایند وبا
عیال واطفال خود باید درکنج بیغوله باز کشد ویاد
ازمزرعه ودهکدهٔ خویش بنماید . درصورتیکه انجاهم برای
آنها فائدهٔ ندارد . درهردوجا فقراست ونتیجهٔ فقر ضعف
ومرك .

بلی ، بعضی ازانها فهمیده ویانفهمیده همینقدر پی برده‌اند
که مردم دنیا درهمه‌جا اینطور بسختی روزکار خودرانمی کذرانند
جاهائی یافت میشود که فعله وفقیر انها هم باندازهٔ خود
راحتند وبعلاوه تااندازهٔ هم میدانند که چارهٔ اصلاح
اینکار چیست . ولی چه‌فائده که عدهٔ این نوع اشخاص
درمیان جماعت بی‌بضاعت ملت مخصوصاً بااین حالت حالیهٔ
ما درصد دونفر بلکه درهزارنفر دونفراست باقی درظلمت

جهل غوطه‌ور وازگذارشات زمان واحوال جهان بی‌بهره
وغافل‌اند . مکتب نیست که انهارا تربیت کند ، معلّم ندارند
که بتعلیم انها مبادرت نماید ؛ فرضاً هم که مکتب ومعلّم
باشد برای نکاهداری انها پول‌ندارند واگرهم چیزی داشته
باشند چنانکه گفتیم بقدری است که کفاف قوت لایموت
خود شانرا بکند . . . . .

ازنداری وفقراست که قسمت اعظم ملّت بیسواد وبی
علم میمانند ، ازمطالعهٔ جراید وکتب بی بهره‌وازدرك حقایق
امور واطلاع براحوال یکدیگر واوضاع ملل متمدّنهٔ عالم
بی نصیب میشوند . درصورتیکه اگرمختصر سوادی داشته باشند
اقلاً میتوانند چارهٔ اصلاح کارخودرا ازروی جراید وکتب
دریابند ، به حقوق‌خود آکاه گردند ودرحفظ ومطالبهٔ ان
مجاهدت وباسایرین مساعدت نمایند .

باز فعله‌ها وبعضی کارگران که درشهرها هستند بیشتر
بامردم‌دانا سروکار دارند ، میشنوند ، می‌بینند ، میخوانند وهرچه
زیادتر باشند بهتربر حوایج خود پی‌میبرند وچارهٔ اصلاح‌اوضاع
خودرا پیدامینمایند ومیفهمند که اوضاع زندکانی مردم درسایر نقاط
بهتر ازانهااست . درسایر جایها مردم ازاعلی‌وادنا باسوادند
زمین‌حاصل خیز دارند ، باآلات صحیحه زراعت میکنند وبیشتر
دخل عاید انها میشود ، زور وجبری درمیان انها نیست ،
حاکم بانها ظلم نمینماید ، فراش فحاشی نمیکند ، ارباب خانمان
انهارا بتاراج نمی‌برد ، پادشاه انهاعادل است وخیر رعیّت‌را
میخواهد ، وزراء دراجرای امور ملکی درمقابل انها مسئولند .
وبدون اجازهٔ ملّت بکاری اقدام نمی‌نمایند بعبارةٍ اخری

ادارهٔ سلطنت دردست خود ملّت است وملّت خود خودرا
اداره مینماید .

بلی ادارهٔ دولت دردست ملت است ! دراوّل وهله
این مطلب قدری غریب بنظر می‌آید امّا اگر بنظر تدقیق
ملاحظه شود خیر وصلاح درهمین یك نکته است .

—٣—

البته خواهید پرسید که ملّت چگونه خودرا خود
اداره مینماید؟ مگر سی‌کرور جمعیّت ایران میتوانند فرداً
فرد درادارهٔ حکومت سهیم وشریك باشند ؟ آنوقت
دراین مملکت‌وسیع ایران همه‌حاکم خواهند شد دیکر
محکوم باقی نمیماند که باوامر حکام اطاعت نماید
آنطور میشود که حالا درایران شده کاردردست اشرار
می‌افتد وهربی‌سروپائی درامور دولتی دخل وتصرفهای بیجا
مینماید .

ولی خیر این‌طور نیست . آنچه که درسایر دول
مشروطه ازقبیل فرانسه ، انکلیس‌وآلمان ، دول متحدهٔ امریکای
شمالی وغیره وغیره معمول است اینست که تمام چندین
کرور جمعیّت هرمملکتی درامور ملکیّه وادارهٔ دولتی
آنمملکت دخیل وصاحب‌رأی هستند امّا هیچکدام شخصاً
بکارهای راجعه بادارهٔ دولت دخل وتصرف نمینمایند .
بدین طریق که تمام مردم — دردیهات وبلاد — آدمهائی
« انتخاب » میکنندکه برحوائج مردمان آنشهر یاده اطلاع
کامل دارند ، سخنور وحرّاف‌اند وبهتر ازسایرین میتوانند

که درخصوص حوائج جماعت خود صحبت نمایند .
این منتخبین ازاقطار مختلفهٔ مملکت دریك شهرجمع شده
درباب کلیّهٔ امور ملکیه بایکدیگر گفتگو ومشورت مینمایند .

محل اجتماع این اشخاص‌را «**مجلس مبعوثان ملّی**»
وبزبان خارجه «**پارلمان**» گویند که ترجمهٔ آن بزبان فارسی
«**مجلس شورای ملّی**» یا «**دارالشوری**» است .

مخصوصاً نخستین مجلس شورای ملّی درهر مملکت
بالطبیعه کارش زیادتر ومهم‌تر است . باید دراوّلین قدم
که برمی‌دارد چنان قانونی وضع نماید که بکلّی باعث
تبدیل اوضاع مملکت بشود . ظلم واستبدادرا برطرف کند .
دست صاحبان قدرت‌را ازتعدّی کوتاه نماید واسباب
آسایش ورفاه ملّت شود . پس ازوضع این‌قوانین اصلیّه کار
دارالشوری آسان خواهد بود . سرمشق دردست می‌آید
وازروی آن مشغول وضع سایرقوانین وترتیبات میشوند .

مجموع این قوانین اصلیه‌را «**قانون اساسی**» نامند
که مطابقت این‌قوانین اساسیه بااوضاع واحوال مملکت وخیر
وصلاح ملت ازبدیهیّات اوّلیه است وبنابراین برای انکه
این قوانین بطور مطلوب وشایسته باشد باید مبعوثین
اوّلیه مخصوصاً بدون هیچ استثنائی ازطرف «**تمام ملّت**»
منتخب بشوند .

باید دراین مجلس اوّل آدمهائی داخل بشوند که

بهتر ازهمه برحوائج ملیّهٔ خود اطلاع کامل دارند . بایستی
که هریك ازاین منتخبین مستدعیات انتخاب کنندگان
خودرا برای سایرین بیان نماید . نواقص‌را بگوید، وبا
مشورت همدیگر درصدد چاره جوئی برآیند تاازتصادم
افکار این منتخبین ملت برق حقیقت آشکارا شده، پس‌از
بیان حوائج ونواقص ملت واسباب اصلاح آن، بصوابدید
وصلاح یکدیگر بایجاد قانون اساسی مبادرت نموده،
قانونی مینویسند که تمام مملکت‌را ازروی عدل وانصاف
اداره نماید .

این مجلس اوّل راکه نخستین مجمع منتخبین ملت است
«**مجلس موسسه**» نامند که کار مهم آن تأسیس ادارهای
تازه ایست بجهة رسیدگی بامور مملکت وایفای
حوائج ملت .

نظر باهمیّت این مجلس برتمام افراد ملت است که
باواز بلند متحداً ومتفقاً جداً مطالبه نمایند که
«**باید وکلای مجلس شورای ملّی ازطرف عموم
ملّت بلاتفاوت انتخاب بشوند**» برپیشوایان وخطبای
ملت‌است که ترتیب این‌انتخاب وچگونگی عدم تفاوت آحاد
وافراد جماعت‌را بزبانی سهل وآسان بیان نموده خواص
این انتخاب ومنافع اینکاررا بفرداً فرد ملت بفهمانند ،
راه‌را ازچاه باز نمایند وگمگشتگان ظلال بیعلمی‌را بشاهراه
مدنیّت وطریق ترقی وانسانیّت کشانند .

باب اوّل

= در حق انتخاب و متعلقات آن =

فصل اوّل

– در عمومیّت حق انتخاب –

حق فرستادن منتخبین در مجلس شورای ملّی موسوم است به « حق انتخاب » اگر این حق در مملکتی بتمام ملّت تعلق نگیرد و مخصوص باشد مثلاً « بطبقات عالیهٔ » ملّت موسوم است به « حق انتخاب خصوصی » و در صورتیکه بر عکس « تمام ملّت » در آن شراکت کنند و قطع نظر از فقیر و غنی دانا و کانا از آن مستفیض گردند آنوقت آن حق به « حق انتخاب عمومی » نام برده میشود .

صاحبان ملك و ثروت را حق انتخاب عمومی بسیار مضر و اسباب زحمت است . بجهة اینکه عدهٔ اینقبیل اشخاص خیلی کم و منحصر است بساکنین شهرها . اما فعله و بزرگر کرورها هستند که در دهات و بلاد زندگانی مینمایند . اگر بنا باشد که حق انتخاب بتمام آحاد و افراد ملّت بالسویه برسد ، رأی جماعت فعله و بزرگر بر صاحبان ثروت برتری پیدا نموده قوت آنها میچربد و قسم اعظم منتخبین از طرف جماعت فعله و کارگر معیّن خواهند شد و به سرمایه داران و صاحبان مکنت از حق وکالت بیش ازچند نفری نمیرسد که آنها هم رأیشان در مابین سایرین

کالعدم خواهد بود . این است که بدین جهة اینکار برای دولتمندان خیلی مشکل بنظر می آید .

زیرا که فرضاً اگر در مجلس دارالشورا ۳۰۰ نفر وکلا باشند ۵۰ نفرشان وکلای دولتمندان و ۲۵۰ نفر وکلای کارگران و برزگران خواهند بود و در صورتیکه یك مسئله طرح و موضوع مذاکره شود اگر هم برضدّ خیالات دولتمندان باشد چون در مقابل رأی ۵۰ نفر وکلای دولتمندان ۲۵۰ نفر رأی برخلاف میدهند آنمسئله موافق رأی آن ۲۵۰ نفر حل و مقرر خواهد شد و بدیهی است که در اینصورت ضرر دولتمندان چقدر خواهد بود .

بلی همین مسئله است که صاحبان ثروت را برضدّ اساس مشروطیّت و انتخاب عمومی وادار مینماید و بالطبیعه مجبور بمخالفت ملّت میشوند و اسباب کشمکش و زحمت فراهم می آورند .

یك مثال ساده برای توضیح این مطلب می‌آوریم : فرض میکنیم که در مجلس مسئلهٔ موقوفات و تیولات مطرح مذاکره بشود و مبعوثین بخواهند چنانکه در سایر دول متمدنه معمول و متداول است املاك موقوفه و تیول را در تحت یك نظام و قانون صحیحی درآورده عایدات آنها را صرف منافع عمومیّه و ترقی ملّت نمایند و از ۱۲۸ نفر وکلای ما ۹۰ نفر هم برین مطلب رأی بدهند . مسئله تمام شود . قانون نامه مدوّن و مرتب گردد . بعد ازاین همه تفصیلات آیا تصوّر میفرمائید که اولیای تیول را اینکار مطبوع خواهد بود و یامباشرین امور موقوفات ازاین مطلب خوششان

خواهد آمد . خیر . نه آنها خوشوقت خواهند شد و نه اینها
خوشحال . بلکه برعکس چنان باین کار مخالفت بنمایند
که مافوقی بران متصوّر نباشد . بجهة اینکه این قانون هرچند
نظر بخیر عمومی وضع شده اما برضدّ منافع شخصی آنهااست .
آنها را از مفت خواری و بیکاری باز میدارد و مثل سایر
همجنسان خودشان گرفتار زحمت کار مینماید . باسانی صاحب
مسند و جاه نمیشوند و از اثر زحمت رعیّت صاحب قصور
رفیعه و پارك الشریعه نخواهند شد . . . .

این اختلاف است که باعث نزاع دولت و ملّت و اسباب
تخریب اساس سلطنت و برهمخوردگی نظام مملکت میشود .
این بینونیّت است که اسباب ریختن خون جمعی مظلومین
میگردد و بیموجبی اسباب اغتشاش و نفاق را فراهم میاورند.
از اثر همین مخالفت و تعدّی صاحبان قدرت است، که رعیّت
از جان خود میگذرد و در راه آزادی و تحصیل شرافت
مساوات و عدالت خویشتن را فدا مینماید . همین قسم
تعدیات است که در ممالك فرانسه و انگلیس موضوع جنگ و
جدالها شد و حالا در روسیّه اینقدر باعث انقلاب و
اغتشاش گردیده است .

در ایران ما هم ابتدا همین مطلب اسباب هیجان ملّت
گشت و مردم را بخیال تحصیل حقوق خود انداخت .

در بعضی از ممالك، دولت بدستیاری صاحبان ثروت
منتخبین را از میان تمام ملّت انتخاب نمی کنند بلکه فقط
از میان سرشناسان و دولتمندان ملّت منتخب مینمایند .

این عمل را چنانکه گفتیم «حق انتخاب خصوصی» نامند .

اما باید دانست که چطور میتوان کرد که اهالی یك مملکت
رأی بانتخاب جمعی از وکلا بدهند و فقط سرشناسان و
صاحبان ثروت انتخاب بشوند . سرّ این مطلب چون معلوم
شود میتوان وسیلهٔ مخالفت انتخاب «خصوصی» را دریافت و
در مطالبهٔ «حق انتخاب عمومی» مجدّانه اقدامات نمود .

❀❀❀

برای نیل باین مقصود ملاحظه کنید که چه نوع تدابیر
بکار است :

کاهی قانونی وضع مینمایند که موافق آن برای انتخاب
مبعوثین فقط حق رأی دادن را بصاحبان ملك ومال مخصوص
میدارند (شاهد این مدّعی مادّهٔ اول وشرط چهارم وپنجم و
ششم مادّهٔ دوّم نظامنامهٔ انتخابات مجلس ملّی ماست)
درینصورت معلوم است که تمام فقرا از قبیل فعله وبرزگر
از این حق مشروع خود که یکی از بزرگترین حقوق
بشری است محروم میمانند . فعله که قوت روزانهٔ خود را
بزحمت تحصیل میکند از کجا صاحب ملك خواهد بود
تا بتواند که در انتخابات صاحب رأی باشد . از اینقرار
بدیهی است که حق انتخاب فقط نصیب اغنیا میشود ووضع
قانون کار فرستادگان ملك‌داران خواهد بود و واضح است
که آن قانون ،مالداران و سرشناسان رابکار آید نه عموم ملّت را .

کاهی هم علی الظاهر چنان بازنمود میکنند که داشتن
ملك شرط داشتن رأی نیست ، بلکه هرکس که مالیات میدهد
او میتواند که حق رأی دادن داشته باشد .

در اینصورت هم برای جلوگیری از آزادی و مساوات رأی، یك نیرنك دیگر بکاراست: باید دانست که مالیات بردو قسم عمده‌است: مالیات‌مستقیم و مالیات غیر مستقیم. هریك از این دو قسمت را تفصیلاتی است که باید در باب مالیّه خواند و فهمید. مالیات مستقیم عبارت‌است از مالیاتی که صاحبان املاك نقد و مستقیماً در هرسال‌ازبابت ملك خود بخزانهٔ دولت عاید میدارندو مالیات‌غیر مستقیم آن مالیاتی است که غنی و فقیر تماماً بالسویه در آن متساوی میباشند و وارد میاید برکافّهٔ مال التجاره. و چوز بدقت بنگریم قسمت عمدهٔ ملّت دهندهٔ این نوع مالیات‌اند: نان میخرند مالیات میدهند، قند میخرند مالیات دارد. چای میخرند مالیات دارد وقس علی ذالك. پس ازاین روهم معلوم میشود که بترتیب فوق باز منتخبین مجلس هم ازاغنیا خواهند بود وکاربدست انها می‌افتد وملت اجباراً ازحق انتخاب بی نصیب واز حق رأی دادن محروم میماند.

این نوع انتخاب‌را «انتخاب‌خصوصی‌ملکی»نامند.

علاوه براین انتخاب خصوصی دیگری هم‌هست موسوم به «انتخاب خصوصی‌علمی» که موافق آن حق انتخاب مخصوص است فقط بانهائیکه صاحب سواد ومعلومات صحیحی هستند.

بیچاره فقیر پول دارد که تحصیل علم بنماید؟ اگر سواد مختصری داشته باشد باید شکر کرد. صفحهٔ خاك وطن‌را چون بیك نظر ملاحظه نمائیم می‌بینیم که دارای

کرورها مردمان بیسواد است، پس باید هیچکدام حق انتخاب مبعوثین شورای ملی‌را نداشته باشند. مگر وقتی که آدم‌بیسواد شد فقر خودرا نمی فهمد احتیاجات خودرا درك نمی‌کند البته فقیر میداند که برای اظهار فلاکت او همجنسش که خود مبتلا بدرد فقر وفاقهٔ میباشد بهتر است ازفلان صاحب ملك ومال که هیچ ابداً ازحال ذات ملت خبردار نیست. بناز ونعمت پرورش یافته خورده وخوابیده شکمش سیراست وبدیهی است که هیچوقت بیاد گرسنگی رعیت نخواهد افتاد واگر هم بیفتد خیلی کم، آنهم درصورتیکه ازیکطرف ضرر بخودش وارد بیاید. مگر آدم که نادان شد انسان نیست چرا باید بار اغنیا بگردن انها باشد وتحمل هرنوع تحکمات اربابهای خودرا بنمایند. درصورتیکه برعکس فقیر بمراتب بهتر ازغنی ازدرد همجنسان خود که قسم اعظم ملت اند مسبوق است وحوائج خود وبرادران خودرا بیشتر میداند تافلان حاکم یاوزیر وامیر. بنابراین هیچ دلیلی ندارد که انها ازحقوق انتخاب بی‌بهره وازحق رأی دادن محروم باشند.

پس بدینملاحظه برتمام ملت است که یك‌دل ویك‌زبان مثل یك شخص واحد مجدّانه مطالبه نمایند که:

بهیچوجه من‌الوجوه نباید حق‌انتخاب بقید ملکی یاعلمی مقیّد شود تمام ملت ازغنی وفقیر، داناوکانا درحق انتخاب باید متساویاً دارای یك‌رأی باشند ودرعمل

انتخاب درمیان آنها تفاوتی نگذاشته بود .

برای محدود کردن حق انتخاب وسیلهٔ دیگر نیز هست که باید برضدّ آن تمام ملت اقدامات مجدّانه نمایند .

دربعضی ازنقاط حق انتخاب فقط بانکس داده میشود که « دریك نقطه مدّت مدیدی اقامت وتوقف داشته است » مثلاً دوسال یازیادتر .

« درینجا هم باز مظلوم فقرا هستند که بواسطهٔ » نداری محض تحصیل معاش شهر بشهر میروند وبسا اتفاق می‌افتد که مدّت اقامتشان دریك نقطه بیك سال نمیکشد . اینست که بازکار بکام اغنیاست وازروی این قاعده نیز حق انتخاب فقط نصیب آنان میگردد .

نکتهٔ دیگر که خیلی « مهم » است اینست که معلوم شود « ازچه سنی شخص حق انتخاب میتواند داشته باشد » درینجا هم ملاحظهٔ کارگران ورنجبران را باید کرد .

لذا برعموم ملت است خواستن اینکه : « هرکسی از سن ۲۰ الی ۲۱ سالگی صاحب رأی باشد » (نه از ۲۵ سالگی چنانکه درشرط اوّل مادّهٔ دوّم مقیّد است) .

دیگر ازچیزهائیکه دروقت انتخاب لازم است اینست که « حتما باید انتخاب درروز های عید وروزهای جمعه

واقع شود » یعنی درمواقعی که تمام مردم بیکارند بجهة اینکه بعضی اوقات صاحبان امر برای القای شبهه ومغلطه وقت را غنیمت شمرده درروزهائی که بیشتر مردم مخصوصاً کارگران مشغول هستند اعلان میکنند که امروز روز انتخاب است درفلان محل جمع شوید وبدیهی است غیراز اغنیا وصاحبان ملك ومال وآدمهای بیکار کسی دیگر نمیتواند درآنموقع حاضرشود اینهاهم که حاضر میشوند میان خودشان انتخابی میکنند ، انطور که میخواهند . بدین ترتیب باز فقرارا ازحق انتخاب محروم میدارند .

بیقاعدگی دیگری هم که درعمل انتخاب ممکن میشود « سلب حق انتخاب است ازاشخاصی که دارای مذهبی دیگرند ویااینکه بطائفهٔ غیری تعلّق دارند » مانند یهودی وارمنی وغیره .

بجهة اینکه آنها هم مثل سایرین دهندهٔ مالیات‌اند وهرنوع بحوزهٔ جامعهٔ ملّیه معاونت دارند ودرحقیقت درنفع وضرر باعموم ملت سهیم وشریك اند . پس چه جهة دارد که دررأی دادن باسایرین مشارکت ننمایند ووکیلی انتخاب نکنند که حوائجشانرا بگوید واصلاح حالشانرا بخواهد سلب حقوق ازهیچ فردی ازافراد ملت جائز نیست . « تمام مردم باهم برابرند قطع نظر از قومیّت ومذهب وغیره » وبنابراین « همه باید ازحق

انتخاب وكلا بهره مند باشند » .

حال كه معلوم شد وفهميديم كه معنى حقيقى « حق انتخاب عمومى» چيست گوئيم كه مقصود ازين مطلب بكلى اين نيست كه حق انتخاب عموماً بتمام انواع وافراد مردم تعلق بگيرد . بديهى است «اطفال نابالغ اشخاص ضعيف العقل ومجانين حق انتخاب رانخواهند داشت. دزد، قطاع الطريق، جانى وصاحب كسبهاى رذيلهٔ شنيعه نبايد اين حق‌را داشته باشند» . دربعضى ازدول « اهل نظام ومأمورين نظميّه‌را هم ازحق انتخاب محروم ميدارند» .

زيراكه ميگويند آدمى كه حق انتخاب‌را دارد بايد دررأى دادن بكلى آزاد باشد وازكسى نترسد . درصورتيكه سربازان ومأمورين نظميّه سخت درقيد اطاعت رؤساى خود هستند وبنا براين احتمال كلى دارد كه در بيشتر اوقات بحكم آنها مجبور بدادن رأى بشوند .

بارى مقصود تفصيل وتوضيح چگونگى محدود بودن حق انتخاب بود وديديم كه تمام آنها براى نفع اغنيا است « وبراى رنجبران وضعفا لازم‌است كه حدّى درميان نباشد» .

اينست كه درهر مملكت متمدّنى كه مردم صاحب فهم وشعور صحيحى هستند وسبب فلاكت وذلت خودرا

ميفهمند مجدّانه «عموميّت حق انتخاب راقطع نظر ازقوميّت وجنسيّت ومذهب مطالبه مينمايند» .

دربعضى ازممالك وكلا ازآدمهاى مسن‌تر انتخاب ميكنند . امّا اين مسئله چندان اهميّت ندارد . مسلم است انتخاب كنندگان طفل نيستند . وهرگاه شخص جوانى‌را براى خود بوكالت انتخاب نمايند معلوم است كه اورا قابل اينكار وشايسته دانسته‌اند .

مخصوصاً « براى مردمان رنجبر » كه بواسطهٔ كثرت زحمت زودتر پير ميشوند « خيلى لازم است كه حدّى ازبراى سن وكلا معيّن نشود» .

بالاخره براى اينكه ازفقرا كمتر منتخب شوند وازاغنيا بيشتر آخرين وسيله اينست كه براى وكلا حقوقى معيّن نمى‌كنند ـ وميگويند كه شرف وعبادت بجز خدمت خلق نيست وآدمى كه اندك حس وطن پرستى وملت دوستى داشته باشد ازپول كه بديهى است ازجانش هم بايد مضايقه ننمايد ومجاناً خدمت كند .

اندكى درين مسئله غور بفرمائيد . كيست كه ازكار وكاسبى خود دست بكشد ، جانشرا هم درمعرض خطر بيندازد وتوقعى هم نداشته باشد ؛ فرضاً آمد واينكارراهم كرد ! ازكجا امر زندكانيش بگذرد ؟ ازچه‌راه براى خود تحصيل روزى نمايد ؟

بلى . كسيكه دارا باشد مجاناً ميتواند خدمت بكند .

آما برای آدم فقیر ابداً امکان ندارد که مجانی بنوع خود خدمت نماید واگرهم کند ازعهده برنمی آید یاباید بمیرد ویادست ازکار وکالت بکشد وراه کسب وکار گیرد .

پس حتماً باید که «برای وکلا مواجبی کافی معیّن بنمایند» بطوری که ازعهدهٔ کفاف معاش ایشان برآید .

هرکسی که برضد این‌مسئله حرف میزند بخیال ضعفا نیست . بلکه درفکر معاونت اغنیا است وصرفهٔ اغنیاهم دراینست که وکلای فقرا درمجلس کمتر باشند تا قانونی که ایجاد میشود مطابق میل ومنافع آنها باشد نه‌فقرا .

(فصل دوّم)

درتساوای حق‌انتخاب عمومی

چون معلوم ومبرهن گردید که خیر وصلاح ملّت درمطالبهٔ حق انتخاب عمومی است . محض تکمیل بیانات فوق گوئیم :

برای اینکه وکلا درواقع ازطرف عموم ملّت بسمت نمایندگی انتخاب شده باشند باید که این «حق‌انتخاب عمومی بطور تساوی» بعموم ملّت تعلّق بگیرد .

یعنی هرفردی ازافراد ملّت باید دارای یك‌رأی باشد ورأی او باسایر آراءٔ متساوی .

بعضی اوقات بواسطهٔ برخی تدابیر این مسئله تساوی بموقع اجری گذاشته نمیشود .

اغنیا برای حفظ حقوق شخصیّهٔ خود هرطور که ممکن است باشتباه کاری عکس این مسئله‌را بموقع اجری میگذارند ومیگویند :

«فقرا علی التساوی هریك دارای یك‌رأی هستند» امّا «آنها که دارای ملك ومالند ویااینکه تحصیل علم نموده‌اند هریك دارای دویاسه رأی خواهندبود»

فرض میکنیم که ۵۰ نفر دهقان و۳۰ نفر ملاك برای انتخاب حاضر شده اند . دهقانها ۵۰ رأی میدهند امّا ملاکین بحکم اینکه صاحب ملك ومالند هریك دورأی میدهند یعنی ۶۰ رأی . درینصورت معلوم است که درین نوع انتخاب باآنکه عدهٔ دهقان زیاد بود بازملاك پیش برد وبرآنان تفوق پیدا کرد .

راه دیگر برای پیشرفت این خیال اینست که «یکنفر درنقاط مختلفهٔ مملکت حق رای‌دادن میدهند یعنی درهرجائی که ملکی دارد .» مانند ده وخانه .

بدیهی است بااین ترتیب هرکس که بیشتر درنقاط مختلفهٔ مملکت خانه یاملکی دارد بیشتر صاحب رأی میباشد ورای میدهد . اینهم برای نفع اغنیا است .

بازهم برای اینکه حق انتخاب غیر متساوی باشد وسیلهٔ دیگری نیز خیال کرده اند وآن اینست که :

(تمام منتخبین‌را بسه قسم منقسم مینمایند):
اوّل متموّلین ، دوّم متوسّطین ، سوّم فقرا ومسلّم است
که درهرحالت قست اوّل ازسایر قسمتها بمراتب کمتر
میباشند .

فرض میکنیم در دهی ۵ نفر از قسمت اوّل باشند ۱۵
نفر از قسمت دوّم و ۲۰۰ نفراز قسمت سوّم . هریك ازاین
سه قسمت هم یکنفر از طرف خود انتخاب نمایند یعنی هر
یك قسمت ازاین اقسام سه کانه که یکی ۵ نفر و دیگری ۱۵
نفر و سومی ۲۰۰ نفراست. یکنفر وکیل از طرف خود
بدارالشوری میفرستند و در این صورت بدیهی است که ابداً
مساواتی در اینکار منظورنیست
وسیلهٔ دیگر برای عدم پیشرفت این مساوات اینست که
«انتخاب‌را به نسبت شان وحسب مینمایند.»

دراینحالت هم مسلّماً مساواتی درکار نخواهد بود .
اعیان واشراف و نجبای مملکت باوجودی که عدّهٔ شان بمراتب
کمتراست بیشتر ازسایرین وکلا بمجلس میفرستند و
برعکس دهاقین وکسبه باآنکه خیلی زیادند کمتر
ازنجبا وکلا انتخاب مینمایند .

پس مهمترین مسائلی که برای ملّت لازمست
اینست که«حق انتخاب متساویاً بهرفردی ازافراد آن
تعلق بگیرد» یعنی قطع نظر ازفقیر وغنی وضیع وشریف
هرکس دارای یك رائی باشد ورائی او بارائی دیگران متساوی.

باری چون درمملکت بترتیب مذکور حق
انتخاب بدون هیچ حدّ وقیدی عمومی ومتساوی شد
ممکن‌است باز تولید نقصی بشود . محض مزید استحصار
خاطر عموم گوئیم که دروقت انتخاب پس ازملاحظهٔ
شرایط فوق باید حتماً مملکت‌را «متساویاً بچند حوزهٔ
انتخابیه»تقسیم نمایند .

بدین طریق که دریك مملکت فرض میکنیم قرار
براین‌است کهازهرصد هزار (۱۰۰۰۰۰) نفر یکنفر انتخاب
کنند . درینصورت اگر درشهری ۷۰۰ هزار نفر
سکنه باشد . ازطرف اهالی آنشهر باید هفت نفروکلا
انتخاب شود . درینحالت این شهررا تقسیم میکنند بههفت
حوزهٔ انتخابیه که هریك دارای ۱۰۰ هزار نفر جمعیت
باشد . آنوقت ازهریك ازحوزه‌های هفتکانه یکنفر وکیل
انتخاب کنند . هم بدین طریق خواهد بود سایر نقاط
مملکت واگر اینطور شد میتوان گفت که حق انتخاب
بطور تساوی بتمام ملت تعلّق گرفته‌است .

دردولت آلمان برای اینکه جماعت فعله کمتر صاحب
رائی باشند مملکت‌را درچندین سال قبل‌ازین بچند
حوزهٔ انتخابیه تقسیم کرده‌اند وتابحال آن تقسیم‌را تغییر
نداده ونمیدهند . یکی ازمهمترین آن حوزه‌های انتخابیه
شهر برلین‌است . این شهر درزمان سابق عدّهٔ قلیلی فعله
داشته وازتمام سکنهٔ آن ۶ نفر وکیل انتخاب مینموده‌اند
الان هم که جمعیت فعلهٔ آن چندین برابر زیادتر

شده‌است همان شش نفر وکیل انتخاب میشوند نتیجهٔ این
عمل اینست که درنقطهٔ دیگر آلمان هر ۱۰۰ هزار نفری
یکنفر وکیل میفرستند ودربرلین تقریباً ۳۰۰هزار نفر یکنفر
وکیل معین مینمایند یعنی دربرلین مثل اینست که ۲۰۰
هزار نفر بدون نماینده ووکیل میمانند .

مسلم‌است اینکار برای اغنیا خیلی مفیداست وهرگز
نمیخواهند که حوزه های انتخابیه‌را مجدداً تعیین وتجدید بنمایند.

**پس برای تکمیل مساوات باید عدهٔ جمعیت
حوزه‌های انتخابیه باهم متساوی باشند ودروقت‌هر**
انتخاب جدیدی باید تقسیم حوزه‌های انتخابیه تجدید شود .

فصل سوم

دراینکه حق انتخاب عمومی باید مستقیم باشد

ازآنچه که در فوق ذکر شد مقصود مان این بود که وکلای
قابل ومناسبی از طرف عموم ملت در دارالشوراء فرستاده
شود . حال گوئیم که حق انتخاب در صورتی هم که موافق
ترتیبات فوق وبطور مطلوب عمومی ومتساوی باشد باز برای
نیل بان مقصود ما کافی نیست .

برای آنکه کلیهٔ انتخابات مناسب حال عامهٔ ملت بشود
« بایستی که حق‌رأی مستقیم باشد » یعنی **« هریك
از انتخاب کنندکان باید خودشان بنفسه برای انتخاب
وکیلی رأی دهند ».**

دربعضی ازنواحی چنین معمول است که‌برای انتخاب
وکلا یکمرتبه رأی نمیدهند بلکه‌اول یکدسته انتخاب کننده
منتخب میکنند وبعدآن انتخاب کنندکان وکلارا انتخاب
مینمایند . این‌عمل موسوم است به « **انتخاب غیرمستقیم** »
واین انتخاب یك طبقهٔ ایست و یاچند طبقهٔ .

انتخاب یك‌طبقهٔ آن‌بود که‌کفتیم اما چندطبقهٔ عبارت‌از
این‌است که جماعتی یکدسته مردم‌را انتخاب کنند ، آندسته
هم‌دستهٔ دیگررا وآن دستهٔ دیگرهم دستهٔ دیگررا وقس علی
ذلك تا اینکه پس‌ازانتخاب چند طبقه بانتخاب وکلای دارالشوراء
نایل کردند .

حال‌میخواهیم بدانیم که‌عیب این‌نوع انتخابات — یعنی
انتخابات غیرمستقیمه — درکجااست وانتخابات مستقیمه برای
چه‌ازاین نوع‌انتخابات بهتراست ؟ وقتی‌که انتخابات یکمرتبه بطور
مستقیم شود فرضاً حسن رأی بانتخاب علی میدهد چراکه
علی‌را آدم خوبی میداند وبواجبی اورامی‌شناسد ولی‌برعکس
اگرحسن رأی بانتخاب انتخاب کننده‌دهد آن‌انتخاب‌کننده
ممکن‌است که بکلی ازانتخاب علی صرف‌نظر نموده دیگری‌را
انتخاب نماید درصورتیکه علی‌برای وکالت‌دارالشوراء ازهمه
بهتراست ، آدم باسواد وعالمی است ، احتیاجات مردم
خودرابسزامیداند ، درستکار وحراف‌است ، وبخوبی‌میتواند
که‌درهر باب‌صحبت‌کند وچارهٔ اصلاح اموررا بزورعلم وتجربهٔ
خودباز نماید ؛ بااین‌تفصیل ازسمت وکالت محروم میماند وآن
دسته که برای‌انتخاب وکلامعین شده‌اند محتمل‌است که

دیگریرا که هیچ قابل اینکار نیست انتخاب نموده بدارالشورا بفرستند.
وقتیکه یکمرتبه تمام مردم درانتخاب شراکت داشته باشند درجائی که فرضاً ۱۰۰ هزار نفر جمعیت دارد ۱۰۰ هزار رأی برای انتخاب یکنفر وکیل داده میشود ، ولی درصورتیکه قرار براین باشد که برای انتخاب وکیل انتخاب کنندگانی معین نمایند ۱۰۰ نفر انتخاب کننده معین خواهد شد ، واختیار انتخاب یکنفر وکیل که بدارالشوراء فرستاده میشود فقط دردست این صد نفر خواهد بود .

دراین ترتیب چون اندکی تعقل بفرمائید ملاحظه خواهید نمود که در هرحالت مخصوصاً بااین حالت حالتیهٔ ما این صدنفر آلت دست اغنیاشده بتحفه وهدایا ومهمانیها وامید منصب ولقب وشغل وهزار وعده ووعید صاحبان قدرت این قلیل مردم را مطیع خودنموده آنهارا بانتخاب شخصی وادار مینمایند که طرفدار اغنیا است وحفظ حقوق آنهارا مینماید ، یکدفعه می‌بینید که بجای تقی مثلاً شقی انتخاب میشود بدارالشوراء میرود وبرای حفظ منافع صاحبان ثروت برضدّ منافع فقرا حرف میزند واسباب خرابی کار ومزید ذلت وزحمت بیچاره رنجبران‌را فراهم می‌آورد .

ازهمین یك مثال میتوان دریافت که « انتخاب مستقیم برای ملّت لازمتر است » . مسلّماً صدهزار نفر آدم‌را بهیچ نوع نمیتوان فریب داد وبوعده ووعید طوری کرد

که صرف نظر ازمنافع وحقوق خود بنمایند .
ازطرف دیگر درانتخابات غیر مستقیمه عیب دیگری نیز درکار است که مانع انتخاب وکلای صحیح میشود . درین نوع انتخابات جماعت باید ابتدا چند نفررا ازطرف خود انتخاب نموده برای انتخاب وکلای دارالشوراء بشهر مرکزی بفرستند ملاحظه کنید اینکار چقدر اسباب خسارت میشود : برای فرستادن این انتخاب کنندگان بشهر مرکزی مسلّماً خرج‌راه لازم است این خرج راه‌را یاباید عموم جماعت متحمل شوند ویاخود آنا نتخاب کنندگان . جماعت فقیر که ازادای وجه البته عاجز خواهند ماند . پس باز کار بدست دولتمندان می‌افتد که یاخودشان مخارج وزحمت وکالت‌را برای پیشرفت غرض شخصی خود متحمل میشوند ویااینکه آدمهائی‌را برای انتخاب وکلا میفرستند که تابع اغراض شخصیهٔ آنان باشند وبدیهی است که جماعت فقیر ورنجبر چگونه میتواند بااین انتخاب کنندگان امیدوار بوده باشد ؟ مسلّم است که این نوع انتخاب برای آنها بی‌فائده بلکه بسیار مضر خواهد بود . اینست که دراغلب نقاطیکه ترتیب انتخاب غیر مستقیم برقرار است بیشتر مردم ازرأی دادن امتناع دارند ، زیرا میدانند که بهر جهة آنطور که مقصود آنها است بعمل نخواهد آمد وهرچه سعی کنند بیهوده وبی‌ثمر است . اما اغنیا چون منفعت خودرا درینکار میبینند برای آنکه بیشتر هوا خواهان خودرا بمجلس بفرستند تاآخرین نفس پایداری ومقاومت نموده همیشه ساعی هستند که انتخاب بطور غیر مستقیم

بعمل آید تابطور مطلوب مقصود آنها برآورده شود
وبرای خلط مبحث ومغلطه محض اینکه جماعت جهة اصرار
آنهارا درپیشرفت اینکار ملتفت نشوند چنین شهرت داده
اظهار میدارند که چون‌رأی گرفتن از ۱۰۰ هزار نفر
مثلاً کار مشکلی است اینست که بتصویب آنها ۱۰۰ نفر
انتخاب میکنیم تااین ۱۰۰ نفر بانتخاب وکیل پردازند
وکار آسانتر شود غافل ازآنکه این بهانه خود بیجا وغلط
است . ملاحظه کنید : ۱۰۰ هزار نفر باید ابتدا ۱۰۰
نفر انتخاب کنند ، آنوقت آن ۱۰۰ نفر باید مبالغی
متحمل مخارج راه وغیره شده درشهر مرکزی بیایند
وبانتخاب وکیل پردازند . درین عمل علاوه برزحمت
تصوّر کنید که چقدر وقت تلف میشود وچقدر پول
بمصرف میرسد .

اینکه گفتیم « انتخاب غیر مستقیم یك طبقهٔ بود » .
مبرهن است که انتخاب چند طبقه بمراتب بیشتر ازاینها
اسباب اتلاف وقت وپول است وبطوری است که بهیچوجه
فقرا نمیتوانند درآن مشارکت بنمایند وکلیّهٔ انتخابات مجبوراً
ازطرف اغنیا خواهد بود .

حال خودتان هم قدری تأمل کنید که انتخاب
غیر مستقیم برای چه طبقه ازمردم لازمتر است ـ اغنیا یافقرا ؟

خیر اول گفتیم حالا هم میگوئیم که درهرحالت
« انتخاب مستقیم » برای جماعت « لازمتر است »
وبهیچوجه من‌الوجوه کسیکه طالب رفاه وآسودگی

خود وهموطنان است نباید راضی بانتخاب غیر مستقیم
بشود .

جماعت فقیر ورنجبر مخصوصاً باید درنظر داشته باشند
که اگر انتخابات بدین طریق واقع نشود مسلّماً ذرهٔ
برای آنها فائده نخواهد داشت . درانتخاب غیر مستقیم
آدمهائی ازطرف آنها درمجلس نمایندگی خواهند داشت
که ابداً ازذلت فقرا ورنجبران آگاه نیستند وفقط
برای خود وهمجنسان خود کاری میکنند .

پس برتمام ملّت لازم است مطالبهٔ اینکه « حق انتخاب
عمومی ومتساوی باید مستقیم نیز بوده باشد » .

فصل چهارم

درمخفی بودن عمل انتخابات

محض تکمیل عمل انتخابات یك نکتهٔ دیگری
بکار است که لزوماً باید درینموقع ذکر شود وآن اینست
که کلیّهٔ عمل انتخابات باید حتماً « مخفی » بوده باشد
بطوریکه هیچکس ازانتخاب دیگری سر درنیاورد . ومعلوم
نشود که فلانکس بانتخاب چه‌نوع‌آدمی رأی‌داده فلان‌امیررا
انتخاب کرده یافلان فقیررا برای وکالت معیّن نموده است .

اگر اینطور نباشد باز اغنیا بقوّهٔ جبریه یابهرنحو
که ممکن باشد رشتهٔ کاررا دردست آورده هرطور که
میخواهند میکنند . مثلاً درفلان دهکده حسن که یکی
ازدهاتیها است رای بانتخاب علی میدهد . علی هم واقعاً

آدم قابل عاقلی است . جماعت خودرا دوست میدارد وجانب دهاتیهارا ازدست نمیدهد اما رئیس ده چون منفعتش درینکار نیست اگر بفهمد که حسن همچو رای داده البته نسبت باو متغیّر میشود هرطور باشد اورا ازدهکدهٔ خود بیرون کرده یاآزار مینماید . لیکن اگر انتخاب مخفی باشد رئیس ده ، هرچه هم مذوّر باشد ، بهیچوجه نمی تواند بفهمد که حسن رای بانتخاب کی داده است وبنا براین هیچگونه بدگمانی ازاوحاصل نخواهد نمود .

همینطور است درشهرها وجاهای دیگری که یکی دونفر برجمعی تسلّط دارند ومسئلهٔ آمرومأموری یابزرك کوچکی درکار است .

حال باید فهمید که انتخاب مخفی چگونه است ؟

اگر مردم همه باسواد باشند اینکار هیچگونه اشکال ندارد . انتخاب کنندهٔ اسم هرکسی‌را میخواهد درروی کاغذ نوشته در پاکت گذارده درصندوق انتخابات می‌اندازد . اما اگر بیشتر مردم بیسواد باشند آنوقت باید قرار گذاشت که ورقهٔ قرمز علامت انتخاب علی وورقهٔ آبی علامت انتخاب حسن وورقهٔ سیاه علامت انتخاب احمداست .

درینصورت هرکسی میخواهد به‌انتخاب علی رای دهد ورقهٔ قرمزرا درپاکت گذارده درصندوق می اندازد وهر کس حسن‌را طالب است ورقهٔ آبی‌را . اینکار هم بااوّلی چندان فرقی ندارد ونیز ممکن است که آدمهای بیسواد ازرفقای هم مسلك باسواد خود خواهش نموده اسم منتخبین خودرا بتوسط آنها درروی اوراق انتخاب بنویسانند .

همچنین لازم است که محل‌انتخابات‌را هم مناسب حال تعیین کنند . درین محل باید حتماً اطاقهای متعدّده ساخت که هرکسی بتواند دروقت نوشتن ورقه وگذاشتن آن درپاکت تنها باشد ویقین بداند که هیچکسی درآنمحل نبوده وازین عمل او مسبوق نگردیده است .

درعمل صندوق انتخاب هم باید کمال دقت‌را منظور داشت. که مبادا صاحبان اغراض اختلالی درکار نمایند وبرای پیشرفت خود چیزی درصندوق بیاندازند ویا ازآنجا بردارند.

برای محافظت صندوق معمولاً باید ازمیان جماعت چند نفر امین انتخاب شود وآن امنا باید متصل برصندوق نظارت داشته باشند ومانع هرنوع تقلّب مغرضین گردند .

پس بطور کلی فهمیدیم که « **حق انتخاب باید عمومی مستقیم ومخفی بوده باشد قطع نظر ازجنسیّت وقومیّت ومذهب** » .

این ملاحظات باید « **همیشه** » و « **مخصوصاً درمجلس اوّلیّه که موسوم به مجلس مؤسسه‌است منظورشود** ».

مجلس مؤسسه قوانین اصلیّه واساسیّهٔ مملکت‌را معیّن مینماید . درینکار مهم مسلّم است که باید تمام ملّت مشارکت داشته باشند ونمایندگان حقیقی آنها اینکاررا کنند . بی‌قانون زندگانی کردن ممکن نیست. مملکتی که قانون ندارد دچار انواع انقلابات وبی نظمیها خواهد بود وزندگانی برمردم سخت میشود .

تعیین قانون هم باید دردست خود ملّت باشد تابتوسط
نمایندکان خود قانونی وضع نماید که بحال خود مفید میدانند .
درختم کلام مجدداً یادآوری مینمائیم کـه برای ما
حتماً لازم است که «**اعضای دارالشورا بطور متساوی
ومستقیم ومخفی بدون ملاحظهٔ جنسیّت وقومیّت
ومذهب ازطرف عموم ملّت انتخاب شوند**» .

باب دوّم

درذکر آزادیهای سه‌کانه

فصل اوّل

آزادی برای چیست ؟

دریك مملکتی مانند ایران که دارای کرورها جمعیّت
است مسلّماً مسئلهٔ انتخابات کارچندان آسانی نخواهد بود .
آنچه تابحال گفته شد درباب این‌بود کـه «چگونه»
باید باین عمل اقدام کرد تااسبـاب خرابی‌کار فراهم نیاید .
حال میکوئیم که باآن ترتیبات صحیحه باکمال دقت
هرکاه وکلائی انتخاب نمایند که قابلیّت واستعداد اینکار وکالت‌را
نداشته باشند هرچند که موضوعاً بدرستی وازروی حقانیّت
انتخاب شده‌اند ولی درباطن بواسطهٔ بی‌بصیرتی موجب مزید
خرابی واغتشاش گشته خود وجمعی‌را بدین جهة بزحمت
خواهند انداخت .
بر واضح است که انتخاب وکیل درهر مملکت باعدهٔ
جمعیّت آن مملکت متناسب خواهد بود وعدهٔ وکلارا بطور

تناسب طوری باید قرارداد که چندان زیاد نباشند تابتوان
مسائلی‌راکه درمجلس طرح میشود زود حل نموده نتیجه گرفت.
قرار کلّی براینست که ازهر ۱۰۰ الی ۱۵۰ هزار
نفر جمعیّت باید یکنفر وکیل انتخاب بشود وبدیهی است که
این عدهٔ نفوس نخواهند بود مکر درشهر های بزرك
اما درشهرهای کوچك که دارای این‌مقدار جمعیّت نیستند
ناچار باید جماعت جمع شده تشکیل یك حوزهٔ انتخابیهٔ کوچکی
بدهند وبطور شراکت ازمیان خودشان یکنفر وکیل انتخاب نمایند.
درهر صورت مسئله این‌است که صد صدو پنجاه هزار
نفر میخواهند یکنفررا انتخاب نمایند واین یکنفر البته باید
قابل‌تر ولایق‌تر برای اینکار بوده باشد پس تمام کارها
منحصر باین میشود که چگونه ممکن است یـکنفر آدمی
که ازهمه قابل تر و مستعدتر بوده باشد ازمیان این جمعیّت
زیاد پیدا نمود ؟
مثلاً دریك محالی مانند ورامین علی‌نامی زندکانی میکند
که آدم باسوادی است . ازذلت وفقر همولایتیهای خود
مسبوق وبرحوائج آنها پی‌برده . وبخـوبی بیـان مینماید .
ترتیب دارالشورارا میداند ومجلس مؤسسه‌را میفهمد وبه سایرین
میفهمانده . درشهر بوده وازروی روزنامجات واوراق منطبعه
وصحبت مردم درك خیلی ازمعلومات مفیده کرده است .
ولی اشکال درینجا است که علی‌را بااین معلومات
فقط اهالی ورامین میشناسند . مردم خـوار ازاحـوال
واطلاعات او مسبوق نیستند ونشنیده‌اند . درحالتیکه مردم
خوار وورامین باید متفقاً یك وکیل انتخاب نمایند .

چرا که تمام آنها دریك ولایت ودریك حوزهٔ انتخابیه واقع شده اند .

رفع این اشکال فقط بواسطهٔ آزادی میسر میشود .

بدین ترتیب که درصورت ازادی وعدم ممانعت مردم ورامین علی‌را باچند نفر دیگر ازسر شناسان برداشته درتمام قراء وقصبات حوزهٔ انتخابیهٔ خود گردش میکنند . درهرجا مردم‌را جمع مینمایند وباهالی میگویند که درمجلس شورای ملی ودرمجلس مؤسسه چه بایدگفت وحوائج جماعت‌را چگونه باید بیان کرد . علی نطقها میکند وخودرا بمردم میشناساند ورفقای اوهم شرح فضائل اورا باهالی مینمایند وتعریفش میکنند تابدین طریق علی درتمام ولایت معروف میشود . تمام مردم اورا میبینند ومیشناسند ومهمتر ازهمه اینکه نطقهای اورا می‌شنوند ومیفهمند که او چگونه حرف میزند . لکنت لسان ندارد ودرنطق وبیان عاجز نمیماند

بدین ترتیب چون تمام مردم علی‌را شناختند وپسندیدند بدیهی است که برای وکالت بانتخاب او رأی خواهند داد .

مسلّم است برای اینکار بایدآزادی باشد که کسی نتواند علی‌را ازحرکت ونطق منع کند ویااینکه کلام اورا قطع نماید ونگذارد که اوهرچه که دردل‌دارد بگوید ومطالبی‌را که درمجلس دارالشورا خواهد گفت اظهار نماید وبمردم حالی کند .

پس‌باید قبل‌ازهمه این قانونرا وضع کرد وبتمام مردم اعلان نمود که «کلام واجتماعات آزاد است» تامردم بتوانند باسودگی بانتخابات پردازند .

فصل دوّم

آزادی انطباعات

بجهة شناسانیدن علی بتمام مردم وسیلهٔ دیگری نیز هست وآن این است که درروزنامجات شرح حال‌او ونطقهای اورا بنویسند . علی باسواد است وخوداو میتواند بنویسد که من علی ساکن محال ورامین حوائج جماعت‌را اینطور فهمیده وبرای رفع نواقص خودمان این‌مطالب‌را درمجلس بیان‌خواهم نمود.

لازم است که درهرقریه قبل ازشروع بعمل انتخابات اهالی روزنامهٔ صحیح بی غرضی‌را برای خود بخواهند درانجمن‌ها باواز بلند قرائت نموده تمام اهل آن‌قریه گوش دهند درینحالت پیش ازانکه علی حرکت کند وبجای دیگری رود تمام اهل ولایت بوسیلهٔ روزنامه اورا می‌شناسند وازحالات وبیانات او مسبوق خواهند شد .

برای پیشرفت این مقصود باید طوری باشد که در روزنامجات مردم هرچه بخواهند بنویسند وکسی مانع آنها نباشد واهالی‌را ازخواندن روزنامه منع نکنند .

این عمل موسوم است به «آزادی انطباعات»

پس برای تکمیل عمل انتخابات قبل ازانتخاب وکلا لازم است که این قانون هم اعلان بشود که «انطباعات بکلی آزاد وبلامانع است» .

فصل سوم

آزادی اجتماعات

خوب فرض میکنیم که تمام کارهارا چنانکه

گفتیم کردیم ، علی بوکالت انتخاب شد . مردم همه
از او راضی هستند و علی‌را بطهران فرستادند . آیا
بواسطهٔ این عمل تمام مقاصد پیشرفت میکند و مجلس مؤسسه آن
قوانینی‌را که علی وضع میکند قبول خواهد کرد ؟

خیر — درمجلس فقط برأی علی رفتار نمیشود .
در مجلس تمام مسائل‌را باکثریت آراء قبول مینمایند
که هیچکس رنجیده خاطر نشود . پس لازم است
که در یك مسئله جمعی دیگر هم باعلی همرأی باشند
تامقصود او پیشرفت حاصل نماید .

لذا باید طوری کرد که منتخبین مجلس همه
یك رأی داشته باشند و در یك‌باب صحبت نمایند .

برای اینکار لازم است که مردم درانجمن‌ها اجتماع
نمایند حوائج خودرا بیان کنند وبوکلای خود معلوم دارند
ومتفقاً کار کنند .

مثل اینکه مثلاً برزگران تمام ایران انجمن‌ها تشکیل
دهند وآن انجمن‌ها باهم مربوط و دارای مرکزی باشند
ودر آن مرکز که مجمع نماینده های تمام‌آن انجمن
هااست حوائج آنها بیان شود وراه اصلاح مفاسد معلوم
گردد و پس‌از مذاکرات متفقاً و بیك زبان قوانینی‌را
که برای اصلاح حال عموم برزگران مفید است ازمجلس
دارالشوراء بخواهند .

تمام این مطالب در روزنامجات نوشته ودر تمام ایران
منتشر میشود و چون مرام انجمن‌ها بعموم برزگران معلوم شدتمام

آنها درپیشرفت آن مقاصد بالاتفاق‌همت ومقاومت مینمایند .

بدین ترتیب بوسیلهٔ روزنامه چون مقاصد انجمن‌های
برزگران معلوم شد میتوان قبل ازوقت فهمید که عموم برزگران
چه میگویند وچه می‌خواهند . دیگر لازم بپرسیدن نیست .

فرض می‌کنیم که علی‌ما در انجمن برزگران حاضر
شد وبرزگران بوسیلهٔ روزنامه فهمیدند که علی داخل
انجمن شده تماماً اورا خواهند شناخت پیش ازآنکه
اورا به‌بینند وخواهند دانست که مقصود اوچیست ودرچه خطی
سیر مینماید زیراکه او از اعضاء انجمن برزگران است ومرام‌نامهٔ
انجمن برزگران در روزنامجات اعلام شده و معلوم‌است .

ازطرف دیگر علی در روزنامه می‌خواند که در
ولایت دیگر حسن‌را بوکالت انتخاب کرده‌اند وحسن هم
جزو انجمن برزگران است بدین واسطه علی تکلیف
خودرا خواهد دانست که تا بمجلس دارالشوراء وارد
شد فی‌الفور باید حسن‌را پیدا نماید زیراکه هم مسلك
اوست و هردو یك رأی دارند و یك چیز می‌خواهند .

بهمین قسم در روزنامجات خواهد خواند که غیراز
حسن در مجلس چند نفر دیگر وکلا هم مسلك او
هستند که غایبانه بااو هم خیال بوده‌اند تاچون بمجلس
داخل شود بدستیاری آنها باقدامات پردازد وباتفاق آنها کارکنند .

بهمین قسم نیز در روزنامجات می‌خواند که فعله‌ها
هم انجمن کرده وحوائج خودرا نوشته وچاپ نموده‌اند
علی مقاصد آنهارا میخواند و با مقاصد انجمن خود
مطابقه مینماید اگر مطابق درآمد و مجلس وکلای فعله‌هارا

هم پیدا نموده باآنها اتفاق می‌نماید و همرأی میشود .

بدین ترتیب معلوم شد که فعله وبرزگر قبل از وقت باهم متفق‌اند یعنی درمجلس رأی آنها یکسان خواهد بود وشاید که بواسطهٔ کثرت آراء آسانتر به پیشرفت مقاصد خود نائل شوند .

برای اینکار لازم است که تمام مردم اجازه داده شود که به‌آزادی داخل انجمن‌ها شوند ومثل حال حالیه بتقصیر عضویت انجمن مردم‌را حبس وزجر ننمایند .

پس تاوقت انتخاب باید این قانون‌را هم اعلان کرد که «عموم مردم درتشکیل انجمن بکلی آزاد ومختارند» .

نتیجه

از کلیهٔ مطالب فوق برما بخوبی معلوم ومحقق شد که برای سهولت عمل انتخابات قبل از آنکه باین کار شروع شود باید «قانون آزادی کلام وانطباعات واجتماعات»را اعلام نمود تا اینکه مردم بآسانی بتوانند «وکلای مجلس مؤسسه‌را بطور عمومی ومتساوی ومستقیم ومخفی بدون ملاحظهٔ جنسیّت ومذهب وملیّت» انتخاب نمایند .

«دراین صورت فقط ملّت» میتواند تمام حوائج واحتیاجات خودرا بیان کند وهم در این صورت فقط میتواند «قانونی وضع وایجاد نماید که بحال عموم مردم مفید افتد» . (ولاغیر)

این کتاب را به پیشاهنگان
ایران‌هدیه‌مینمایم **کسروی**

تاریخچه شیر وخورشید

نوشتهٔ

کسروی تبریزی

اگر بخانه شیر آمده ست شید رواست
بدانکه خانه شیداست شیر بر گردون.
قطران تبریزی

از نشریات مؤسسهٔ خاور

تهران ۱۳۰۹

بنام پاك آفریدگار

آغاز سخن

تا آنجا که ما میدانیم تا کنون کسی از ایرانیان یا از ایرانشناسان اروپا و آمریکا دربارهٔ شیروخورشید و چگونگی پیدایش آن و اینکه از کی وچگونه نشان رسمی دولت ایران شده تحقیقی ازروی دلیل و گواه ننموده . من از هشت سال پیش توجه بدینموضوع داشته از یکسوی در کتابها بجستجو پرداخته از سوی دیگر بگردآوردن سکه های کهنه که در این باره از ابزارهای کار است کوشیده ام و بیاری خدا به نتیجه‌های سودمندی رسیده ام که اینك برای آگاهی همه بر این صفحه ها مینگارم .

شیروخورشید را ما از کودکی دیده وهر روز چندبار تماشا میکنیم وازینرو شگفتی آن از دیدهٔ ما برخاسته . لیکن هرگاه بیگانه هوشمندی ناگهان آنرادیده وآگاهی یابد که نشان رسمی دولت ماست درشگفت اندر فرو میماند :

آن کدام شیراست که دم برانگیخته وشمشیربدست گرفته خورشید را بر پشت میکشد ؟! آیا این شکل همچون شکلهای متولوجی یونان در نتیجه افسانه کهنه ای پیدا شده ؟ یافرزانه ای آن را بنام رمز و برای اشاره بپاره اندرزهای اجتماعی پدید آورده ؟ یاچه مایه و بنیاد دیگری برای پیدایش خود دارد ؟... پرسشهائی است که هر بیگانه هوشمند ازدیدن شیر وخورشید ما از اندیشه خود گذرانیده ، وهرگاه بر یکتن ایرانی بر خورد ازو نیز میپرسد - اوچه داند که حقیقت کار برخود ایرانیان هم پوشیده است .

این عادت همه جا در مردم هست که چون پی بحقیقت چیزی نبردند دست بدامن افسانه وپندارمیزنند . درپیش ایرانیان ازاینگونه موضوعها فراوان است که چون راه بحقیقت آنها نیافته اند برای هرکدام افسانه ای ساخته اند . دربارهٔ شیرو خورشید هم این سخن برسر زبانهاست که شیرنشان ارمنیان وخورشید نشان ایرانیان بوده شاه عباس بزرك صفوی استقلال ارمنستان را برانداخته و بیادگار این فیروزی خورشید را برپشت شیرنشانده واین نقش را پدید آورده است .

نزد هرکسی که سخن از شیروخورشید گوئیم چه دانا و چه کانا ، چه مسلمان وچه ارمنی بیدرنك این افسانه‌را میسراید. بلکه برخی ارمنیان بدروغ نسبت این سخن را بکتابهای تاریخ ارمنستان میدهند.باآنکه این سخن از هیچروی باتاریخ سازش ندارد وچندین خرده برآن میتوان گرفت.زیرا:

نخست آنکه نشان ایران بودن خورشید پاك بی دلیل است و شیرهم اگرچه در ارمنستان معروف بوده و برخی پادشاهان بویژه چندتن از حکمرانان روبنیانان فراوان اورا بکار میبرده اند بااینهمه چنانکه خواهیم دید نشان خاص ارمنستان نبوده است.

دوم آنکه پیدایش شیروخورشید بی شك قرنها پیش ازصفویان بوده وماچنانکه خواهیم دیدسکه‌هائی دردست‌داریم که چندین صد سال پیش از شاه‌عباس زده شده .

سوم برافتادن استقلال ارمنستان بدست ایرانیان از داستان های دورهٔ پیش از اسلام‌ایران واز کارهای پادشاهان‌ساسانی است .واستقلالی هم که ارمنیان پس از پیدایش اسلام دربخشی از ارمنستان پیداکرده و پادشاهان باکراتونی دویست سال کمابیش فرمانروا بودند در قرن‌پنجم هجری بادست رومیان بر افتاده . و پادشاهی که سپس روبنیانان در

بیرون ارمنستان در کیلیکیا بنیاد نهاده بودند وسیصد سال برپا بود این
پادشاهی نیز درقرن هشتم بکوشش مصریان ازمیان رفته بود - پس
کدام استقلال ارمنیان را شاه عباس برانداخته ؟!

در زمان شاه عباس ارمنیان نه تنها دارای هیچگونه استقلال
نبودند روزگار سخت بر آشفته ای داشتند که چنین روزگاری کس
مبیناد ؛ چه مدتها عثمانیان برآذربایگان وارمنستان دست یافته بودندو
چون شاه عباس بجنگ ایشان برخاست ارمنستان میدان کشاکش گردید
که هرزمان ازدست یکی بدست آن دیگری می افتاد و از گفتن بی
نیازاست که در چنین هنگام چه آسیب وآزاری بهرهٔ مردم بی پاسبان
میگردد . شاه عباس کاری که کرد ارمنیان را از ارمنستان بیرون آورده
در سپاهان ومازندران نشیمن داد که آن سرزمین ویرانه وتهی مانده
عثمانیان درآنجازیستن نتوانند . جلفای سپاهان که کانون ارمنیان ایران
است از آنهنگام پدید آمده بیاد جلفای آذربایگان بدین نام نامیده گردید .

پس شیروخورشید چگونه پدید آمده وداستان آن چیست؟!..
مااینموضوع را بسه بخش نموده درسه گفتار روشن خواهیم ساخت:

گفتار نخستین در بارهٔ شیرتنها و خورشید تنها که هرکدام از
قرنهای باستان درایران معروف بوده وشیرو خورشید ازبهم پیوستن
این دو پدید آمده .

گفتار دومین دربارهٔ اینکه شیروخورشید چگونه پدید آمده .

گفتار سومین دربارهٔ اینکه شیروخورشید چگونه شهرت ورواج
یافته وازکی نشان دولت ایران شده .

گفتار نخستین

شیرتنها و خورشید تنها

یکی از عادتهای دیرینه آدمیان است که درکارهای خود از
شکلهای جانوران و دیگر آفریدها استفاده می جویند . چنانکه اینهمه
الفبا های گوناگون ریشهٔ هر کدام از آنها شکلهای جانوران و دیگر
چیزها بوده که آدمیان دیرین برای فهمانیدن اندیشه های خودبکار
می برده اند .

از جمله از روی دلیل هائی که خواهیم شمرد در ایران و
دیگر سرزمینها از قرنهای بسیار باستان پادشاهان وفرمانروایان شکلهای
جانوران وستارهای آسمانی - بویژه دوشکل شیروآفتاب رابردرفشها[1]
وسکه ها ودیگر ابزارهای شاهی می نگاشته اند .[2]

خورشید درخشان ترین جرم آسمانی وپادشاه ستارگان است
و میدانیم که نزد مردمان باستان جایگاه بس بلندی داشته که گاهی
به پرستش نیزبر میخاسته اند . شیر هم دلیرترین همه درندگان وپیش
مردم بسنگینی و پابرجائی ، بلکه بمردانگی نیز موصوف است که
خود بهترین نمونه پهلوانی وبرای نقش بردرفشها وسپرها و دیگر
ابزار های جنگ شایانترین شکل میباشد .

در ارجمندی شیر پیش مردمان این بس که نام اورا در هر

---

۱ - درفش نام پارسی بیرق است وچنانکه خواهیم دید فردوسی و دیگران
همیشه این نام را بکار برده اند .

۲ - نگاشتن رادر اینجا ودر بسیار جاهای دیگر بمعنی اصل آن که نقش
کردن باشد بکار برده ایم .

زبان وهر سرزمین بکودگان میدهند و ما پادشاهان بسیاری بنام لئو یااسد یاشیر یاارسلان[1] در تاریخ داریم واز برخی ازایشان دلیل در دست هست که بشکل شیر علاقه داشته و برواج و شهرت آن می کوشیده اند .

از جمله خاندان روبنیان که گفتیم در کیلیکیا برای ارمنیان بنیاد پادشاهی نهاده بودند شش تن از ایشان نام لوون (که شکل ارمنی لئو است) داشته اند و از برخی از ایشان دلیلها هست که بمناسبت نام خویش علاقه به نقش شیر داشته اند . و چون از نشان ارمنستان نیز سخن بمیان آورده ایم و باید تحقیق نمائیم که آیا شیر نشان آن سرزمین بوده یانه نخست از این حکمرانان و از علاقه شان به نقش شیر سخن میرانیم :

از لوون نخستین و لوون دومین سکه های فراوان در دست هست که همگی با نقش شیر است و سکه بی این نقش از این دو پادشاه بسیار اندك است بلکه از لوون دومین نگارنده تاکنون ندیده است . ولی از دیگر پادشاهان آنخاندان که نام لوون نداشته اند سکه بانقش شیر بسیار کم و بی این نقش بسیار فراوانست .[2]

در زمان لوون دوم که با سلطان صلاح الدین ایوبی همزمان بود فردریك باربا روسا[3] امپراتور آلمان بهمدستی پادشاه انگلستان و پادشاه فرانسه هرکدام با سپاهی انبوه و دسته هائی از ترسایان داوطلب جهاد از اروپا آهنگ شام و فلسطین کردند که آن شهر ها را از چنك صلاح الدین بیرون آرند . این لشکرکشی در تاریخ

۱ - نامهای لاتینی و تازی و پارسی وترکی شیر است .

۲ - بسیاری از این سکه ها در کتاب دومرکان بنام «تاریخ مردم ارمنی» گراوور یافته است .

۳ - Barbarossa

بنام سومین لشکرکشی چلیپائیان معروف واز حادثه های مهم تاریخ اسلام و آسیاست و بمناسبت گفتگو از شیر این نکته را در اینجا یاد می نمائیم که ریچارد پادشاه انگلستان درنتیجهٔ مردانگی ها ودلاوریها که در این جنگها از خویشتن آشکار ساخت پیش ترسایان به لقب « دل شیر[1] » معروف گردید .

لوون بعلت همکیشی با ترسایان و نزدیکی سرزمینش بشام و فلسطین یاری و همراهی از آنمردم دریغ نداشت و بپاداش این نیکیهای او فردریك وعده دادکه چون باروپا بازگردد تاجی برای اوگسیل دارد . ولی چون فردریك در یکی از رود های آسیای کوچك آب از سرش گذشته باروپا بازگشتن نتوانست پسر وجانشین اوبانجام وعدهٔ پدر بهمدستی پاپ روم تاجی و درفشی برای لوون آماده ساخته بدست فرستادگان خود نزد او فرستادند و « بردرفش بمناسبت نام لوون صورت شیری را نگارده بودند » . درفش شاهی که از پیش روی لوون می کشیدند و تا آنهنگام با نقش عقاب بود از این سپس با نقش شیر گردید[2] .

لوون ششم آخرین پادشاه ارمنی کیلیکیا که بدست سپاه مصر گرفتار شده و مدتها بازن و دختر خود در مصر در بند و زندان میزیست و پس از رهائی بپایمردی پادشاه اسپانیا از آنجا باروپا رفته و آخرین سالهای خویش را در پاریس بسر میداد در سال ۱۴۹۳ میلادی در آن شهر بدرود زندگی گفته در کلیسای « سن دنیس »[3] بخاك رفت و بر روی گور او که اکنون هم نمایان و بر پاست پیکرش را از مرمر تراشیدند که با رخت ارغوانگون پادشاهی وبا

۱ - Coeur de Lion

۲ - تاریخ ارمنستان تألیف چامچیان جلد سوم ص ۱٦٤

۳ - Saint-Denis

تاج بر روی گور دراز کشیده (درست مانند پیکر ناصر الدین شاه که بر روی گورش در شاه عبد العظیم تراشیده اند) و دو شیر پشت بهم در زیر پاهای او خوابیده انـد . و همچنین بر سپر خاص او که فرانسویان «اکوسون» [1] میخواندند و هنوز بر سر گورش نگاه داشته اند شکل دوشیری بادهانهای باز و زبانهای دراز نمایان وپیداست . [2]

از این داستانها دومطلب بدست می آید : نخستین آنکه شکل شیر نزد ارمنیان کیلیکیا هم بر سکه ها وهـم بر درفشها معروف بوده . دومین اینکه بیشتر بدست پادشاهان لوون نام بوده که این شکل در آنجا شهرت و رواج یافته است .

شاید این عقیده ایرانیان که شیر را میگویند نشان ارمنستان بوده از اینجا برخاسته . ولی چنانکه گفتیم این عقیده نادرست است . زیرا نخست آنکه کیلیکیا بیرون ارمنستان بوده ودر خود ارمنستان که در زمان پادشاهان باکر اتونی استقلال داشت شکل شیر بسیار کم بکار میرفته وچندان معروف نبوده است . دوم آنکه در کیلیکیا نیز چنانکه گفتیم پادشاهانی که نام لوون نداشته اندشکل شیر را گاهی گاه بکار برده وتقشهای دیگر نیز فراوان بکار می برده اند . سوم آنکه چه در زمان این پادشاهان کیلیکیا وچه پیش یا پس از زمان ایشان شکل شیر را در ایران و دیگر سرزمین ها نیز فروان بکار میبرده اند وهیچگونه عنوان اختصاصی بارمنیان درمیان نبوده است

در ایران چه پیش از پیدایش اسلام و چه پس از پیدایش آن نقش شیر معروف بوده که هم بردرفشها وسکه ها وخرگاه هاودیگر ابزار های شاهی می نگاشته اند وهم پیکر آن را برروی دیوارها یا برسر دروازه ها ازسنگ می تراشیده اند .

۱ - Ecusson

۲ - Histoire du Peuple Armenien ,Par De Morgan .P , 237

نخستین دلیل اینموضوع یکی سنگ شیر همدان است که از شاهکارهای فن سنگتراشی باستان . وازبس سالخورده و پیر است زمان و تاریخ آن از میـان رفته . دیگری پیکر شیروگاو است کـه در چندین جا بر دیوار های کوشک هخامنشیان در استخر نگاشته شده . بدینسان که شیر چنگال بر کمر گاو فرو برده بدریدن آن پرداخته است .

دومین دلیل سکه های فراوانی است که از پادشاهان ایران از مغولان و صفویان ودیگران با نقش شیر در دست هست . نگارنده دانه هائی را از این سکه ها در تصرف دارم و گراور برخی از آنها را نیز خواهیم دید .

سومین دلیل یاد هائی است که شاعران پارسی درقصیده ها و مثنویهای خود از درفشها و نقشهای گوناگون آنها نموده و چه بسا که نام شیر را برده اند . بلکه می توان گفت که در زبان شاعران پارسی «شیر علم» یکی از ضرب المثلهای معروف بوده . این بیت مولوی رومی را :

ما همه شیریم شیران علم — حمله مان از باد باشد دمبدم

کمتر کسی از دانا وکانا است کـه ازبر نداند و در گفتگو های خود مثل وار بـر زبان نراند . ازرقی از شاعران زمان سلجوقیان می گوید :

بدان گهی که چو دریا یلان آهن پوش — برون شوند خروشان همال پیش همال

پلنگ و شیر بجنبند بر هلال علم — تن از نسیج یمانی و جان ز باد شمال .

جمال الدین عبدالرزاق می گوید :

ز هیبت تو دل شیر آسمان همه وقت — چنانکه شیر علم روز باد در خفقان .

هر گاه کسی دراین باره بجستجو پرداخته بگرد آوردن شعرها که شاعران پارسی زبان درباره درفش و شیر آن سروده اند کوشش

نماید شاید بیست صفحه بیشتررا پر سازد . ما تنها بگفتهٔ سه شاعر استاد که از گفته هایشان فائد های دیگر نیزبدست می آید بسنده می نمائیم:

استاد ابو القاسم فردوسی درشاهنامه در بسیار جاها یاد درفش می نماید و در دو جا درفشهای گوناگون سرداران ایران را یکایك می ستاید . نخستین جا در داستان رستم و سهراب است که هجیر در پاسخ پرسشهای سهراب از یکا یك سرداران ایران نام برده و درفش هرکدام را جداگانه می ستاید . ما برای اینکه سخن بدراز نیانجامد از دیگر بخشهای داستان چشم پوشیده تنها بیتهائی را که در ستایش درفشهاست در اینجا می نگاریم :

یکی زرد خورشید پیکر درفش — سرش ماه زرین غلافش بنفش .
زده پیش او پیل پیکر درفش — بنزدش سواران زرینه کفش .
یکی شیر پیکر درفش بنفش — درخشان گهر در میان درفش .
درفش بببن اژدها پیکر است — بر آن نیزه بر شیرزرین سراست .
یکی گرگ پیکر درفش از برش — بابر اندر آورده زرین سرش .
درفش پس پشت پیکر گراز — سرش ماه سیمین و بالا دراز .

دومین جا در داستان «شمردن کیخسرو پهلوانان را» شعرهائی درباره درفشها دارد که برخی چون تکرار همان ستایشهاست که در شعرهای بالائین ستوده از یاد آنها چشم میپوشیم وبرخی دیگر را که تکرار نیست در پائین مینگاریم :

یکی ماه پیکر درفش از برش — بابر اندر آورده تابان سرش .
درفشی برآورده پیکر پلنك — همی از درفشش بیازید جنك .
یکی پیکر آهو درفش ازبرش — بدان سایه آهو اندر سرش(؟) .
درفشی پس پشت پیکر همای — همیرفت چون کوه رفته ز جای .

فردوسی شاهنامه را از روی نامه های باستان که از زمان ساسانیان بیادگار مانده بوده سروده واین یقین است که این ستایشهای

درفشها نیز از ان نامه های باستان است . وازسوی دیگرچون داستان رستم وسهراب وکیخسرو بنیادتاریخی ندارد مامیدانیم کهافسانه سرایان دوره ساسانیان آن راساخته واین ستایشهاراهم دربارهٔ درفشهاازروی درفشهای زمان وسرزمین خود درست کرده اند . پس نتیجه اینست که درزمان ساسانیان وپیش از آنان در ایران درفشهای گوناگون از زرد وسرخ و بنفش وسیاه بکاربرده وبرپرچمهای دیبای آنها شکلهای گوناگون ازخورشید وماه وشیر وپلنك وگرك وگراز وپیل و اژدها وآهو و مرغ همای نگاشته وبرنوك آنها پیکرهائی ازماه وازشیر ، از سیمین و از زرین نصب می نموده اند .

پس از فردوسی فخرالدین اسعد گرگانی کهاز شاعران زمان سلجوقیان است در مثنوی ویس ورامین که اصل آن افسانه ای بخط وزبان پهلوی بوده واو بخواهش ابوالفتح المظفر پسر رئیس الرؤساء از نزدیکان ملکشاه که حکمرانی سپاهان را داشته بپارسی آنزمان نظم نموده درستایش رزمی میگوید :

چوسروستان شده دشت ازدرفشان — چو دیبای درفشان مه درفشان
فراز هریکی زرین یکی مرغ — عقاب و باز با طاوس و سیمرغ
بزیر ماه در شیر آبگون رنك — توگفتی شیردارد ماه درچنك .

در اینجا هم باید باور کرد که این ستودن درفشان دراصل پهلوی افسانه نیز بوده واز پیرایه هائی نیست که شاعر درنظم نمودن از خویشتن افزوده . زیرا اگر این ستودن از شاعر بود بایستی از روی درفشهای زمان خود ستوده باشد ودرزمان سلجوقیان نصب مرغ زرین بر سردرفشها معمول نبوده . بلکه تا آنجا که ما میدانیم «ماه نو» که ماه سرعلم مینامیدند نصب مینمودند . پس در اینجا نیز نتیجه اینست که در زمانهای پیش از اسلام در ایران بردرفشهاشکل های ماه وشیر مینگاشته اند .

نظامی گنجه‌ای در مثنوی لیلی ومجنون که بگفته خود در سال ٥٨٤ سروده در داستان رزم نوفل باقبیله لیلی میگوید :

خورشید درفش ده زبانه	چون صبح دمیده دم نشانه
گشته زمی ازدرم چودریا	سنك آبله روتر از ثریا
هر شیر سیاه کایستاده	چون مار سیه دهان گشاده
شیران سیاه در دریدن	دیوان سپید در دویدن .

نظامی بمغلق گوئی معروف است واین بیت ها نیز دارای همگونه اغلاق می باشد و شاید نسخه هم بی غلط نباشد. بهر حال این اندازه مفهوم است که در زمان نظامی بر درفشها نقش خورشید را باده زبانه در گرداگردش وهمچنین شکل شیرهای سیاه را بادهانهای باز می نگاشته اند . واینکه گفتیم در زمان نظامی از اینجاست که میدانیم شاعر آگاهی از رنك ونقش درفشهای تازیکان بیابان نشین نداشته و این ستایش راازروی درفشهای زمان و سرزمین خود برآورده است .

در بارۀ آفتاب گذشته از این بیت‌های نظامی وشعرهای فردوسی دلیل دیگری در دست نیست . جز اینکه سکه ای هم با نقش مزبور در تصرف نگارنده است که دانسته نیست از چه زمان واز کدام پادشاه است . بهرحال درخور شك نیست که هم بر درفشها و هم بر سکه‌ها آن را می نگاشته اند . بویژه در زمانهای پیش از اسلام که فراوان بکار میرفته ولی از پیدایش اسلام گویا بعلت اینکه آتش پرستی وخورشید پرستی از کیش زردشتیان مشهور بوده فرمانروایان اسلام از بیم تهمت از کاربردن خورشید اندیشه داشته اند و از اینجاست که در این زمانها این نقش کمتر بوده است .

شیر اکنون هم بر درفشهای برخی دولت ها که از جملۀ آنها دولت انگلیس و دولت بلجیك است بکار میرود . خورشید هم نشان آرجنتین از دولت های آمریکاست .

گفتار دومین

خورشید و شیر چگونه بهم پیوسته اند ؟

باید دانست که در بارۀ چگونگی پیدایش شیر و خورشید ما اگر سند تاریخی در دست نداشتیم و سر و کارمان با اندیشه و پندار بود چندین راه می توانستیم پنداشت :

یکی اینکه پادشاهی طالعش برج اسد بوده ، بدینسان که در هنگام زائیدن او خورشید از روی حساب علمی در برج اسد بوده و این پادشاه صورت طالع خود را بدینسان بر سکه ها بنگاشته و شیر و خورشید از اینجا پدید آمده . این پندار دامنگیر برخی پادشاهان صفوی بوده و چنانکه خواهیم دید شاه طهماسب بزرك که طالع او برج حمل (بره) بوده در پاره سکه های خود خورشید را بر پشت بره نشانده .

راه دیگری اینکه بنیاد پیدایش شیر و خورشید آن ارتباط علمی بوده که میانه آفتاب و برج اسد نزد ستاره شناسان باستان معروف بوده . چه این ستاره شناسان دوازده برج آسمان را که نامهای آنها را همه میدانیم میانه هفت ستاره گردان (سبعه سیاره) که بعقیده ایشان آفتاب هم یکی است بخش نموده هر یك یا دو برج‌را خاص یکی از آن ستاره ها دانسته خانه آن ستاره می نامیدند که از جمله برج اسدرا «خانه خورشید» می نامیدند . خواجه نصیرالدین توسی در منظومه خود در باره ستاره‌ها در اینموضوع می گوید :

اولین از بروج با هشتم	نام آن بره و دگر کژدم
هر دو مریخ را شدند بیوت	همچو برجیس راکمان باحوت

زهره‌را خانه ثور وهم میزان　　شمس را شیر و ماه را سرطان
تیر را خانه خوشه و جوزا　　مر زحل راست جدی ودلو عطا .

شاعران ایران هم بدین معنی آشنا بوده وگاهی درشعر های خود آورده اند . قطران تبریزی در باره رفتن پادشاه آذربایگان بدیدن پادشاه گنجه می گوید :

اگر بخانه شیر آمدست شید رواست　　بدانکه خانه شیداست شیر بر گردون .

این پندار هم دامنگیر برخی دانشمندان بوده که در باره شیر و خورشید با نگارنده گفتگو داشته اند و چنانکه خواهیم دید شاید در زمان شاه عباس بزرك هم این عقیده رواج داشته است .

راه سومین آنست که ایرانیان و ارمنیان پنداشته اند بدینسان که شیر نشان ارمنیان و خورشید نشان ایرانیان بوده شاه عباس بزرك پس بر انداختن استقلال ارمنستان این دو نشان را یکی ساخته ! برخی هم بجای ارمنستان گرجستان را می گویند !

ولی خوشبختانه ما ازین پندار ها پاك بی نیازیم . زیرا یك سند معتبر تاریخی داستان پیدایش شیر و خورشید و زمان وتاریخ آن را برای ما آشکار می سازد . این سند نوشته ابن عبری تاریخ نگار دانشمند معروف است درکتاب «مختصر تاریخ الدول» و درخور همه گونه شگفت است که چنین سندی ازچشمها پنهان مانده وکسی تا کنون به حل معمای شیر و خورشید بر نخاسته و میدان برای آنگونه افسانه ها و پندار ها باز شده است .

خاندان سلجوقیان روم که دربخشی از آسیای کوچك فرمانروا بودند مشهور است . ابن عبری در باره غیاث الدین کیخسرو پسر علاء الدین کیکاوس که از پادشاهان آنخاندان و دومین کیخسرو از ایشان است و در سال ٦٣٤ هجری بجای پدر خود پادشاهی یافته

بود می نویسد که او دختر پادشاه گرجستان را بزنی گرفت .

درآن زمانها زیبائی زنان گرجستان بویژه زیبائی خانم شاهزادگان گرجی درسراسر شرق و غرب شهرت یافته وبسیاری ازفرمانروایان دور و نزدیك از مسلمان و ترسا زن از آنخاندان می گرفتند . در این باره داستانهائی درتاریخ هست که‌در اینجا فرصت یادکردن نداریم .

ابن عبری می گوید کیخسرو شیدای رخسار دلارای شاهزاده خانم گرجی گردیده دل و دین و تاب و توان از دست‌داد وبفرمان عشق‌میخواست روی درهم ودیناررا باتقش آن رخساردلارا بیاراید . نزدیکان کیخسرو بپاس اسلام رأی بدین‌کار نمیدادند ولی چون او بافشاری داشت چنین تدبیر اندیشیدند که صورت شیری نگاشته روی همچون خورشید آن شاهزاده گرجی را همچون خورشیدی بر فراز آن بنگارند که هم دلخواه کیخسرو انجام گرفته هم مردم بحقیقت‌کار نبرده چنین پندارند که مقصود نقش صورت طالع پادشاه است . (١)

مقصود ابن عبری نکوهش کیخسرو است که‌چرا بدانسان زبون عشق زنی بوده . بر ابن عبری باید بخشود ! زیرا او از زیر چرخشت استخوانسای عشق در نیامده بود واز اندیشه‌خام ودل بیدرد بهتر از این چه تراود ؟ ! بلکه بایدخورسند بود که او بدین نکوهش بر خاسته که ما از سخنانش بدینسان سود بر داشته دشوار تاریخی خود را آسان می سازیم . و چون او در آغاز جوانیش زمان

(١) «وکان السلطان غیاث‌الدین مقبلا علی‌المجون و شرب‌الشراب غیر مرضی الطریقة منغمسا فی‌الشهوات الموبقة تزوج‌ابنة ملك الکرج فشغفه حبها وهام بها الی حد ان اراد تصویرها علی الدراهم فاشیر علیه ان‌یصور صورة اسد علیه شمس لینسب الی‌طالعه ویحصل به‌الغرض» . تاریخ ابن عبری چاپ بیروت ص ٤٤٧ .

کیخسرو رادریافته و زادگاهش نیز ملطیه یکی از شهر های آسیای کوچك بوده از اینرو در تاریخ سلجوقیان روم بویژه در سرگذشت و داستان کیخسرو و جانشینانش بینا وآگاه بوده . وانگاه او یکی از مؤلفان دانشمند است که پیرامون گزافه نمیگردد واز اینجا سخن او بسی استوار واز نظر تاریخ ایران در خور ارزش بسیار است .

گذشته از آنکه دانه های بسیاری از آن سکه کیخسرو بانقش شیر و چهرهٔ خورشیدوار شاهزاده خانم گرجی در دست هست که ازجمله دانه ای درتصرف نگارنده است که در اینجا می آریم باخود این



شماره یك از سکه های مغول است که گفتیم شیر تنها رابکار می بردند .
شماره دواز سکه های کیخسرواست بانقش شیروصورت شاهزاده گرجی.

سکه بر استواری گفتهٔ ابن عبری بهترین دلیل است . زیرا کسانیکه در فن سکه شناسی دست دارند می دانند که پیش از این سکه های کیخسرو هرگز سکه ای با نقش شیر و خورشید دیده نشده و این سکه ها نخستین سکه با نقش مزبور میباشد و چون از هر حیث با نوشته ابن عبری درست می آید ازاینجا استواری آن نوشته هویداست .

(۱) باید دانست که این شکلها اندکی بزرگتر از اندازه خود سکه هاست .

باید گفت شیر وخورشید چون پدید آورده عشق است چه بهتر از اینکه بهرهٔ ایران سرزمین شاعران گردیده . زیرا نقش مزبور شعر وداستانش هم شعر است ! انوشه روان شاهزاده گرجی که زیبائی رخسار او چنین نقش شگفتی پدید آورده و بایسران سرزمین ویس ورامین[1] ارمغان ساخته - ایران که برهمه سرزمینهای پیرامون خود عنوان استادی وآموزگاری دارد وسالیان دراز گرجستان زیبا یکی ازجگرگوشه هایش بوده . نشانی با این بنیاد تاریخی از هرحیث برتری دارد برآن نشانها که دولت های دیگر دارند و هرگز بنیادی برای آنها درتاریخ نتوان یافت .

(۱) افسانه ویس ورامین از پارسی بزبان گرجی ترجمه یافته و پیش گرجیان بسیار معروف می باشد .

گفتار سومین

شیر و خورشید چگونه شهرت یافته و از کی نشان رسمی ایران شده ؟

پر روشن است که دراین باره ما باید چگونگی شیروخورشید را زمان بزمان و قرن بقرن از دیده بگذرانیم . ولی افسوس که پس از سکه های کیخسرو تا زمان پادشاهان صفوی که سیصد سال کمابیش فاصله است ما آگاهی درستی ازچگونگی شیروخورشید نداریم .

بدین تفصیل که پس از کیخسرو از چند تن جانشینان او که تا آخر قرن هفتم زیر دست مغولان فرمانروائی داشتند نگارنده هرگز سکه ندیده ام باآنکه یقین است که سکه داشته اند . از مغولان و قره قوینلویان و آق قوینلویان و سربداران و تیموریان و دیگران نیز که از زمان کیخسرو تا پیدایش صفویان در ایران و این پیرامونها پادشاهی داشته اند هرچه سکه من دیده ام همه با خط و نوشته بوده وهرگز سکه ای بانقش جانور یا آدمی از این پادشاهان ندیده ام . (مگر یکدانه سکه مسی که سپس یاد آن خواهیم کرد) .

لیکن چون در زمان صفویان شیر و خورشید یکی از نقشهای معروف بوده و فراوان آنرا بکار می برده اند از اینجا بدو جهت پیداست که نقش مزبور پیش از صفویان نیز معمول بوده است : جهت نخستین آنکه اگر شیر و خورشید پس از کیخسرو از میان برخاسته بود و پادشاهانی که میانه او و صفویان بوده اند هیچکدام آنرا بکار نمی برد پادشاهان صفوی ازکجا پی به نقش مزبور برده در سکه های خود می نگاردند . چه این گمان بسیار دور است که

بگوئیم آنرا از روی سکه های کهنه کیخسرو بر داشته بودند . زیرا گردکردن سکه های کهنه که امروز در میان ماست در آن زمانها نبوده است . جهت دومین اینکه درسکه های کیخسرو چنانکه دیدیم خورشید دائره درست و از پشت شیر جداست ولی در سکه های صفویان (چنانکه درگراور ها خواهیم دید) همچون سکه های امروزی ما خورشید نیم دائره وچسبیده به پشت شیر است . این تفاوت دلیل است که شیر و خورشید را صفویان یکسره ازروی سکه های کیخسرو بر نداشته اند و واسطه های بسیار در میان بوده . چه برای نیم دائره شدن خورشید و چسبیدن آن به پشت شیر جهتی جز این نتوان پنداشت که درنتیجه شتابکاری و سهل انگاری نقاشان بتدریج و کم کم بدین حال رسیده .

گذشته از اینها یکدانه سکه مسی در تصرف نگارنده است که بر یکروی آن نقش شیر و خورشید هست و خطی بر فراز آن بوده که زنگ گرفته و از میان رفته و از اینرو نتوان دانست که سکهٔ کدام زمان وکدام پادشاه است . ولی چون از یکسوی دراینجا نیز خورشید نیم دائره و چسبیده به پشت شیر است و از اینجا پیداست که از سکه های کیخسرو نمی باشد و از سوی دیگر از عبارت « لا اله الا الله محمد رسول الله » که بر روی دیگر سکه است و نامی از « علی » و دیگر امامان برده نشده ، و همچنین از طرز خط که کوفی است پیداست که ازسکه های صفویان و خاندانهای پس ازایشان هم نیست و نتیجه اینست که سکه مزبور از پادشاهی است که میانه زمان کیخسرو و دوره صفویان فرمانروائی داشته ونقش شیروخورشید در آنزمانها نیزبکار برده می شده است . ناچار اگر دانه‌های دیگر از این سکه پیدا شود مطلب روشن خواهد شد .

باری چنانکه گفتیم در زمان صفویان شیر و خورشید بسیار معروف بوده بلکه از زمان ایشان است که این نقش در ایران شهرت و رواج یافته . ولی باید دانست که در زمان شاه اسماعیل هرگز این نقش بکار نرفته . زیرا گذشته ازآنکه هرگز سکه ای از آن پادشاه با نقش شیر و خورشید دیده نشده قاسمی گنابدی که درزمان او میزیسته و جنگها وکار های او را بنظم سروده در بسیار جا درفشهای او را می ستاید . چنانکه می گوید :

علمهای سبزش ستون سپهر — مه رایت آینهٔ ماه و مهر .

باز می گوید :

علمها چو خوبان قد آراستند — بنظاره جنك بر خاستند

شداز پرچم طوق عالی اساس — عیان ابلق آسمان را قطاس

مه سرعلم بر فلك سر فراز — جلاجل دف زهره را کرده ساز .

از اینگونه شعرهابسیار دارد ولی درهیچ جا نامی از شیر یا شیر و خورشید نمی برد و هویداست که در آن زمان این نقش بکار نمیرفته است .

شاه طهماسب پسر شاه اسماعیل توجه به نقش شیر و خورشید داشته . ولی چنانکه گفتیم این پادشاه می پنداشته که شیر و خورشید صورت طالع پادشاهی است و چون طالع خود او برج حمل (بره) بوده[1] از اینرو در سکه های مسی که فلوس می نامیدند[2] خورشید را برپشت بره نشانیده است . نگارنده دوسکه ازاین « بره وخورشید» را دارم که در پشت یکی نام شاه طهماسب آشکار نوشته شده . از اینجا می توان انگاشت که جهت بکار نبردن شاه اسماعیل شیروخورشید

۱ در جهان آرا تصریح نموده که طالع شاه تهماسب حمل بود .

۲ صفویان جز درسکه های مسی نقشی نمی نگاشتند بر سکه نقره وطلا نامهای خدا و پیغمبر و امامان را با نام پادشاه زمان می نگاشتند .

را نیزاین پندار بوده . زیرا طالع او برج عقرب بوده[1] و نمیخواسته خورشید را بر پشت کژدم بنشاند . راستی هم اگر می نشاند شکل بسیار نا زیبائی درست می شد .

از خوشبختی خورشید این پندار دیر نپائیده و شاه عباس و دیگران پای بند آن نبوده اند . وگر نه خورشید را هر زمان بر پشت یکی از کژدم و خرچنك و نهنك وگاو و بره و بزغاله سوار ساخته بفرجام شاید درون دلوش جای میدادند ![2]

شاه عباس هرچه فلوس با نقش خورشید دارد درهمگی خورشید با شیر است با آنکه طالع آن پادشاه برج سنبله بوده است ونتوان گفت که چون خورشید با سنبله درست نمی آمده بجای سنبله همسایه آسمانی او شیر را بکار کشیده اند زیرا سنبله که صورت زنی است خوشه ای بدست گرفته نقش خورشید با او هیچگونه مانعی نداشته است ومی توانستند خورشید را بر روی سینه او بنگارند . باید گفت تا زمان شاه عباس آن پندار از میان بر خاسته و حقیقت داستان شیر و خورشید بدست آمده بود . یا اینکه شاه مزبور براهنمائی ستاره شناسان آن ارتباط علمی خورشید و شیر را که گفتیم درفن ستاره شناسی کهنه معروفست در اندیشه داشته که بر خلاف شیوه گذشتگان خود خورشید را با سنبله نقش ننموده است .

ازشاه عباس نقشهای دیگر هم از شیر لخت و شیر باگوزن[3]

۱ در روضةالصفویه تصریح نموده .

۲ شایدهم سکههائی با نقش خرچنك و خورشید یا نهنك و خورشید زده بودند بدست ما نرسیده . نگارنده برخی پولهای مسی دارم که سائیده شده ونقش آنها درست دیده نمی شود ولی بخرچنك و نهنك و خورشید شباهت بسیار دارد .

۳ شیر چنگال های خود را برکمر گوزن فرو برده بدریدن آن پرداخته و گویا این نقش را از روی شیر و گاو کوشك استخر برداشته باشند .

و پیل و طاوس و مانند اینها بر فلوسها در دست هست . ولی شیر و خورشید فراوانتر از همه است و شاید از اینجا نسبت پیدایش شیر و خورشید را بشاه مزبور میدهند که او باعث شهرت و رواج آن گردیده است .

پس از شاه عباس هم تا آخر صفویان شیر و خورشید در سکه ها معمول و معروف بوده و فلوسهائی با نقش مزبور از هر کدام از جانشینان او دردست هست بلکه در برخی شعرهای آنزمان نیز یاد این فلوسها و شیر ها شده . ملا نویدی شیرازی که درزمان شاه سلیمان صفوی در سپاهان میزیسته این دو بیت ازوست :

ای آنکه حدیث عقل را تفسیری	بیهوده زبی زری چرا دلگیری؟!
آوردن زر بدست آسان نبود	خوابیده بروی هر فلوسی شیری!

شاعردیگری ملا قدرتی نام که او نیز درهمان زمان درسپاهان می زیسته در مثنوی که در باره شکستن فلوس سروده می گوید :

فلوس سپاهان چنان نا رواست	توگوئی بهر کیسه پول اژدهاست
نگیرد گدا پول از بس پر است	توگوئی مگر شیرش آدم خوراست
ز فلس انچان دهر در هم شده	که ماهی بزیر زمین خم شده
زر از دست مردم نگردد سپید	که از دور کف میزند هر که دید
چنان گشته خوار از خلایق درم	که شخص غنی گفته صاحب کرم
چو شیراست نقش فلوس اینزمان	زبیمش گریزند پیرو جوان .

باید گفت مقصود از شیر در این شعر ها شیر باخورشیداست نه شیر لخت . چه دیدیم که شیر لخت در آنزمانها بر سکه ها کمتر نقش می شده بویژه در سپاهان که معمول نبوده است .

در اینجا چندتااز فلوسهای صفویان رابرای نمونه گراورمینمائیم :

---

۱ این شعرها و شعرهای ملانویدی در تذکرهٔ محمد طاهر نصر آبادی که او نیز در همان زمانها میزیسته و یگانه نسخه کتابش پیش آقای ملك‌الشعرا بهار است آورده شده .



شماره یك شکل بره و خورشید را دارد و بر پشت آن نام شاه طهماسب نگاشته شده که مقصود شاه طهماسب نخستین است . زیرا او بوده که بطالع حمل زائیده شده . شماره دو با شماره شش که شکل شیر لخت را دارد در مازندران زده شده ودر برخی نام شاه عباس را دارد . شگفت است که در همه فلوسهای آن زمان مازندران شیر لخت است . شماره سه فلوس تبریز است ودر پشت آن رقم (۱۲۵) پیداست که گویا مقصود سال (۱۱۲۵) باشد وازاین رو در آخر پادشاهی شاه سلطان حسین زده شده . شماره چهارم

دانسته نیست کجا و در چه سالی زده شده ولی ازشکل سکه پیداست
که از آن صفویان است. شماره پنجم در تهران زده شده ویقین است
که از سکه های صفویان است . شماره ششم در قزوین زده شده .
شماره هشتم دانسته نیست کجا و در چه سالی زده شده است .

از این فلوسها پیداست که درآن زمانها شیر و خورشید شکل
ثابتی نداشته و درهر شهری به شکل دیگری آنرا می نگاشته‌اند .
چنانکه شیرگاهی رویش ازاینسوی وگاهی ازآنسوی . وگاهی دمش
بر انگیخته و گاهی فروآویخته است . خورشید را هم در برخی
بزرگ و در برخی کوچك نگاشته اند .

از زمان صفویان دلیلی هم در باره درفشها در دست هست .
بدین تفصیل که محمد رضا بیك نامی که در زمان شاه سلطان حسین
حاکم ایروان بوده در سال ١٧١٥ میلادی بفرستادگی از آن پادشاه
بدربار لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه رفته و مدتی در آنجا باشکوه
بسیار میزیسته است . در بیست و چند سال پیش یکی از مؤلفان
فرانسه بنام موریس هربرت[1] کتابی در باره این سفر محمدرضابیك
و همراهانش و داستان ایشان در پاریس بعنوان « فرستاده ایران به
دربار لوئی چهاردهم »[2] تألیف و آنرا در سال ١٩٠٧ میلادی بـه
چاپ رسانیده است . در این کتاب تصویر هائی نیز از محمدرضا
بیك و همراهانش در هنگام گذار از کوچه های پاریس یادر دیگر
حالهاچاپ شده که بگفته مؤلف ازروی تصویرهائی برداشته شده که در
همان زمان سفر محمدرضابیك درست کرده بودند . و در برخی از
این تصویر ها درفش ایران برفراز سر محمدرضابیك پرچم کشاده

Mauri e Herbertte - 1
Un Ambassade Persan Sou Louis xix - ٢

وبر روی پردهٔ آن شکل شیری است با خورشیدی در فراز آن .
لیکن در اینجا نیز همچون شیر و خورشید های زمان کیخسرو
خورشید از پشت شیر جدا و دائره درست است . از اینجا پیداست
که در زمان صفویان شیر و خورشید را چنانکه بر فلوسها بـر
درفشها نیز می نگاشته اند و بر درفشها خورشید را دائره درست و
جدا از پشت شیر نقش می نموده اند .

پس از دوره صفویان بار دیگر رشته آگاهی ما درباره شیر
و خورشید گسیخته می شود و از نادرشاه و پسرانش و از کریمخان
و جانشینانش فلوسی یا سکه دیگری با نقش شیر و خورشید ، که
یقین از ایشان باشد در دست نداریم . ولی این پیداست که زمان اینان
تفاوتی با زمان صفویان نداشته و اینان نیز بر فلوسها ودرفشها شیر
و خورشید را نگاشته وگاهی هم نقشهای دیگر بکار می برده اند .

اما قاجاریان چون دردوره ایشان است که درشکل شیروخورشید
تغییر ها رخ داده وسر انجام کار نشان رسمی ایران می شود اینست
که باید از این دوره بتفصیل سخن راند :

از زمان آقا محمد خان نیز آگاهی در باره شیر و خورشید
در دست نیست . ولی از زمان فتحعلی شاه و جانشین او محمدشاه
گذشته ازفلوسهائی که در دست هست خوشبختانه نوشته یکی ازمؤلفان
اروپا نیز در دست هست که کمك بسیار بکار ما دارد . این نوشته
عبارت از شرحی است که مسیو دوبو[1] مؤلف معروف فرانسوی در
کتاب خود (لاپرس)[2] که درزمان محمدشاه تألیف نموده مینگارد .
مؤلف مزبور می گوید : یکی از شیوهای پادشاه ایران است

M. Louis Dubeux - ١
La Perse - ٢

که درفشهای بسیار بکار می برد و بر این درفشها دو نقش نگاشته
می شود یکی نقش تیغ دو سر علی (ذوالفقار) و دیگری صورت
شیر خوابیده‌ای که خورشید از پشت او در می‌آید . این دو نقش
را در کوشك پادشاهی نیز نگاشته اند . همچنین بر نشانهائی که شاه ایران
به سپاهیان و سرکردگان و نمایندگان اروپائی بنام نواختن ایشان
می دهد نیز این دو نقش هست .[1]

مؤلف دیگری از فرانسویان مسیو لانگله[2] که بیش از دوبو
درزمان فتحعلی شاه کتاب کوچکی در بارهٔ ایران[3] نگاشته او نیز از
شیر و خورشید یاد نموده و شگفت است که نام «مهر و شیر» باو
میدهد و دانسته نیست که این عبارت را از کجا بر داشته است .
لانگله پنداشته که شیر و خورشید از باز مانده های ایران باستان و
یادگار آتش و آفتاب پرستی ایرانیان دیرین است ، می گوید بهمچشمی
سلطان سلیم سوم عثمانی که نشان «هلال» را اختراع نموده و پادشاهان
عثمانی آنرا باروپائیان و دیگران از ترسایان می بخشند فتحعلی شاه
هم نشان «مهر و شیر» را درست نموده است .[4]

از این نوشته ها پیداست که در زمان فتحعلی شاه و محمد شاه
بر درفشها دو نقش می نگاشته اند یکی شیر و خورشید که شیر
خوابیده بوده دیگری تیغ دو سر یا ذوالفقار . واین دو نقش را بر
دیوار های کوشك پادشاهی نیز می نگاشته اند . همچنین دو نشان
از این دو نقش درست کرده بودند چنانکه هم اکنون این دو نشان

۱ - صفحه ٤٦٢

M. Langles - ۲

Aperçu General De La Perse - ۳. این کتاب در سال ۱۸۱۷ میلادی
درپاریس چاپ وبزبان ارمنی نیز ترجمه یافته‌است .

٤ - صفحه ۱۹۲

معمول است و در وزارتخانه ها بویژه در وزارت جنك بکسانی که در
خور نواختن باشند بخشیده می شود .

ولی فلوسهائی از فتحعلی شاه در دست هست که گذشته از
شیر و خورشید نقشهای دیگر نیز از خورشید تنها و مرغ و مانند
اینها بکار رفته و در شیر و خورشید در برخی شیر ایستاده است
نه خوابیده .

از همان زمانها یکرشته فلوسهائی نیز در دست هست که شیر
تنها وخوابیده است و اگر چه تاریخ درستی درهیچکدام پیدا نیست
ولی از شکل سکه ها یقین است که درزمان فتحعلی شاه و محمدشاه
یا در آغاز های پادشاهی ناصر الدین شاه زده شده است . اما تا
کنون نگارنده در هیچ فلوسی یا سکه نقره ای نقش ذوالفقار را
ندیده ام . گویا این نقش را در سکه ها هرگز بکار نبرده باشند .

اکنون میرسیم بدوره ای که شیر و خورشید نشان رسمی
ایران می گردد . تفصیل این سخن آنکه از ناصر الدین شاه یکرشته
فلوسهائی با نقش شیر و خورشید در دست هست که شیر خوابیده
ولی از هر حیث مانند شیر نشانهای امروزی است . تاریخ این فلوسها
۱۲۷۲ و این سالهاست . ولی در یکرشته فلوس های دیگر که نیز
در دست است و چند سال پس از آن فلوسها در ۱۲۸٤ و آن
نزدیکیها زده شده ناگهان شیر پا خاسته وبرای نخستین بار شمشیر
بدست گرفته است .

از اینجا پیداست که شمشیر بدست گرفتن شیر از سال ۱۲۸۰
و آن نزدیکی هاست و ما گمان می کنیم که نشان رسمی ایران شدن
شیر خورشید هم از همان زمان آغاز کرده .

بدین تفصیل که در زمانهای پیشین در ایران ودیگر دولت های مشرق این رسم که هرکدام نشان خاصی برای خود داشته باشد نبوده . چنانکه دیدیم در زمان صفویان و دیگران شکلهای گوناگون بکار میرفته . در زمان فتحعلی شاه که دیگر شکلها را از میان برده بودند باز در درفشها گذشته از شیر و خورشید نقش ذوالفقار را هم بکار می برده اند و بر سکه ها مرغ و آفتاب را هم می نگاشته اند . بهر حال این یقین است که در قرنهای باستان نشان دولتی باین معنی که امروز هست نبوده . لیکن در زمان ناصرالدین شاه که ایران با دولت های اروپا رابطه بسیار یافته ناچار شده که همچون آن دولت ها این نیز نشان خاصی داشته باشد و برای این کار گویا دو شکل ذوالفقار و شیر و خورشید پیشین را یکی کرده و آن شمشیر را که به تنهائی نشانی بوده بدست شیر داده اند . چیزی که هست بپاس شکوه امام تیغ دو سر بدست شیر نداده انـد . از همین زمان است که شیر و خورشید شکل ثابتی پیدا کرده که در همه جا بیك شکل نگارده شده و میشود . بدینسان که در همه جا روی شیر بسوی دست چپ و دمش بر انگیخته و گردنش یالدار است و پیوسته ایستاده رویش برگشته بسوی بیرون است[1] .

۱ - تفاوت بزرك دیگر شیر و خورشیدهای امروزی با شیرو خورشیدهای پیشین اینست که شیر امروزی یالدار است و در نقشهای پیشین چنانکه در گراور ها دیدیم شیر بی یال بوده . این نکته را یکی از دانشمندان روسی که در تهران نشیمن دارد بنگارنده یادآوری کرد که شیرهای ایران که تاصدو دویست سال پیش بسیار فراوان بوده و اکنون کم شده هم نر و هم ماده شان بی یال است و از اینجاست که در نقشهای پیشین همه جا شیر بی یال نگاشته اند و شیر یالدار که از زمان ناصرالدین شاه بدینسوی دیده میشود از روی نقشهای اروپاست .

مگر در نشانهای وزارت خارجه که هنوز بشکل زمان فتحعلی شاه شیر خوابیده است . وگویا این تفاوت برای پاره جهت های سیاسی وپاس ارتباطی است که میان آن وزارتخانه ودولت های بیگانه هست.

در اینجا هم یك رشته از فلوس های قاجاریان را گراور مینمائیم :



شماره یك از سکه های فتحعلی شاه است زیرا تاریخ ۱۲۲۲ وارونه وار در زیر آن پیداست . شماره دو از آن سکه هائی است که گفتیم گویا از زمان فتحعلی شاه بازمانده باشد . شماره سه از آن رشته فلوسهای ناصرالدین شاه است که گفتیم در سال ۱۲۷۲ وآن نزدیکیها زده شده اند . از شماره چهار که در تبریز زده شده نگارنده دو دانه بیشتر در تصرف ندارم و باآنکه از شمشیر شیر هویداست که پس از سال ۱۲۸۰ که تاریخ رسمی شدن شیر خورشید

است زده شده باشکل ثابت نقش مزبور یکسان نیست ولی این فلوسها بسیار کم است. شماره پنجم از آن رشته فلوسهاست که گفتیم پس از سال ۱۲۸۰ زده شده و نخستین سکه ها با شکل رسمی شیروخورشید می باشند. در اینجا دم شیر فرو آویخته ولی سپس آنرا برانگیخته نگاشته اند که اکنون هم بدین شکل می نگارند.

در اینجا ما از تاریخچه شیرو خورشید بپایان میرسد. ما آنچه میدانستیم تا اینجا نگاشتیم ولی بی گفتگوست که از نوشته های کهنه وزارتخانه‌ها و فرمانهای کهنه که در پاره‌ای از خاندانها هست میتوان آگاهی های دیگر بدست آورد. بویژه در باره گزارشهای آخری شیرو خورشید که از ارشیو وزارتخانها بویژه وزارت خارجه میتوان استفاده فراوان جست. افسوس که ما دسترسی باین آرشیو ها نداشته‌ایم وامیدواریم که دیگران آنچه از این راه آگاهی دارند آنان نیز نوشته وچاپ نمایند که موضوع هرچه بیشتر روشن وآشکار شود.

در پایان سخن این نکته را می افزائیم که باآنکه شاعران و نویسندگان ایران پیوسته پی مضمون میگردند واز هرچه دیدنی و پنداشتنی است استفاده می جویند گرد شیرو خورشید کمتر گردیده اند باآنکه دیدیم از قرنهاست که شیرو خورشید در ایران معروف و مشهور گشته است وبایستی جائی درادبیات پارسی داشته باشد.

گو که این شاعران داستان شگفت وشیرین شیر و خورشید را که ما در این تاریخچه نگاشتیم نمیدانسته اند نه خود شکل مزبور همگونه شگفتی دارد؟! بلکه ما دیدیم که پیش از پیدایش این شکل قطران از ارتباط پنداری شیر و آفتاب استفاده جسته و مضمون زیبائی در آورده است. پس از پیدایش شیر و خورشید که این ارتباط استوار ترگردیده بایستی بیشتر بکار شاعران آید!

تا آنجا که ما میدانیم تنها شاعری که یاد شیر و خورشید در شعر کرده انوشه روان ملك الشعرا صبوری است. که این دو بیتی ازوست:

گر شیر نشان دولت جاوید است — خورشید پشت اوست هرکس دید است

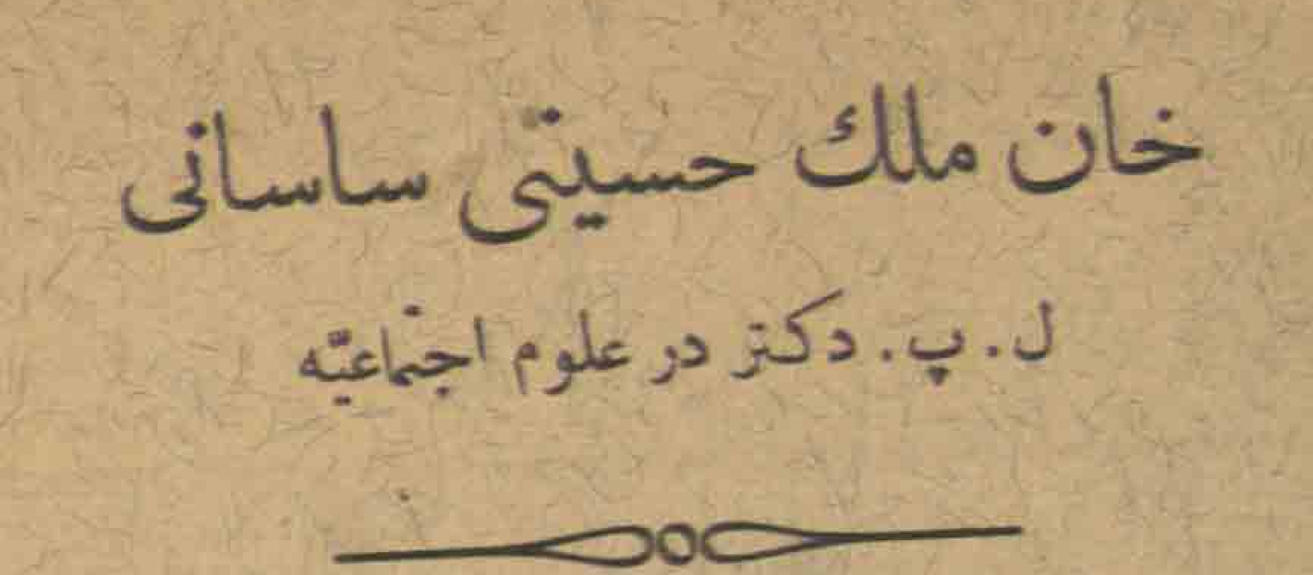
ان ترك پسر که این نشان هشته بسر — شیری باشد که روی او خورشید است.

همو درقصیده‌ای که در ستایش مؤید الدوله والی خراسان ودر باره شمشیر فرستادن ناصر الدین شاه برای او سروده می گوید:

چون نشان شاه ما خورشید وشمشیراست وشیر — داده شمشیری بدست شیرخود خورشید وار.

✿✿✿✿

در اثنای چاپ تاریخچه که هنوز صفحه های آخری چاپ نیافته بود ناگهان دانهٔ دیگری ازسکه مسی که درصفحه ۱۹ یاد آن کرده ایم از بازار بدست آوردم و خوشبختانه نوشتهای آن همه خواناست: بدین شرح که بریکروی برفراز شیرو خورشید عبارت «الجایتو سلطان محمد خلدالله ملکه» وبردیگر روی درمیانه عبارت های «لااله‌الاالله محمد رسول الله علی ولی الله» وبرگرد آن نامهای دوازده امام نگاشته شده. درسکه پیشین هم نام پادشاه و هم عبارت «علی ولی الله» وهم نامهای امامان سایده شده اینست که نمیدانستیم از کدام زمان و کدام پادشاه است ولی خوشبختانه پیدا شدن این دانه دومی دشوار مارا آسان ساخت و دانستیم که سکه از آن سلطان محمد خدا بنده مغول است و نقش شیر وخورشید برسکه ها در زمان مغولان نیز معمول بوده. بلکه باید گفت درزمان ایشان است که این نقش ازآسیای کوچك بایران آمده و معروف گردیده است.



خان ملک حسینی ساسانی

ل. پ. دکتر در علوم اجتماعیّه

آگاهی نامه

از جمع آوری اشعار دانشمند دوران و استاد سخنوران

ادیب الممالک

میرزا صادق خان قائم مقامی

برلین

در چاپخانهٔ شرکت «کاویانی» بچاپ رسید

۱۳۴۱ — ۱۹۲۳

THE HISTORY OF "THE LION AND SUN

BY

S. A. KASRAWI TABRIZI

M.R.A.S.

Teheran

1930

بسمه تعالی

هنوز از وفات میرزا صادق خان ادیب الممالک فراهانی بیش از پنج سال نگذشته که اشعار بی‌نظیرش در ممالک ایران و درمیان فارسی زبانان بیش از حدّ تصوّر مشهور و استادی و جلالت قدرش چنان معروف شده که در این آگاهی نامه محتاج بمعرّفی مفصّل نیست، فقط مقصودی که از نشر این مختصر در نظر گرفته‌ایم همانا مطّلع ساختن هموطنان محترم و دوستداران زبان فارسی است از اقداماتی که تا کنون برای جمع آوری آثار آن ادیب سترگ شده ونتیجهٔ که حاصل گردیده است.

مرحوم ادیب الممالک که از بنی اعمام حقیر بود بالطبع چه در ایام حیات پدرم و چه بعد از آن پیوسته با ما رابطه و الفت داشت و نظر بارادت مخصوصی که نسبت به پدرم می ورزید از سال ۱۲۹۹ که تازه بطهران آمد بود الی سال ۱۳۰۵ اغلب در خانه ما سکونت اختیار میکرد و نسبت بحقیر که از ایام خردی بدرک فیض خدمتش نائل شده و سالها همدم و همنفس بودم تا آخر عمر یگانگی و محبّت مخصوص اظهار مینمود، هروقت از اشعارم که در حضرتش پسند می‌افتادنسخه برمیداشت واغلب ایام نسخهٔ اشعاری راکه انشا فرموده بود بحقیر میداد.

استاد مزبور بموجب اظهار خودش قریب چهل سال شعر گفته و در آخر عمرش مکرّر میفرمود که متجاوز از بیست هزار بیت بنظم آورده است. دو دیوان داشت، یکی از آنها تقریباً حاوی اشعاری بود که از سنه ۱۲۹۹ الی ۱۳۲۰ گفته و در دیوان دیگر بخشی از اشعار قسمت دویم زندگانیش ثبت شده و چندین بار برای طبع آنها از حقیر تقاضای مساعدت نموده بود.

در سال ۱۳۳۶ هجری که در طهران بلاعقب وفات کرد نظر به میلی که
همواره اظهار داشته بود در صدد طبع دیوانش بر آمدم، عدلیهٔ طهران به عذر
اینکه مابین شاهین خانم همشیرهٔ ادیب‌الممالک و سرکار خانم اقدس عیالش
اختلافاتی حاصل شده اثاث‌البیت ادیب‌الممالک را که دیوانها هم در جزو آنها
بود توقیف نمود، در مدت یکسال هرچه برای خلاصی دیوانها کوشش نمودم نتیجه
نبخشید ولی نظر به همان محبت سابقه و قرابت سالفه عیال آن مرحوم که از
عمه‌زادگان من است کاغذجات و مسوده‌های اشعار ادیب را در بغچهٔ ریخته
تسلیم حقیر نموده و بی‌نهایت شاد و ممنونم فرمود.

اشعاری را که استاد در ایام حیاتش سواد آنهارا بحقیر داده قریب دوهزار
بیت میبود و اشعاری را که از مسوده‌ها و نوشتجات مذکوره استخراج کردم
نیز به دوهزار بیت بالغ میشد که مجموعاً چهار هزار بیت میگردید پس از آن از
دوستانی که باشعار آن مرحوم دلبند بودند استمداد خواستم و آقایان حاج
ملک‌الکلام کردستانی و میرزا سعید خان نفیسی کرمانی نهایت مساعدت و جهد
را در جمع‌آوری قسمت از اشعاری را که دسترس داشتند مصروف داشته و
رهی را رهین منت فرمودند.

در ربیع‌الثانی ۱۳۳۷ که مأمور اسلامبول شدم دیوانهای مزبور هنوز در
تحت توقیف عدلیه بود، در اسلامبول نیز آقای خان بابا خان صاحب جمع از
مساعدت دریغ نفرموده قریب چهار صد بیت از اشعار ادیب را که تا آن زمان
بدست نیاورده بودم تسلیم کمترین داشته فوق‌العاده متشکرم ساختند.

اکنون بموجب صورتی که در ذیل بنظر خوانندگان محترم میرسد قریب
پنجهزار و پانصد بیت از اشعار مرحوم ادیب‌الممالک در نزد حقیر جمع شده است،
بعلاوهٔ آنها شجره نامه ایست که استاد فراهانی بخط خودش نوشته روز تولد و
ترتیب تحصیل و شرح زندگانیش را تا سنه ۱۳۰۷ که به تبریز رفته در آنجا
ضبط کرده و نیز عکسهائی را که در دورهٔ مختلفهٔ زندگانی انداخته از ایامی که
مکلاً بوده و بعد که معمم شده تا آخرین عکسش که در سنه ۱۳۳۵ در یزد انداخته
است اغلب را بدست آورده‌ام.

سال گذشته که دست قضا به برلینم انداخت در صدد طبع این اشعار برآمدم،
بدواً خیال داشتم که این مجموعه را بدون هجوها و هزلیات و مطایبات بطبع
برسانم ولی از آنجائیکه همهٔ آنها بنظر ادبی فوق‌العاده گرانبها هستند و حذف
هریک برای ادبیات فارسی فقدانی عظیم است لهذا برای طبع کلیهٔ آنها تصمیم
گرفته‌ام.

از یکطرف به نقصان این دیوانی که جمع‌آوری کرده معترفم و از طرف دیگر
در مدت پنج سال که برای بدست آوردن دیوان اصلی استاد مزبور کوشش کرده‌ام
چون موفقیتی حاصل نشده سخت در اندیشه‌ام که مبادا دیوان آنمرحوم عمداً
یا اتفاقاً از بین برود و در مسافرتهای پی در پی که حقیر مینمایم این مجموعه هم که
در نزد من موجود است مفقود شود ـ خصوصاً که قریب هشتصد بیت از این
اشعار بموجب یادداشت‌هائی که خود استاد در بالای مسوده‌ها نموده در دیوان
هم ثبت نشده ـ لهذا تصمیم نموده‌ام که هرچه زودتر همین مجموعهٔ ناقص را بطبع
برسانم.

لیکن قبل از طبع آن سودمند دانستم که هموطنان محترم و دوستداران زبان
فارسی را باین احوال آگاهی دهم و برای تکمیل این نقصان مساعدت همه را طلب
نمایم، لهذا ذیلاً صورتی از اشعار موجوده ترتیب داده که مطلع قصیده و قطعه
وغیره را باعنوان هریک وعدهٔ اشعار و سال انشاء هرکدام در آن ثبت کرده‌ام که اگر
در نزد آقایان محترم غیر از اینها که ذکر شده اشعاری موجود باشد نزد اینبنده
ارسال فرمایند که ضمیمهٔ مجموعه شود. فرضاً اگر دیوان آن مرحوم هم روزی
بدست آید این قسم جمع آوری همیشه سودمند میباشد زیرا که ادیب‌الممالک هم
مثل سایر شعرای بزرگ هیچوقت اشعاری را که انشا میفرمود مرتباً در دیوان



میرزا صادق خان قائم مقامی متخلّص به پروانه در سنّ ۲۹ سالگی
(۱۳۰۷ درتبریز)

ضبط نمیکرد و چه بسا اشعار گرانبهائی در ضبط دیگران موجود است که در دیوان یافت نمی شود.

چنانچه مذکور گردید شجره نامهٔ بخط خود ادیب الممالک در نزد حقیر هست که نسب نامه و ترجمهٔ حال خودرا تا سال ۱۳۰۷ نگاشته ولی بعد از آن دیگر بخط خودش چیزی در دست نیست لیکن در نتیجهٔ تفحّص و تجسّسی که من بنده کرده‌ام از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۳٦ شرح حال و تاریخ مسافرتهایش را آنچه که ممکن بوده بدست آورده ام که بطور اختصار از قرار ذیل است:

سال ۱۳۰۷ در ایام پیشکاری حسنعلی خان امیرنظام که میرزا صادقخان به تبریز رفته هنوز پروانه تخلّص میکرده، در ذی حجّه ۱۳۰۷ در تبریز امیرالشعرا لقب یافته و از آن به بعد امیری تخلّص کرده.

در اوایل ۱۳۰۹ امیرنظام از تبریز بحکومت کرمانشاه و کردستان مأمور شده ولی امیرالشعرا تا ۱۳۱۰ در آذربایجان مانده است.

در ۱۳۱۱ نزد امیرنظام به کرمانشاه و کردستان رفته.

در ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ در طهران جزو دارالترجمهٔ دولتی کار میکرده.

در شهر صفر ۱۳۱٤ با امیرنظام دوباره به آذربایجان رفته، در ۱۳۱٦ در آنجا معمّم شده همان ایام نایب رئیس مدرسهٔ لقمانیه گردیده و انتشار روزنامهٔ ادب را در تبریز نیز در آنسال شروع کرده و تا اواخر ۱۳۱۷ در آن شهر بوده.

در اوایل ۱۳۱۸ از تبریز به قفقازیه و خوارزم و ازآنجا به خراسان رفته و تا ۱۳۲۰ در مشهد مقدّس روزنامهٔ ادب را نشر میداده و اواخر این سال به طهران رفته است.

در محرّم ۱۳۲۱ که ندیم السّلطان وزیر انطباعات "روزنامه ایران سلطانی" را دائر کرده ادیب الممالک سردبیر آن روزنامه شده و تا اواخر ۱۳۲۲ در آنجا کار میکرده.

در ۱۳۲۳ که در بادکوبه روزنامهٔ "ارشاد" نصف بفارسی و نصف به ترکی

در تحت مدیریت احمد آقایوف قراباغی تأسیس شده قسمت فارسی آن را ادیب‌الممالک مینوشته.

درهشتم شوال ۱۳۲۴ که روزنامهٔ «مجلس» درتحت مدیریت میرزا محمد صادق طباطبائی در طهران دائر گردیده سر دبیری آن روزنامه در عهدهٔ ادیب الممالک بوده.

در جمادی الاوّل ۱۳۲۵ روزنامهٔ «عراق عجم» را خود در طهران تأسیس نموده.

در جمادی الآخر ۱۳۲۸ جزو مجاهدین فاتح طهران مسلحاً وارد شهر شده.

در ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ رئیس عدلیهٔ عراق بوده

در ۱۳۳۰ رئیس عدلیهٔ سمنان شده و هم در آنسال دختر منحصر بفردش در تبریز وفات کرده.

در ۱۳۳۲ از طرف وزارت داخله مدیر روزنامهٔ نیم رسمی «آفتاب» شده.

در ۱۳۳۴ بریاست صلحیهٔ ساوجبلاغ طهران مأمور گردیده.

در ۱۳۳۵ بریاست عدلیهٔ یزد مأمور شده درآنجا سکتهٔ ناقص کرده.

در سال ۱۳۳۶ درسن پنجاه و هشت سالگی در طهران وفات یافته‌است.

نظر باینکه در این بیست سالهٔ اخیر کمترین هم اغلب از ادیب الممالک دور و در مسافرت بوده ام شاید در تعیین سنوات فوق سهو و خطاهائی چند حادث شده باشد لهذا از خوانندگان محترم خواهشمندم نقصان اطلاعات بنده را تکمیل و در هر یک از مسائل مذکوره اگر اشتباهی برای حقیر حاصل شده رفع فرموده و تادرجهٔ که ممکن باشد تاریخ مسافرتها و مأموریت های استاد معظم له را با قید روز و ماه مرقوم فرمانید.

و نیز ادیب مرحوم دوچیز در اشعارش متذکر شده که سال وقوع آنها بر کمترین پوشیده و بدانستن آنها متفحصم، یکی در مسمّطی که خطاب بملک التّجار ساخته از غارت اموالش ذکری میکند و آن این است:



میرزا صادق خان ادیب الممالک در سنّ ٤٤ سالگی
(۱۳۲۲ در طهران)

جیش سالاری پیداشد وتاراجم کرد — کلهم برد وزا فلاس بسرتاجم کرد
مفلس ومعسروبی‌مایه ومحتاجم کرد — قرمطی بودبترز بن ابی الساجم کرد

جانم آزرده دلم سوخته ستخوانم کوفت
خانمانم را ازگرد علایق همه روفت

ودیگری در قصیدهٔ که وزیر عدلیه را مخاطب قرار داده رنجهائی را که درنیشا بور کشیده متذکر میشود و آن این است :

مراز بعد دوسال انتظار خدمت وکار — بجای رنج نشابور وزحمت سمنان
کنی روانهٔ سا وجبلاغ و خودباشی — وزیرعدلیه نایب مناب نو شروان

وچون حقیر در برلن به مجموعهٔ روزنامه های ایران دست رس ندارم ازدل دادگان با شعار ادیب الممالک نیزتقاضا میکنم که بروزنامه های « ادب » آذربایجان وخرا سان و «روزنامهٔ ایران سلطانی» و «عراق عجم» و «آفتاب» طهران و روزنامهٔ « ارشاد » بادکوبه که بموجب مشروحهٔ فوق استاد مزبور مؤسس یاسر دبیر یا نو یسنده بوده مراجعه فرموده و اگرغیر از اشعاری که در ذیل ثبت آمده در آن روزنامجات چیزی یافتند سواد آن را برای حقیر ارسال فرمائید .

اما دیوان اصلی ادیب الممالک، اگر هنوز در دست باشد چون حبس آن با آرزوهائی که خود آن مرحوم بطبعَ اشعارش داشت بسی نا صواب است و امروزه وسائل طبع و نشر در آلمان از همه جا آسان تر و مناسب تر میباشد لهذا دیوان مزبور در پیش هر کس که هست اگر نزد این نا چیز ارسال و بهر ترتیبی که مایل باشند مر قوم دارند به احسن وجه رضایت خاطر شان بعمل خواهد آمد، والاّبرای محافظه از دست برد عدم بطبع همین مجموعه اکتفا می نمائیم .

وحاجت بتوضیح نیست که اقدام حقیر برای طبع این مجموعه بهیچوجه با نظریات شخصی آمیخته گی ندارد بلکه منظورم این است آثار یک فاضل دانشمندی



میرزا صادق خان ادیب الممالک در سنّ ۵۷ سالگی
(۱۳۳۵ در یزد)

مثل ادیب الممالک معدوم نشود و این اقدام از هر جهت بخاطرم مفید می آید
زیرا که بنظر ادبی ، اشعار سخنور عراق از هر حیث شاهد بزرگی زبان فارسی
است . در بلندی کلام ، اسلوب مضامین ، قدرت سخن و استعمال اصطلاحاتی
که قبل از او کسی داخل شعر ننموده بی نظیر است وبنظر اجتماعی اشعار آن
ادیب یگانه ایینهٔ قسمت عمدهٔ از احوال دورهٔ اخیر میباشد و با اشعار او
میتوان فرازو نشیب افکار عامه وتأثیرات محیطی را که شاعر در آن زندگی
میکرده کاملاً بدست آورد. مثلا در سنه ۱۳۲۴ امید و اریهای بسیاری
که از حکومت مشروطه بیان کرده وپس از چندی بنومیدی مبدّل شده
یا در ورود ناصر الملک نایب السلطنه بایران که اینهمه شادمانی برای اصلاحات
منتظره کرده وپس ازآن مایوس صرف گشته یا حملاتی را که بعدلیّه و سایر
دارات دولتی نموده نقصان تشکیلات وعدم رشد هیئت جامعه را بیان داشته
یا معاهدهٔ ۱۹۰۷ مسیحی و نتایج آن را که شرح داده و بالاخره مناجاتی را که
باتاج ایران کرده همه شایان دقت وهر کدام از جاودانه آثار این کهنه
زبان آریائی محسوب میشوند.

وهمچنین است هجوهای آن سخنور بزرگ ، یعنی درزبان فارسی شاید جز
تاج الشعرا سوزنی کسی این قدرت را نداشته ولی بایک تفاوت که هجوهای بی
نظیر حکیم سمرقندی همه تند وسخت و شدید اند اما ادیب فراهانی در تمام
مراتب این شیوه بی مثل ومانند است کنایات شیرین ، شوخی های نمکین ،
تمسخرهای تلخ ، نیش های گزنده حملات لرزاننده وبالاخره دشنامهای سهمناک
همه استادانه و قابل شنیدن اند و اگر جمعی هدف تیر هجای او شده اند در
محیط امروزهٔ ایران ، که فحش های نا هنجار چون تعارفات عادیه معمول شده و
بهر کس که سقط بیشتر میگویند دلیل امتیاز آن شخص است بر دیگران ،
هجاهای ادیب الممالک همه شنیدنی است وچقدر مدیحه ها وهجوهای او مستحق
امعان نظر وکشف سبب های اجتماعی عصر حاضره میباشند. پس اگر باشعار

ادیب الممالک با وسعت نظر بنگریم می بینیم که هر یک مثل خورشید درخشنده
ایست که در عالم ادبیات طلوع کرده دیر یا زود روشنی اش عالم گیر خواهد
بود وچون هیچوقت نمیتوان آفتاب را بگل اندود هر چه این فروغ جان فزا
زود تر در افق ما جلوه کند برای ظلمات ایران مفیدتر وبرای محافظه کاران بی
تفاوت تر است .

لهذا از تاریخ انتشار این آگاهی نامه که اوّل ذیقعده ۱۳۴۱ هجری است
الی شش ماه از دوستداران ایران و زبان آن منتظر جواب و مساعدت هستیم
و در جمادی‌الاوّل ۱۳۴۲ به نتیجهٔ حاصله اکتفا کرده بیاری خداوند تبارک و
تعالی مجموعهٔ مزبور را در همین قطع و اسلوب با تصویرهای متعدّد آنمرحوم طبع
خواهیم نمود و سعی خواهیم کرد که در آخر هر صفحه توضیحی از لغات مشکلهٔ
آن صحیفه ضمیمه شود تا خوانندگان را آسان و سودمند آید .

خان ملک حسینی ساسانی

صورت اشعار ادیب الممالک که در نزد حقیر موجود است

ردیف الف

قصیده و تغزل

اوضاع اسف انگیز ایران (۱۳۲۶)

تا بدار الملک عزلت گشته ام فرمان روا
تاج فقرم ساخت برتخت قناعت پادشا — ۱۴۹ شعر

خرمسیح (۱۳۳۰)

خراب کردند این قوم ملک ایران را
به باد دادند آئین دین و ایمان را — ۲۹ "

در ستایش وطن (؟)

چند کشی جور این سپهر کهن را
چند بکاهی روان و خواهی تن را — ٤٦ شعر

تصویر خویشتن را (۱۳۳۳)

تقدیم دوست کردم تصویر خویشتن را
تا جای من ببوسد آن روی چون سمن را — ۱۰ »

میلاد حضرت حجّت عصر (۱۳۰۸)

بشارت باد سلطان غری را
که جیش عشرت آمد عسکری را — ٢٤ »

حاجی میرزا آقاسی (۱۳۲۸)

خدا رحمت کند مرحوم حاجی میرزا آقاسی را
به بخشد جای آن بر خلق اخراب سیاسی را — ۲۵ »

قطعات

بمناسبت جنگ اروپا (۱۳۳٤)

جنگ در اوّل بود بسان عروسی
دلبر و دلجوی و دلربا و دل آرا — ۸ »

خطاب به میرزا احمد خان پروین (؟)

چامهٔ من پیش گفتارت بدان ماند که کس
در سپهر آرد ستاره در بهشت آرد گیا — ٦ »

دیوانخانهٔ عدلیه (۱۳۳٦)

اف بر این دیوان سرا لعنت بر این دیوان که برد
ظلمشان در ظلمت از مه نور و از شارق ضیا — ٥٩ »

ردیف با

قصاید

واقعهٔ غارت خانهٔ نظام‌العلماء در تبریز (۱۳۱٦)

در سه موقع کار نتوان با تهوّر یا شتاب
گر بکوشش رستمی یا در نبرد افراسیاب — ۱۷٤ شعر

مجلس حفظ‌الصحّهٔ طهران (۱۳۳۵)

چو بانوی شب از آن زلفکان بر خم و تاب
بسود غالیه بر مشک و سیم بر سیماب — ۱۵۹ »

افتتاح مجلس شورای ملّی (۱۳۲٤)

شاد باش ای مجلس ملّی که بینم عنقریب
از تو آید درد ملّت را در این دوران طبیب — ٤٥ »

قطعات

راجع به بیطرفی ایران در جنگ عمومی (۱۳۳۳)

گفت یکی بیطرف چرا شده ایران
بیطرفی چیست جز غنودن در خواب — ۸ »

رسیدن امین‌السلطان اتابیك به قم (؟)

امیر اعظم دستور معدلت گستر
زری رسید سوی قم و ذلك المطلوب — ۲۷ »

ردیف تا

قصیده و تغزّل

خطاب بحاج حسین آقا پسر ملك‌التجار (۱۳۳۲)

حسینا دولتی جاوید و عمری جاودان بادت
جهان را گنجهای شایگانی رایگان بادت — ۱٦ »

قطعات

ردیف دال

قصیده و تغزّل

بمناسبت شکستن دست ملک الشعرا نوبهار (۱۳۳۳)

شکست دستی کز خامه بس نگار آورد
نگارها ز سر کلک زرنگار آورد — ۴۶ شعر

در جواب نامهٔ دخترش (۱۳۲۵)

از این مکتوب دانستم که دلدارم غمی دارد
چو زلف خود شبی تاریک وروز در همی دارد — ۱۴ «

در مدح سردار منصور فتح الله خان گیلانی

باد نوروزی به بستان مشک و کافور آورد
ابر فروردین نثار از دُرّ منثور آورد — ۱۱ «

خواجه سعد الملک (۱۳۳۱)

خواجه سعد الملک برفحش اشتهائی تام دارد
زآنکه بیعار است و طبعاً میل بردشنام دارد — ۲۵ «

مزینیّه دبستان دختران (۱۳۳۲)

مزینیّه کنون رونقی دگر دارد
که از سعادت اولاد خود خبر دارد — ۲۷ «

تاجگذاری مظفر الدّین شاه (۱۳۱۴)

جای آن دارد که گردون اندرین غم خون ببارد
لیک بر تخت همایون شه نوچون ببارد — ۳۰ «

نامه بیکی از دوستان (۱)

بنوک سوزن خاری که رخت عصمت گل را
درید و دوخت زنو جامهٔ لطیف برآن قد — ۱۲ «

(۱) مطلع این تغزّل بدست نیفتاد.

در ورود ناصر الملک از فرنگستان (۱۳۲۹)

مژده ای دل که زره قافلهٔ داد آمد
نایب السّلطنه با بخت خداداد آمد — ۲۳ شعر

در سوکواری مرک کروگر رئیس جمهوری ترانسوال (؟)

تا زیر خاکی ای درخت برومند
مگسل از این آب و خاک رشته و پیوند — ۲۵ «

شاه و وزیر (؟)

چوشاه دانا دارد و زیردانشمند
سر ستاره وماه اندر آیدش بکمند — ۱۳ «

بمناسبت تأسیس شرکت منسوجات اصفهان (؟)

ای عنبرین فضای صفاهان زمن درود
بر خاک مشکبیز تو و آب زنده رود — ۲۲ «

در سوکواری مرگ دکتر مرل فرانسوی (۱۳۳۰)

برادران بجهان اعتماد کی شاید
که می بکاهد شادی وغم بیفزاید — ۱۵ «

قطعات

خطاب به حسنعلی خان امیر نظام گرّوسی (۱۳۱۶)

خدایگانا از دست برد چرخ دغل
سه سال نام من از صفحهٔ جهان گم شد — ۲۱ «

محکمه صلحیّهٔ (۱۳۳۰)

روزی زجور خصم ستمکر ظلامهٔ
بردم به نزد قاضی صلحیّهٔ بلد — ۵۰ «

(؟) در آنجاهائی که علامت استفهام گذارده شده اگر ممکن است سال انشاء آن قطعات را معین فرمایند.

نتایج نیابت سلطنت ناصر الملک همدانی (۱۳۳۱)

حکایتی زملوک سلف شنید ستم

که همچو من بشگفتی رود هر آنکه شنود ۔ ۴۴ شعر

ردیف را

قصیده و تغزّل

و طنّیه (۱۳۳۳)

کشور خاور شده است خسته و بیمار

خیز وبرایش یکی طبیب بدست آر ۔ ۵۰ »

بمناسبت توقیف روز نامهٔ نوبهار (۱۳۳۳)

دی در هوای صحبت یاران غمگسار

زی بوستان شدم به تماشای لاله زار ۔ ۴۲ »

در مدح پرنس ارفع الدّوله (۱۳۳۲)

بارها خواندم زقول مصطفی اندر خبر

کاید آن روزی که تابد آفتاب از باختر ۔ ۴۴ »

ملاقات باعاصم بیگ سفیر کبیر عثمانی (۱۳۳۳)

هزار و سیصد وسی وسه سال کرده گذر

زعام هجرت فخر انام وخیر بشر ۔ ۲۱ »

در مدح امین السّلطان اتا بیگ (۱۳۱۴)

چو مردبست بفرمان کردگار کمر

هر آنچه خواهد اورا عطا کند داور ۔ ۴۲ »

خطاب بوزیر عدلیه (۱۳۳۲)

درد پا مر بنده ات را ساخت بیحال ای وزیر

گوشمالم داد و از غم کرد پامال ای وزیر ۔ ۲۸ »

قطعه

سوی سلمان (۱۳۳۴)

بآن شاه چراغ و سوی سلمان

بآن موم سفید و شمع کافور ۔ ۱۴ شعر

ردیف زاء

قصّیده و تغزّل

نوروزی (۱۳۱۶)

هژبر و نغز و خوش ای باد نو بهار بوز

که دیرگاه براه تو مانده دختر رز ۔ ۲۲ »

قطعات

خطاب به حسینقلی خان مافی نظام السلطنه (؟)

داورا از پس این غم که تورا رخ بنمود

شادی اندر دل ما رخ ننماید هرگز ۔ ۱۶ »

تهنیت نوروز (؟)

خداوندا در این پیروزه ایوان

صباحت شاد و خرم بخت پیروز ۔ ۱۰ »

ردیف شین

قطعه

صنیع الممالک (۱۳۲۵)

صنیع الممالک بود طرفه نقشی

که هر بنده را واجب است احترامش ۔ ۱۲ »

در ستایش وطن (؟)

ردیف فاء

قصائد

احوال محاکم عدلیه (۱۳۳۰)

باست و ناف محاکم قضیب استیناف
چنان سپوخت که دیگر نه است ماند و نه ناف — ۲۴ شعر

فرزندان ناخلف (؟)

آخر ای ایرانیان ای مردمان باشرف
از چه رو دادید اینسان ملک ایران را ز کف — ۱۳ »

ردیف کاف

قصیده و تغزّل

خطاب به حاجی محمد کاظم ملک‌التجار (۱۳۳۵)

روزگار ازبسکه حلقومم فشارد ای ملک
عنقریب این تن بسختی جان سپارد ای ملک — ۱۴ »

القاب ایران (۱۳۳۰)

آفرین باد بر سروش‌الملک
که از او عاطل است هوش‌الملک — ۱۶ »

ردیف گاف

قصیده

در مدح امیر نظام حسنعلی خان کرّوسی (۱۳۱۶)

در کاروان نواخت درای آهنگ
شب برکشید پردهٔ نیلی رنگ — ۴۹ »

ردیف لام

قصیده

در مدح حضرت سیّدالشهداء (۱۳۰۹)

ایا نو باوهٔ ساقی کوثر ایا فرزند حلاّل مشاکل [1] — ۱۵ شعر

ردیف میم

قصائد

در مدح حضرت علی بن موسی الرضا (۱۳۱۹)

بیا که عید عرب جفت شد بجشن عجم
رسید لشکر نوروز و اضحی از پی هم — ۱۲ »

در مدح ملک‌الکتاب حاجی میرزا محمد حسین ملک (۱۳۰۴)

دانا باید ز روی فکر زند دم
تا ز پس دم زدن همی نخورد غم — ۱۴ »

قطعات

جشن تاجگذاری اعلیحضرت سلطان احمدشاه (۱۳۳۲)

از ادیب‌الممالک اندر یاد داستانی لطیف و خوش دارم — ۱۵ »

جولاههٔ سخن (؟)

گر ژنده گشت و کهن رخت چه باک که من
بافندهٔ هنرم جولاههٔ سخن — ۸ »

(۱) این قصیده مطوّل است ولی بیشتر از پانزده شعر بدست حقیر نیفتاد.

ردیف نون

قصیده و تغزّل

حکایت سوزن و سنجاق (؟)

یک سوزن و یک سنجاق بودند بسوزن دان
مانند دو تن عیّار افتاده بیک زندان — ۱۷ شعر

بوجارلنجان (؟)

ای فتنهٔ کفر و خصم ایمان — غارتگر کافر و مسلمان — ۱٤ «

در مراجعت امین السّلطان اتابک از فرنکستان (۱۳۲٤)

ای مانده دیر در سفر و دور از وطن
از دوری تو گشته سته جان مردوزن — ۳۶ «

بمناسبت جنگ اروپا (۱۳۳۳)

بگشود باغبان در فردوس بر چمن
کردند بلبلان همه در باغ انجمن — ۲۸ «

در مدح نیر الدّوله سلطانحسین میرزا (۱۳۱۹)

بر آمد بانگ یا بشری بگردون
که اینک چار چیز از فرّ بیچون — ۲۱ «

قطعات

وزیر عدلیّه (۱۳۳٤)

شنیده ام که بیک لمحه خواب مؤمن را
ثواب طاعت چلساله آید ازیزدان — ۹۱ «

مسجد شاه بادکوبه (۱۳۱۸)

همی بدیدم در باد کوبه از کم و بیش
نشان دولت پیشینیان بسرّو علن — ۱۶ «

درستایش وطن (؟)

آدمی را چو هفت مهر بدل — نبود کم شمار از اهریمن — ۳۵ شعر

دفاعیّه (۱۳۳۰)

خدایگانا این بنده دوستدار توام
بچشم حق بین بشناس دوست از دشمن — ۱۵ «

حکایت سار (؟)

ساری بی دانه سیر میکرد — در دامن کوهسار و هامون — ۲۰ «

ردیف واو

قصیده و تغزّل

نوروزی (۱۳۳۲)

بنو روز از نسیم عنبرین بو
شده مشکین برو دامان مشگو — ۳٤ «

قطعات

خطاب به ادیب الملک عبد العلی خان مقدّم (۱۳۰۱)

ولی نعمتا ایکه مهر کفت — رباید زماه درخشنده ضو — ۱۲ «

سوکواری در مرگ حاج ملاعلی مجتهد سمنانی (۱۳۳۳)

چون محمد علی ز دارفنا — کرد در بارگاه هستی رو — ۱۷ «

ردیف ها

قصیده و تغزّل

تاجگذاری شاهنشاه (۱۳۳۲)

آفتابی است تاج شاهنشاه   سایه گستر بفرق ظلّ الله   ۱۸ شعر

شاهزاده خانم طبسی (۱۳۱۸)

نگار من تن سیمین خود برخت سیاه
چنان نهفته که در تیره شب چهارده ماه   ۴٤ «

پیر ودلیل اهل حق نظر علی کرندی (۱۳۳۲)

گر نظر علی بمن در فکند نظارهٔ
از پس مرگ بخشدم زندگی دو بارهٔ   ۳٤ «

کابینهٔ فعّال (۱۳۲۹)

هر که می بینی تو بر گرد وزیر داخله
دستک دزد است و در ظاهر شریک قافله   ٤۹ «

نجد السلطنه (۱۳۲۹)

در خراسان میرزا صدرای نجد السلطنه
کرده بیدادی که اندر گلّه گرگ گرسنه   ۳٤ «

دیوانخانهٔ عدلیه (؟)

مگذر از کنار عدلیه   که خراب است کار عدلیه   ۱۵ «

قطعه

گله گذاری از سعد الملک (۱۳۳۰)

ای مجیر السلطنه از سعد ملک
دفتری دارم ز سرتا پا گله   ۲٤ «

ردیف یا

قصیده و تغزّل

بازی پاسور (۱۳۳۰)

حاج باقرجان بقر بودی چرا بیقور گشتی
گاوبودی خرشدستی مار بودی مور گشتی   ۱۲ شعر

هفتم محرم ۱۳۳٤

تخت باتاج همی گفت که ای افسرکی
گر شهنشاه کند عزم سپاهان ازری   ۱٤ «

ماده تاریخ وفات نظر علی پیر کرندی (۱۳۳٤)

تاریک شد جهان زملال نظر علی
دریا گریست خون زخیال نظر علی   ۱۰ «

مشاورهٔ عالی (۱۳۳٤)

فریاد از این مشاورهٔ عالی
کزجاهلان پر از عقلاخالی   ۲۵ «

حکایت بزغاله (؟)

گویند در دهی رفت بزغالهٔ ببامی
در طرف بام میکرد چون غافلان خرامی   ۱۵ «

ویرانی ایران (۱۳۳۱)

تا که دانش و غیرت شد زخلق ایرانی
ملک و ملت ایران کرد رو بویرانی   ۲۳ «

پایان نیابت سلطنت ناصر الملک همدانی (۱۳۳۲)

دیدی آخرچه کرد این همدانی   یکسره برباد داد ملک کیانی ۲۸   «

قطعه

پیرلبو فروش (۱۳۰۷)

دیدم میان کوچه پیر لبو فروشی

با رلبو نهاده پشت در از گوشی — ۹ شعر

مسمّط و ترجیع

حسب حال آذربایجان و خراسان (۱۳۳۳)

سحرگاهان که مهر عالم آرا — زطاق چرخ گردید آشکارا

بسان گوهر اندر تاج دارا — و یاچون آتشی از سنگ خارا

بر آمد کرد روشن سطح گردون

بدر یا گشت جاری فلک مشحون — ۳۸ بند

مشروطیت (۱۳۳۰)

بیشتر گشت در این دورهٔ داد — ستم و جور و جفا و بیداد

اسم مشروطه که بادا گم نام — دین و دولت همه‌راداد بباد

الحق این ظلم که درمشروطه است — ظلم چنگیز و مغل برد زیاد

خیل مشروطه طلبها کردند — آنچه فرعون نکرد و شدّاد

من ندانم که چه ظلمی کم شد — یا چه عدلی شده‌امروز زیاد

هاتفی وقت سحر گه میگفت — این سخن از سر سوز و فریاد

لعنة الله علی المشروطه

رحمة الله علی الاستبداد — ۴ "

در نعت حضرت خاتم النبیین و احوال اسفناک ایران (۱۳۱۸)

بر خیز شتر بانا بر بند کجاوه

کز چرخ عیان گشت کنون رایت کاوه

وزشاخ شجر برخواست آواز چکاوه

وزطول سفر حسرت من گشت علاوه

بگذر بشتاب اندر ازرود سماوه

دردیده من بنگر در یاچهٔ ساوه

وز سینه هم آتشکده فارس نمودار — ۳۸ بند

پیام به سیروس (۱۳۳۲)

زراه کرم ای نسیم سحرگه

سوی پارسا گرد بگذر از این ره

بسیروس ازما بگوکای شنهشه

چرا گشتی از حال این ملک غافل

که گشته چنین خراب وتبه — فتاده زغم رعیت و شه

بحال تباه و بروزسیه

زبرای خدا — زطریق وفا — بنگر سوی ما

که جهان بماشده چون قفس — بگلو همی رسیده نفس — ۵ "

بمناسبت انتخابات دورهٔ سیم تقنینیّه مجلس شورای ملی

حشرات الارض

هنگام بهار آمدهان ای حشرات الارض

از لانه برون آئید افزوده بطول و عرض

سازیدز یکدیگرنیش ودم دندان قرض

و ازار خلایق را دانید همیدون فرض

وقت است که هرموری سیمرغ نشان گردد

وزباد بهاری مست چون باده کشان گردد

رؤیای صادقه (۱۳۳۲)

دوش در خواب یکی در گه عالی دیدم

درگهی برتر از این طاق هلالی دیدم

قصری آراسته زانواع لئالی دیدم

هر طرف هشته در آن قصر نهالی دیدم

ساحتی پاک و قصوری تهی از عیب و قصور

کشتی از سیم و بساط از زر و ایوان زبلور — ۲۱ بند

خطاب بحاجی محمد کاظم ملک التجار (۱۳۳۱)

ای که گیتی همه جسم است و تواش چون روحی

عالم ملک سفینه است و تو دروی نوحی

به سخن مرهم زخم کبد مجروحی

آیت رحمت آن دادگر سبوحی

عرش دل را ملکی ملک خرد را ملکی

گوهر پاکی ودر رشتهٔ جان منسلکی — ۲۴ «

سرود وطنی ملمّع (؟)

مالی دینی و مذهبی وطنی   فی وطنی عزتی به سکنی

اذا انتمی منتم الی احد   فاننی منتم الی وطنی

وطنی ما اسفاک   وطنی ما احلاک

ما احسنک ما از ینک

انت حبیبی وطنی   انت طبیبی وطنی — ۸ «

خطاب بیکی از مجتهدین (؟)

ای در طریقت عشق بر خلق گشته هادی

بدرالبدور گردون صدر الصدور نادی

از بسکه حضرتت را مبسوط شد ایادی

اندر بساط فضلت گردون شود منادی

خورشید در خیامت نار القری فروزد

شمع از رخت در ایوان ام القری فروزد — ۱۸ «

دوبیتی

داستان کفش ابوالقاسم طنبور نواز بغدادی (۱۳۳۴)

مطرب عشق بگلبانگ طرب

خواند این نغمه بصد شور و شغب — ۱۷۰ شعر

طلیعهٔ روز نامهٔ آفتاب (۱۳۳۲)

خداوندان دانش را بشارت   که از گردون بخاک آمد اشارت — ۱۰ «

حکایت (؟)

شنیده ام که شهی باوزیر خود میگفت

که علم و فضل کلید خزانهٔ هنر است — ۴۰ «

جنگ اروپا (۱۳۳۳)

در مجانی الادب شمار نخست

این چنین خواندم آشکارو درست — ۴۸ «

دیباچه منظوم برای نمرهٔ اوّل روز نامه ادب در مشهد (۱۳۱۸)

چودانا زگنجینه در باز کرد

بنام خدانامه آغاز کرد — ۲۳ «

ایضاً برای سال دویم (۱۳۱۹)

بنام خداوند هر بود و هست   نگارندهٔ نقش بالا و پست — ۲۷ «

حکایت برّه و گرگ

آن لحظه که درمیان خون خفت   آهسته بزیر لب همیگفت — ۱۰ «

معاهده ۱۹۰۷ و نتایج آن

با ایرانیان روس بیداد کرد   گمانش که ایران تهی شد ز مرد — ۱۱۴ «

روز نامه (۱۳۳۳)

ما را چه که باغ لاله دارد   ما را چه که خسته ناله دارد — ۱۶ «

الف لیلهٔ دهقان (۱۳۱۸)

ای طرازندهٔ اساس خرد   که خرد رنگ هستی از تو برد   ۳۵ شعر

هفتم محرّم (۱۳۳٤)

همانْدم بیامد هزاران سوار   کماندار و جاندار و شمشیردار   ۷ "

مقدّمهٔ شاهنامهٔ طبع امیر بهادر جنگ (؟)

بنامیزد این نقش زیبا نگار   که آراست رخساره همچون بهار   ۱۵٤ "

حکایت بز و روباه (؟)

آن شنیدم که روبهی عیّار   با بزی شد درون صحرا یار   ۸۸ "

در ذم میگساران (؟)

شاعری گفت که در راه حجاز   بودم از شوق حرم در تگ و تاز   ٦٦ "

در وصف آب معدنی شلف (؟)

آفرینندهٔ شفا و مرض   آنکه او جوهر آفرید و عرض   ٤۹ "

خطاب به مجیرالسّلطنه احمد خان مافی (۱۳۳۰)

ای مجیرالسّلطنه ای جان پاک   ای مقامت برتر ازین آب و خاک   ٦٦ "

یحیای برمکی (؟)

داشت یحیی بن خالد برمك   جایگاهی رفیع تر ز فلک   ۱۹ "

حکایت پشّه و کیک (؟)

آن شنیدم که گفت پشّه به کیک   بامدادان پس از سلام و علیک   ٤۲ "

مناجات با تاج ایران (۱۳۳۲)

ای تاج خدایگان اعظم   دیهیم قباد و افسر جم   ۱۰۲ "

حکایت پیر رومی (۱۳۳۵)

بود پیری کهن به کشور روم   از سعادات دنیوی محروم   ۱۱ "

تاجگذاری جمشید جم (۱۳۳۲)

بنام ایزدان و امشاسبندان   کز ایشان دیو واهریمن بزندان   ٤۱ "

در شرائط قضاوت (۱۳۳۵)

کسی برحکم بین‌النّاس بگزین   که گویندت نیابی خوبتر زین   ۱۳ شعر

در علم هیأت (؟)

زمین گرد است مانند گلوله   نیوتن کرده واضح این مقوله   ۸ "

خانقاه اهل حق (۱۳۳٤)

بشنو از من داستانی مختصر   رو در آن مجلس بیفکن یک نظر   ۲۷ "

نصاب امیری (۱۳۲۱) (۱)

بحر خفیف

آن بت شوخ چشم مه سیما   نظم فرهنگ فرس جست از ما   ۳۹ "

بحر تقارب

مه من چو این داستان میسرود   به بحر تقارب تقرّب نمود   ۲۵ "

بحر مجتث

زهی بچین دو زلف از حبش گرفته خراج

نموده لشکر حسنت عقول را تاراج   ٤۰ "

بحر رجز

ای آنکه گفتار تو را هوش و روان پاسخ بود

از آتش عشقت دلم تا بنده چون دوزخ بود   ۳۳ "

بحر مضارع

مستفعلن فعولن مستفعلن فعولن

بحر مضارع است این گر خوش همی نوازی   ۲۰ "

---

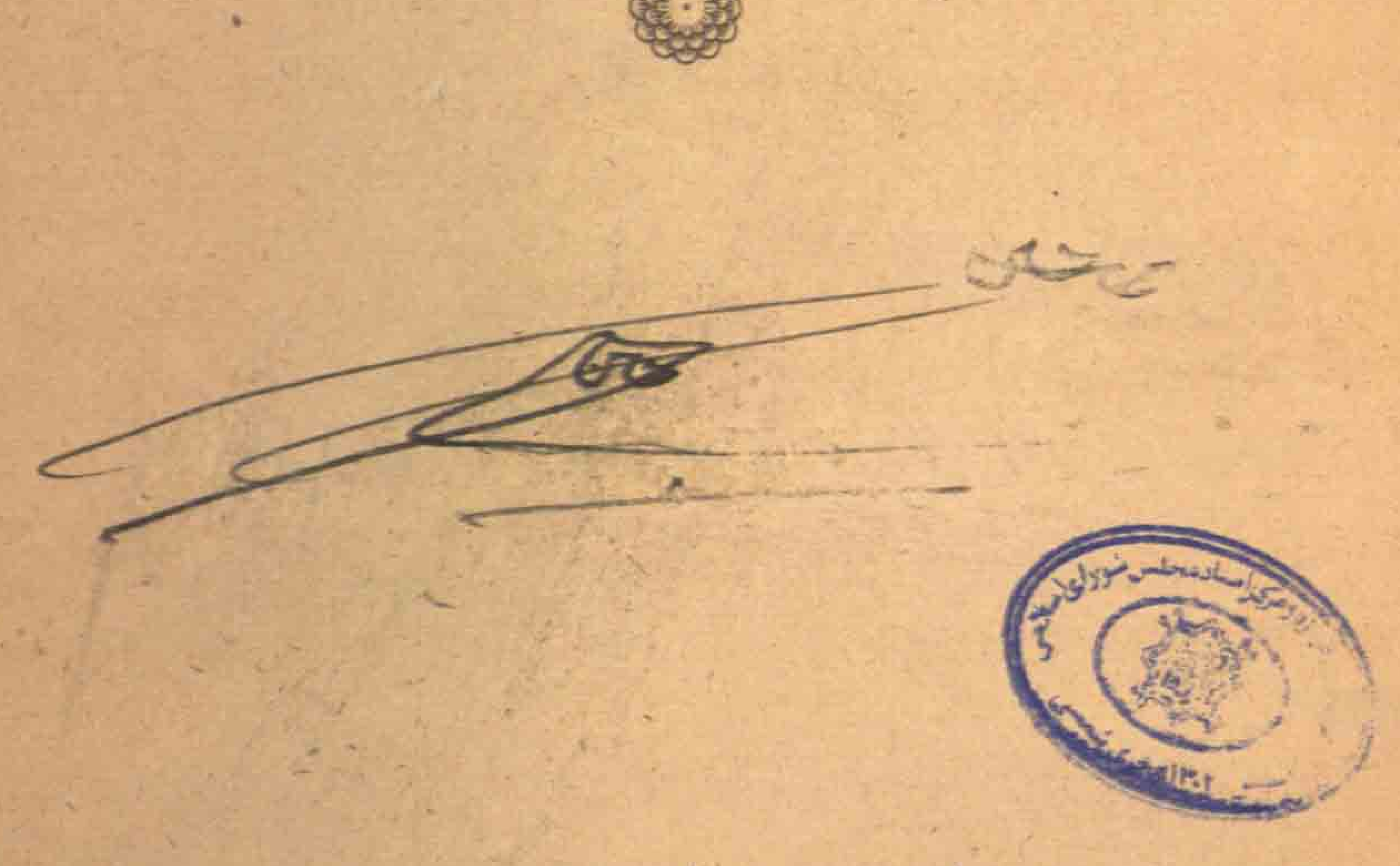
(۱) نصاب امیری مرکب از لغات فرس و پهلوی است.

رباعیّات

بجهته فرستادن هدیه های مختلفه برای دوستان (۱۳۰۱)	۹۰	رباعی
در وصف اقسام قمار (۱۳۰۱)	۷	"
هجوهای عمومی	۱۸	"
هجوهای خصوصی	۱٤	"

بعلاوه اشعار فوق بیست پنج قطعهٔ کوچک متفرقه موجود است که برای اختصار کلام از درج آنها خود داری شد.

تامپل هوف شوّال المکرّم ۱۳٤۱



عنوان حقیر در برلین

KHAN-E MALEK

Hohenzollern Korso 61

Berlin-Tempelhof

Allemagne

